

دو فصل از کتاب

«باختن در نبرد طولانی» [برد و باخت امریکا در افغانستان]

فلیپ اچ. گردون

ترجمه فاطمه کریم خان

بازنایب و تدوین دیجیتال: محمد قاسم آسمایی

بازپخش: انتشارات راه پرچم

شناسنامه کتاب:

عنوان: دو فصل از کتاب «باختن در نبرد طولانی»
وعده دروغ تغییر حکومت ها در خاورمیانه
[برد و باخت امریکا در افغانستان]
نویسنده: فلیپ اچ. گردون - ترجمه فاطمه کریم خان

بازتایپ و تدوین دیجیتال: محمد قاسم آسمایی
بازپخش: انتشارات راه پرچم



راه پرچم نشر اندیشه های دموکراتیک

www.rahparcham1.org

فهرست

- دربارهٔ بازنشر این فصل‌ها أ
- فصل دوم «ما بردیم» افغانستان، ۱۹۷۹-۱۹۹۲ ۱
- فصل سوم باختن ۲۶
- «در یک پیچ تاریخی هستیم» ۲۷

درباره باز نشر این فصل‌ها

کتاب «باختن در نبرد طولانی: وعده دروغین تغییر حکومت‌ها در خاورمیانه» نوشته فیلیپ اچ. گوردون و ترجمه فاطمه کریم‌خان است. این اثر در هفت فصل به بررسی مداخلات ایالات متحده در منطقه می‌پردازد. در این میان، فصل دوم با عنوان «ما بردیم؛ افغانستان ۱۹۷۹-۱۹۹۲» و فصل سوم با عنوان «در یک پیچ تاریخی هستیم؛ افغانستان ۲۰۰۲»، بصورت مشخص به مداخلات نظامی و سیاسی امریکا در افغانستان اختصاص یافته اند؛ با توجه به اهمیت ویژه این موضوع، دو فصل مذکور به صورت جداگانه تدوین و آماده نشر شده اند تا هم‌وطنان با سهولت بیشتری به زوایای پیدا و پنهان جنگ‌های ویرانگر چهاردهه اخیر پی ببرند.

نویسنده در این دو فصل با اتکا به اسناد و مدارک گوناگون، اهداف، انگیزه‌ها، برنامه‌ها و عملکرد مقامات سیاسی، نظامی و استخباراتی امریکا را کالبدشکافی کرده است. وی ابعاد فاجعه‌بار این مداخلات را برجسته می‌سازد؛ فاجعه‌ای که به تعبیر او:

«...منجر به یکی از وحشیانه‌ترین جنگ‌های داخلی دوران مدرن، مرگ و آوارگی میلیون‌ها افغان، مسلح‌سازی و الهام‌بخشی به هزاران جنگجوی افراطی، ایجاد خلاء امنیتی، ظهور طالبان، و در نهایت عملیات دیگری برای تغییر رژیم توسط امریکا شد؛ فرایندی که پس از حملات ۱۱ سپتامبر، به نوزده سال جنگ مداوم، هزینه‌ای بیش از یک تریلیون دالر و قربانی شدن هزاران هزار انسان انجامید.»

مطالعه این فصول به روشنی نشان می‌دهد که چگونه مردم افغانستان قربانی تمایلات و منافع ژئوپولیتیکی امریکا شدند؛ کشوری که نه برای آبادی و توسعه افغانستان، بلکه برای تأمین اهداف خود روی مخرب‌ترین نیروها و مهره‌های

دست‌آموز سرمایه‌گذاری کرد. چنان‌که یکی از مقامات دولت کارتر این پرسش اخلاقی را مطرح کرده بود:

«آیا قابل قبول است که برای حفظ تعادل در برابر شوروی، از جان انسان‌های دیگر برای منافع ژئوپولیتیکی خود استفاده کنیم؟»

پاسخ عملی دولت وقت امریکا به این پرسش، یک «بله» قاطع بود.

یکی دیگر از ویژگی‌های دردناک این دوران، چشم‌پوشی حامیان مالی و نظامی جنگ از نقض فاحش حقوق بشر توسط شورشیان بود. اگرچه پیروزی نیروهای مورد حمایت امریکا به فروپاشی نظام سیاسی وقت در افغانستان انجامید، اما هم‌زمان هیولای ویرانگر دیگری را پرورش داد. به نوشته نویسنده:

«این خطرات صرفاً بلندمدت نبودند؛ زیرا کهنه‌سربازان کارزار افغانستان - که مهارت‌های خود را در نحوه جذب نیرو، آموزش، جنگ و بمب‌سازی ارتقا داده بودند - تقریباً بلافاصله توجه خود را معطوف به راه انداختن جهاد جهانی و حمله به امریکایی‌ها کردند.»

این جریان در نهایت منجر به بزرگ‌ترین حمله تروریستی در خاک امریکا شد و این کشور را دو دهه درگیر طولانی‌ترین و پرهزینه‌ترین جنگ تاریخ خود کرد. بروس ریدل به درستی نتیجه‌گیری کرده بود:

«با نگاه به گذشته، به راحتی می‌توان دید که غفلت ایالات متحده از افغانستان یک اشتباه بزرگ بود. واگذاری افغانستان به جنگ‌سالاران، نه تنها رنج بی‌شماری به مردم این کشور فرض کرد، بلکه محیطی مسموم برای ظهور طالبان و القاعده ساخت.»

در این فصول بارها می‌خوانیم که میان واقعیت‌های میدان جنگ و گزارش‌های رسمی واشنگتن تفاوت بزرگی وجود داشته است؛ تا جایی که روزنامه واشنگتن‌پست نوشت:

«مقامات نظامی و سیاسی دولت امریکا به‌طور مداوم پیشرفت در افغانستان را بیش از حد بزرگ جلوه می‌دادند تا حمایت عمومی را حفظ کنند.»

با تغییر دولت‌ها در امریکا، رؤسای جمهور جدید با راهبردهایی نظیر افزایش نیرو و تخصیص بودجه‌های هنگفت‌تر به میدان آمدند، اما وضع نه‌تنها بهبود نیافت، بلکه بحران عمیق‌تر شد. روری استوارت، از مقامات بریتانیایی، با دست گذاشتن بر «مشکل اساسی» این استراتژی هشدار داده بود که تلاش برای ایجاد یک دولت مؤثر یا شکست طالبان از اساس غیرممکن است. همچنین داگلاس لوت، هماهنگ‌کننده کاخ سفید در امور افغانستان، به نابرابری مضحک این نبرد اشاره کرده بود:

«ما سالانه ۶۰ میلیارد دالر هزینه می‌کنیم، در حالی که طالبان تنها به ۶۰ میلیون دالر در سال نیاز دارند.»

نکته تأمل‌برانگیز دیگر، آگاهی کامل مقامات ارشد امریکایی از نقش مخرب پاکستان در این شکست‌ها بود. کارل آیکنبری، سفیر و فرمانده سابق نیروهای امریکایی در افغانستان، صراحتاً هشدار داده بود که تا زمان وجود پناهگاه‌های امن در پاکستان، افزایش نیرو بی‌فایده است. بعدها دونالد ترامپ نیز با انتقاد تند از پاکستان اعلام کرد که امریکا دیگر میلیاردها دالر به کشوری که میزبان تروریست‌هاست پرداخت نخواهد کرد. با این حال، سیاست طفره‌روی و سکوت عملی در برابر این نقش منفی ادامه یافت؛ سیاستی که تاوان سنگین آن را مردم افغانستان با ویرانی وطن و از دست دادن جان‌شان پرداختند.

در نهایت، انتشار و مطالعه این دو فصل نه صرفاً بازخوانی یک برهه از تاریخ، بلکه تلاشی است برای درک ریشه‌های بحران کنونی افغانستان. خواننده با مرور این صفحات دریافت خواهد کرد که چرا پروژه‌های «تغییر رژیم» و «ملت‌سازی تحمیلی» از بیرون، محکوم به شکست هستند و چگونه ناکارآمدی سیاست‌های خارجی قدرت‌های بزرگ، به بهای تباهی نسل‌هایی از مردم افغانستان تمام شده است.

امید است مطالعه این اثر، روشنی‌بخش افکار عمومی، پژوهشگران و تمام کسانی باشد که به دنبال فهم حقایق پشت‌پرده چهار دهه رنج و بحران در افغانستان هستند.

برای خواننده با حوصله، لینک اصل کتاب در آخر این کتاب نیز آورده شده است.

فصل دوم

«ما بردیم»

افغانستان، ۱۹۹۲-۱۹۷۹

کریسمس ۱۹۷۹ از همان ابتدا هم برای جیمی کارتر چندان آرام به نظر نمی‌رسید. دانشجویان رادیکال ایرانی هنوز پنجاه و دو امریکایی را که هفت هفته قبل گروگان گرفته بودند، در اختیار داشتند، بیکاری و تورم رو به افزایش بود و چشم‌انداز کارتر برای انتخاب مجدد به همان سرعتی که صف‌های پمپ بنزین‌ها، ناشی از بحران انرژی ناشی از انقلاب ایران، رو به افزایش بود، در حال کاهش بود.

آن روز که کارتر با خانواده‌اش در کمپ دیوید استراحت می‌کرد - ساعت ۵:۳۰ صبح به درخواست دختر کوچکش از خواب بیدار شد تا هدیه رد و بدل کند و احتمالاً از راحت کوتاهی از سیاست جهانی لذت ببرد - این را نمی‌دانست اما اواخر همان شب زندگی او پیچیده‌تر هم می‌شد. با تأیید هشدارهایی که کارتر اوایل همان هفته از جامعه اطلاعاتی ایالات متحده دریافت کرده بود، ارتش سرخ روز کریسمس را صرف انتقال دو لشکر تفنگدار موتوری به کابل می‌کرد تا از دولت کمونیستی خود در برابر شورش رو به رشد اسلام‌گرایان حمایت کند.^۱ ظرف چند روز، حدود پنجاه هزار سرباز شوروی در سراسر کشور مستقر می‌شدند و به مسکو جای پایی استراتژیک در جنوب غربی آسیا و خاورمیانه وسیع‌تر می‌دادند. این کابوسی بود که سیاست‌گذاران ارشد ایالات متحده مدت‌ها از آن می‌ترسیدند. اکنون این اتفاق در مقابل چشمان آنها رخ می‌داد.

با آشکار شدن مقیاس تهاجم، کارتر مجبور شد تعطیلات خود را کوتاه کند. تا ۲۸ دسامبر، او به واشنگتن بازگشت و «تندترین پیامی را که تا به حال به [رهبر شوروی، لئونید] برژنف، فرستاده‌ام» فرستاد و ریاست جلسات شورای امنیت ملی را برای وضع سیاست‌هایی بر عهده گرفت که پیامدهای مهمی برای افغانستان، ایالات

متحده، اتحاد جماهیر شوروی و کل جهان داشت.^۲

این سیاست‌ها با یک عملیات محدود و مخفیانه برای افزایش هزینه‌های اشغال شوروی با مسلح کردن و آموزش شورشیان افغان آغاز شد، در دوران رونالد ریگن به طور قابل توجهی به یک طرح بلندپروازانه برای مجبور کردن ارتش شوروی به عقب‌نشینی گسترش یافت و در دوران جورج اچ. دبلیو. بوش - نه چندان عمدی، بلکه به طور پیش‌فرض - به سیاست تغییر رژیم تحت حمایت ایالات متحده در کابل تبدیل شد که به سرنگونی خشونت‌آمیز دولت افغانستان در سال ۱۹۹۲ منجر شد.

پیامدهای این اقدامات در نهایت شامل یکی از وحشیانه‌ترین جنگ‌های داخلی دوران مدرن، مرگ و آوارگی میلیون‌ها افغان، مسلح کردن و الهام بخشیدن به هزاران جنگجوی افراطی، ایجاد خلاء امنیتی در افغانستان، ظهور طالبان، و یک عملیات تغییر رژیم دیگر توسط ایالات متحده برای برکناری طالبان بود. پس از آن هم حملات تروریستی یازده سپتامبر از راه رسید، و نوزده سال و اندی جنگی که بیش از یک تریلیون دالر هزینه و هزاران نفر را به کام مرگ کشانده است. اما همه اینها بر عهده جانشینان کارتر بود؛ او نگران حمله شوروی بود.

داستان تغییر رژیم در افغانستان - حداقل در دور اول - در واقع بیش از شش ماه قبل از آن حمله، با تصمیم کارتر در تابستان ۱۹۷۹ برای ارائه پشتیبانی نظامی به شورشیان ضد کمونیست در افغانستان آغاز می‌شود. در یک سری جلسات سطح بالا در اوایل بهار همان سال، مقامات ارشد دولت شروع به بررسی گزینه‌هایی برای «معکوس کردن روند فعلی و حضور شوروی در افغانستان» کردند. همانطور که دیوید نیوسام، معاون وزیر امور خارجه، در ۳۰ مارچ به طور خلاصه اظهار کرد آنها می‌خواستند «عزم خود را برای جلوگیری از گسترش نفوذ شوروی به پاکستانی‌ها، سعودی‌ها و باقی بازیگران جهان سوم نشان دهند».^۳ شرکت‌کنندگان در آن جلسه همچنین بررسی کردند که آیا سیاست ایالات متحده باید شامل کمک به شورشیان باشد [یا نه] - همانطور که والتر اسلوکامب، مقام پنتاگون، گفت: «کشاندن شوروی‌ها به باتلاق ویتنام» - اما نگران بودند که انجام این کار ممکن است منجر به تشدید [نفوذ] شوروی شود.

تندروهای جنگ سرد مانند زیگنیو برژینسکی، مشاور امنیت ملی، از اقدامات سختگیرانه‌تر برای افزایش هزینه‌های مسکو به دلیل حمایت از دولت کمونیستی حمایت می‌کردند. در حالی که دیگران در دولت، از جمله سایروس ونس، وزیر امور خارجه، می‌خواستند از اقداماتی که می‌توانست اهداف دیگر، از جمله توافقات کنترل تسلیحات در حال تعلیق که از قبل شکننده بودند را به خطر بیندازد، اجتناب کنند.

پس از ماه‌ها بحث داخلی، در ۳ جولای ۱۹۷۹ کارتر «حکم» ریاست جمهوری را صادر کرد که تحت نام رمز عملیات سیکلون، کمک‌های پنهانی مستقیم به شورشیان، از جمله تبلیغات، عملیات روانی و تجهیزات رادیویی، و همچنین حدود ۵۰۰۰۰۰ دالر پول نقد و تجهیزات غیرنظامی را مجاز می‌دانست.^۴

برای جلوگیری از تشدید اوضاع، هیچ سلاحی ارائه نشد، محدودیتی که تنها تا زمان حمله شوروی ادامه داشت. کارتر با اجازه ارائه کمک‌های مرگبار پنهانی، از جمله سلاح‌های سبک به شورشیان افغان، همراه با تحریم غلات ایالات متحده، تحریم المپیک ۱۹۸۰ مسکو و تعلیق تلاش‌ها برای تصویب پیمان جدید محدودیت تسلیحات استراتژیک (که همه به طور عمومی اعلام شد)، به آن حمله پاسخ داد.

اولین سلاح‌ها، عمدتاً تفنگ انفیلد ۳۰۳ و کلاشینکف AK-۴۷، با سرعت ارسال شدند و تا جولای ۱۹۸۰ به گفته رابرت گیتس، مقام وقت سیا، «برنامه مخفی به طرز چشم‌گیری گسترش یافته بود تا انواع سلاح‌ها و حمایت نظامی از مجاهدین را شامل شود.»^۵ در آن زمان، کارتر از کنگره درخواست افزایش بیش از ۵ درصدی بودجه دفاعی ایالات متحده را کرده بود و آنچه را که به عنوان دکترین کارتر شناخته می‌شود، اعلام کرد. دکترینی که در سخنرانی وضعیت کشور در جنوری ۱۹۸۰ خود تعهد داد که ایالات متحده از هر وسیله لازم، از جمله نیروی نظامی، برای جلوگیری از تهدید منافع حیاتی ایالات متحده توسط یک قدرت خارجی (اتحاد جماهیر شوروی) در خلیج فارس استفاده خواهد کرد.

هدف از این اقدامات، افزایش هزینه‌های مداخله در مسکو و جلوگیری از تجاوز بیش‌تر بود، نه سرنگونی رژیم کابل یا حتی خروج نیروهای شوروی از افغانستان،

که هر دو غیرواقعیانه تلقی می‌شدند. حتی برژینسکی که این تهاجم را فرصتی برای «کندکاری در حیاط خلوت [شوروی‌ها]» می‌دانست، نسبت به «خوشبینی بیش از حد در مورد تبدیل شدن افغانستان به ویتنام شوروی» هشدار داد. او در یادداشتی در ۲۶ دسامبر به کارتر خاطرنشان کرد که «چریک‌ها سازماندهی و رهبری ضعیفی دارند. آنها هیچ پناهگاهی، هیچ ارتش سازماندهی شده‌ای و هیچ دولت مرکزی ندارند که همه اینها در ویتنام شمالی وجود داشت. آنها حمایت خارجی محدودی دارند، برخلاف حجم عظیم سلاح‌هایی که از اتحاد جماهیر شوروی و چین به ویتنامی‌ها سرازیر شد، احتمالاً شوروی‌ها قاطعانه عمل خواهند کرد، برخلاف ایالات متحده که در ویتنام سیاست «واکسیناسیون» دشمن را دنبال کرد.^۶»

یک هفته بعد، او نوشت که «هدف نهایی ما خروج نیروهای شوروی از افغانستان است. حتی اگر این امر قابل دستیابی نباشد، باید دخالت شوروی را تا حد کاملاً امکان پرهزینه کنیم.^۷»

برژینسکی حتی - مسلماً کاملاً پیشگویانه، با توجه به چگونگی وقوع وقایع ادعا کرد که یک «شورش گسترده» به نفع امریکا نخواهد بود. او نوشت، بهتر است از هدف معتدل‌تر «شورش سطح پایین» حمایت شود که «بسیج کشورهای اسلامی علیه شوروی در افغانستان را ممکن سازد.^۸»

بیشتر اعضای جامعه اطلاعاتی ایالات متحده موافق بودند که تلاش برای شکست ارتش شوروی در افغانستان بیهوده است و کمک‌های پنهانی زیاد به شورشیان «ممکن است باعث انتقام شوروی از پاکستان شود.^۹» در واقع، به گفته فرانک اندرسون، رئیس سابق بخش خاور نزدیک سیا، تا حدود سال ۱۹۸۵ تیم افغانستان این آژانس معتقد بود که اشغال افغانستان توسط شوروی یک «واقعیت برگشت‌ناپذیر» است؛ «هیچ امیدی» وجود نداشت که شورشیان بتوانند شوروی‌ها را بیرون کنند.^{۱۰} استنسفیلد ترنر، مدیر سیا در دوران کارتر، همچنین اذعان کرد که برخی از متخصصان اطلاعاتی معتقد بودند که ایالات متحده با حمایت از شورشیان، در واقع پول را صرف یک «هدف بی‌نتیجه» می‌کند.^{۱۱}

کارتر در انتخابات ریاست جمهوری نوامبر ۱۹۸۰ شکست خورد، اما تا آن زمان ساختار اساسی سیاست ایالات متحده در مورد افغانستان از قبل کاملاً مشخص شده بود: ایالات متحده از طریق پاکستان به شورشیان کمک‌های پنهانی، از جمله سلاح، و از طریق کمک‌های مالی قابل توجه از عربستان سعودی ارائه می‌داد. اما محدودیت‌های مشخصی نیز برای این کمک‌ها و تمرکز محدود بر افزایش هزینه‌های اشغال شوروی وجود داشت، نه اخراج ارتش سرخ، چه رسد به سرنگونی دولت در کابل یا تلاش برای سرنگونی اتحاد جماهیر شوروی. همانطور که یکی از مقامات دولت کارتر اظهار داشت:

«سوال اینجا این بود که آیا از نظر اخلاقی قابل قبول است که برای حفظ تعادل شوروی، که دلیل عملیات بود، از جان دیگران برای منافع ژئوپولیتیک خود استفاده کنیم یا خیر^{۱۲}.»

پاسخ دولت کارتر به این سوال، بله بود. قابل قبول بود، اما فقط در چارچوب آن پارامترهای به خوبی تعریف شده.

رئیس جمهوری که در جنوری ۱۹۸۱ به قدرت رسید، پاسخ متفاوتی داشت. رونالد ریگن واکنش کارتر به تهاجم شوروی را ضعیف ارزیابی کرده بود و در مورد تحریم غلات به طعنه گفته بود که این «خوک‌ها، گاوها و مرغ‌های» شوروی نبودند که به افغانستان حمله کردند، بلکه ارتش سرخ بود و بنابراین [ارتش] باید مجازات شود، نه کشاورزان امریکایی.^{۱۳} برای تیم سیاست خارجی جدید، به ویژه ویلیام کیسی، دوست نزدیک ریگن و مدیر سیا، مقابله با توسعه طلبی شوروی یک اولویت بسیار مهم بود که تقریباً هر هزینه یا ریسکی را توجیه می‌کرد. کابوس آنها این بود که مسکو با حمله موفقیت‌آمیز به افغانستان، به سمت جنوب پیشروی کند و به طور بالقوه یک بندر آب گرم در اقیانوس هند را به دست آورد و منابع نفتی خاورمیانه را تهدید کند.

از بین تمام جنگجویان جنگ سرد در کابینه ریگن، کیسی، یک کاتولیک عمیقاً مذهبی که مانند ریگن، جنگ سرد را از نظر مانوی خیر و شر می‌دید، شاید مصمم‌ترین و ایدئولوژیک‌ترین بود. او بود که در نهایت رهبری گسترش حمایت

پنهانی از شورشیان افغان را بر عهده گرفت. از این نظر، کیسی تجسمی از جان فاستر و آلن دالس بود که نقش‌های محوری در تدوین برنامه‌های مداخلات ضدکمونیستی در ایران، گواتیمالا و کیوبا ایفا کرده بودند. و درست مانند برادران دالس، کیسی زمان کمی را صرف فکر کردن به پیامدهای بلندمدت چنین ابتکاری می‌کرد، که تابع اولویت قاطع مقابله با کمونیست‌ها بودند.

ریگن پس از روی کار آمدن، هرچند در ابتدا به تدریج برنامه حمایت پنهانی ایالات متحده را تشدید کرد. بودجه ایالات متحده برای شورشیان - که کم و بیش با بودجه سعودی‌ها، طبق توافقی که دولت کارتر با رئیس اطلاعات آن‌ها، شاهزاده ترکی الفیصل، منعقد کرده بود، برابری می‌کرد - از حدود ۳۰ میلیون دالر در سال ۱۹۸۱ به ۶۰ میلیون دالر در سال ۱۹۸۳ افزایش یافت و تا سال مالی ۱۹۸۴ همچنان تنها ۲۰۰ میلیون دالر بود.^{۱۴}

ریگن همچنین به تدریج کیفیت و کمیت سلاح‌های ارائه شده را افزایش داد که در نهایت شامل بازوکا، خمپاره‌انداز، نارنجک‌انداز، مین، تفنگ‌های بدون لگد و توپ‌های ضدهوایی ۲۰ میلیمتری می‌شد.

تمام سلاح‌های ارائه شده به چریک‌ها توسط چین، مصر یا اروپای شرقی طراحی و ساخته شده بودند تا ماهیت پنهانی برنامه و این ادعا که آن‌ها در میدان نبرد از نیروهای افغان یا شوروی به غنیمت گرفته شده اند، حفظ شود.^{۱۵}

سلاح‌های اضافی به مجاهدین کمک کرد، اما سلاح‌های ضدهوایی چند دهه‌ای هیچ رقیبی برای قدرت هوایی شوروی نبودند که بیرحمانه برای حمله به جنگجویان مخالف، خطوط تدارکاتی و اهداف غیرنظامی استفاده می‌شد.

دولت ریگن با اشتیاق تلاش برای گسترش حمایت از جنگجویان افغان را رهبری کرد، اما بودجه عملیات از کنگره به همان اندازه مشتاق تأمین می‌شد که در ابتدا تا حد زیادی توسط یکی از اعضا، نماینده دموکرات از تگزاس، چارلی ویلسون، هدایت می‌شد.

ویلسون، افسر سابق نیروی دریایی، شخصیتی فراتر از واقعیت بود - به همان اندازه که در صحنه اجتماعی دالاس فعال بود، در مجلس نمایندگان نیز فعال بود - که

تبدیل افغانستان به باتلاق شوروی را ماموریت شخصی خود قرار داده بود. همانطور که تام هنکس در فیلم «جنگ چارلی ویلسون» در سال ۲۰۰۷ به تصویر کشید، ویلسون مرتباً به این کشور سفر می کرد، با رهبران شورشی ملاقات می کرد، با مقامات ارشد دولت ریگن معاشرت می کرد، زیاد مشروب می خورد، بی پروا زنان را تعقیب می کرد و از جایگاه خود در کمیته تخصیص بودجه مجلس برای اطمینان از افزایش میزان پول و اسلحه پنهانی استفاده می کرد. از پاییز ۱۹۸۳، ویلسون شروع به اصلاح لوایح تخصیص بودجه دفاعی سالانه کرد و ده ها میلیون دلار به بودجه وزارت دفاع برای پرداخت هزینه های برنامه های سیا در افغانستان اضافه کرد.

ویلسون، مانند کیسی، واقعاً به آرمان شورشیان افغان متعهد بود. اما مانند کیسی، هدف اصلی او نیز مجازات اتحاد جماهیر شوروی بود، تا حدی به عنوان «تلافی» برای حمایت از کمونیست هایی که با نیروهای امریکایی در ویتنام می جنگیدند. ویلسون در جنوری ۱۹۸۵ به واشنگتن پست گفت: «۵۸۰۰۰ نفر در ویتنام کشته شدند و ما این را به روس ها بدهکار هستیم و می توانید در این مورد از من نقل قول کنید.^{۱۶}»

در واقع، حمایت کنگره به سختی محدود به ویلسون بود، بلکه شامل ضدکمونیست های سرسخت از هر دو حزب اصلی نیز می شد. قطعنامه ای در اکتبر ۱۹۸۴ کنگره که با رأی ۹۷ به صفر در سنا تصویب شد، اظهار داشت که «تأمین کمک به مبارزان آزادی تنها به اندازه ای که بتوانند بجنگند و بمیرند، اما نه به اندازه ای که برای پیشبرد آرمان آزادی شان کافی باشد، غیرقابل دفاع خواهد بود.^{۱۷}»

چند ماه بعد، کنگره گروه ویژه افغانستان را برای بررسی نیازهای مخالفان و فشار بر دولت برای اقدامات بیش تر تشکیل داد. این تلاش توسط پل سونگاس، نماینده دموکرات لیبرال ماساچوست، و مالکوم والوپ، نماینده جمهوریخواه محافظه کار وایومینگ، رهبری شد که ادعا می کردند «تنها مخالفت با این قطعنامه اساساً از سوی سیا و وزارت امورخارجه بوده است.^{۱۸}» از قضا، حمایت قوی کنگره از تشدید جنگ ایالات متحده در افغانستان درست زمانی اتفاق افتاد که دموکرات های کنگره همزمان به دلیل نقض حقوق بشر توسط شورشیان نیکاراگوا، حمایت خود را از آنها قطع می کردند. اما همدردی دموکرات ها با ساندینیست ها،

که انتخاب شده بودند، بسیار بیش‌تر از دیکتاتوری کمونیستی در کابل بود، بنابراین نقض فاحش حقوق بشر توسط شورشیان افغان نادیده گرفته شد. همانطور که یکی از مقامات ارشد دولت اظهار داشت، «در طول دو سال گذشته، همزمان با اینکه عملیات نیکاراگوا به جنگ بد تبدیل شد، عملیات افغانستان به جنگ خوب تبدیل شد.^{۱۹}»

حتی با توجه به نشانه‌های آشکار تمایل ایالات متحده به اغراق در مورد ارزش‌های مشترک با گروه‌های نیابتی، ریگن به خاطر آمادگی‌اش برای به تصویر کشیدن حمایت اخلاقی ایالات متحده از مخالفان، برجسته بود. کارتر قبل از اینها نامیدن شورشیان به عنوان «مبارزان آزادی» را آغاز کرده بود، اما ریگن این اغراق را به حد افراط رساند. در سال ۱۹۸۲، دولت اعلامیه‌ای صادر کرد که در آن روز افغانستان، جشن سالانه افغان‌هایی که «از اصول استقلال و آزادی که اساس امنیت و ثبات جهانی را تشکیل می‌دهند» و از جمله از «حق عمل به دین طبق احکام وجدان» دفاع می‌کردند، نامگذاری شد.^{۲۰} روز بعد، ریگن پرواز شاتل فضایی کلمبیا را به مجاهدین تقدیم کرد و اعلام کرد که «همانطور که کلمبیا... نمایانگر بهترین آرزوهای انسان در زمینه علم و فناوری است، مبارزه مردم افغانستان نیز نمایانگر والاترین آرزوهای انسان برای آزادی است.^{۲۱}»

در سال ۱۹۸۳، ریگن با گروهی از رهبران مجاهدین در دفتر بیضی ملاقات کرد و تأکید کرد که «افتخار می‌کند» که با «مبارزان آزادی افغانستان»، کسانی که می‌خواست داستان‌شان «برای همه در جهان آزاد» شناخته شود، ملاقات کرده است.^{۲۲}

ریگن در سخنرانی سالانه خود در سال ۱۹۸۶، به "مبارزان آزادی" اطمینان داد که ایالات متحده «با کمک‌های معنوی و مادی از حق شما نه تنها برای جنگیدن و مردن برای آزادی، بلکه برای جنگیدن» حمایت خواهد کرد. و آزادی را به دست آوردند.^{۲۳} ریگن هرگز تا آنجا پیش نرفت که ادعا کند شورشیان افغان «معادل اخلاقی پدران بنیانگذار [امریکا]» هستند، چیزی که او در سال ۱۹۸۵ در مورد کنترهای نیکاراگوا گفت، اما معنای ضمنی لفاظی‌های او همان بود.^{۲۴}

مجاهدین ویژگی‌های زیادی داشتند، از جمله شجاع، مصمم و مقاوم بودند، اما دموکرات و عاشق آزادی به سبک امریکایی نبودند. رهبران آنها شامل گلبدین حکمتیار، رهبر فاسد و بسیار خشن پشتون که به خاطر روش‌هایی از جمله سودجویی از مواد مخدر، اعدام و شکنجه شناخته می‌شد؛ احمدشاه مسعود، چریک پنجشیری اهل رسانه که در آستانه ۱۱ سپتامبر توسط القاعده به قتل رسید؛ عبدالرسول سیاف، یک فرمانده شبه‌نظامی بنیادگرا نزدیک به عربستان سعودی؛ عبدالرشید دوستم، رئیس ازبک‌ها و جنرال سابق کمونیست که در طول سال‌ها چندین بار وفاداری خود را تغییر داد؛ برهان‌الدین ربانی، یک تاجیک بنیادگرا که اکثریت پشتون‌ها به او مشکوک بودند؛ اسماعیل‌خان، فرمانده‌ای مستقر در غرب افغانستان که روابط نزدیکی با ایران داشت؛ و جلال‌الدین حقانی، بنیانگذار شبکه افراطی حقانی که از حمایت مالی اسامه بن لادن بهره‌مند می‌شد.^{۲۵}

اگرچه (برخلاف اردوگاه «سنتگرا» که پذیرای بازگشت شاه سابق بود) فقط برخی از جناح‌ها «اسلامگرا» نامیده می‌شدند، اما همگی عمیقاً مذهبی بودند و می‌خواستند افغانستان تحت قانون شریعت اداره شود. حتی «معتدل‌ترین» آن‌ها، مانند مسعود، برای آوردن انقلاب اسلامی به افغانستان می‌جنگیدند. آنها نه تنها با پیوندهای رژیم کمونیستی با مسکو، بلکه با سیاست‌های آن در زمینه آموزش سکولار، آموزش دختران از یازده سالگی و افزایش سن ازدواج برای جلوگیری از استثمار کودکان نیز مخالف بودند.

از همان ابتدا، تصور اینکه این جنگ‌سالاران بتوانند با هم به طور مسالمت‌آمیز همکاری کنند، یا اینکه یک دولت پساکمونیستی تحت هر یک از آنها از آزادی مذهبی یا هر نوع آزادی دیگری حمایت کند، زندگی در یک دنیای خیالی بود. اما این چیزی بود که ریگن و بسیاری از اعضای کنگره برای توجیه حمایت از آنها ضروری می‌دانستند.

در مارچ ۱۹۸۵، دولت ریگن سیاست خود در افغانستان را در دستورالعمل تصمیم‌گیری امنیت ملی (NSDD ۱۶۶) روشن کرد، که در آن آشکار شده بود که «هدف نهایی» این سیاست «خروج نیروهای شوروی از افغانستان و احیای وضعیت مستقل آن» است.^{۲۶}

به گفته رابرت گیتس، «هدف جدید» - «پیروزی» بود.^{۲۷} آنها ممکن است هنوز آن را تغییر رژیم نه‌نامیده باشند، اما به زودی مشخص شد که تعریف ریگن از پیروزی به معنای باقی گذاشتن رهبری و نهادهای سیاسی موجود افغانستان، که آنها تصور می‌کردند با خروج شوروی‌ها فروخواهند پاشید، نیست. در ضمیمه‌ای که هنوز محرمانه است، طبق گزارش‌ها، این دستورالعمل به سازمان سیا وظیفه داده است که «به هر وسیله لازم» به اهداف خود دست یابد و روش‌های دقیقی از جمل آموزش [استفاده از] مواد منفجره و هدف قرار دادن مستقیم افسران شوروی را شرح داده است.^{۲۸}

دولت همچنین به افزایش کمک‌های پنهانی ادامه داد که به ۲۵۰ میلیون دلار در سال افزایش یافت، تقریباً ۸۰ درصد از کل کمک‌های پنهانی در سطح جهان. همراه با کمک‌های اقتصادی، کل بسته حمایتی ایالات متحده به مخالفان اکنون به حدود ۵۰۰ میلیون دلار در سال نزدیک می‌شود که به حفظ حدود ۲۰۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰ شورشی تمام وقت یا پاره وقت کمک می‌کند.^{۲۹}

تصمیم ریگن در مارچ سال بعد برای شروع ارائه سلاح جدید به شورشیان - موشک مادون قرمز و دوش‌پرتاب استیونگر - حتی مهم‌تر بود.^{۳۰} پیش از آن، محمد ضیاء الحق، رئیس‌جمهور پاکستان که کمیت، کیفیت و زمان‌بندی تمام تحویل سلاح‌ها به شورشیان را کنترل می‌کرد - با تحویل استیونگر مخالفت کرده بود، مبدا که این سلاح‌ها میزان نقش‌های هنوز مخفی امریکا و پاکستان در جنگ را فاش کنند. اما سال ۱۹۸۵ برای شورشیان سال سختی بود - خونین‌ترین سال تا به امروز - زیرا شوروی‌ها در برابر کمک‌های رو به رشد ایالات متحده مقابله به مثل کردند و به طور فزاینده‌ای به نیروهای ویژه متکی شدند و از دفاع هوایی ضعیف شورشیان برای حمله به نیروهای مجاهدین و خطوط تدارکاتی استفاده کردند. در حالی که شورشیان با کمبود فزاینده غذا، مهمات و تجهیزات پزشکی مواجه بودند، ضیاء به ایالات متحده اجازه داد تا استقرار موشک‌های استیونگر را ابتدا از طریق مرییان پاکستانی و بعداً مستقیماً به خود شورشیان آغاز کند. در همان اولین روز حضورشان در میدان نبرد در سپتامبر ۱۹۸۶، مجاهدین مسلح به موشک‌های استیونگر فریاد «الله اکبر!» سر دادند و سه هلیکوپتر Mi-۲۴ شوروی را به

گلوله‌های آتش تبدیل کردند.

از دست دادن برتری هوایی، خلبانان هلیکوپتر شوروی را مجبور به پرواز در ارتفاعات بالاتر کرد که منجر به تلفات غیرنظامیان بیش‌تر شد، اما همچنین از تشکیلات نیروهای مخالف و خطوط تدارکاتی بهتر محافظت کرد و علاوه بر این منجر به افزایش تلفات شوروی، نه تنها از سربازان وظیفه، بلکه از خلبانان نخبه و دارای روابط سیاسی بهتر شد که به طور فزاینده‌ای در کیسه‌های جسد به خانه بازمی‌گشتند.

از سال ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۷ ایالات متحده نزدیک به هزار موشک استینگر در اختیار شورشیان قرار داد که منجر به سرنگونی ۲۶۹ هواپیما و هلیکوپتر شوروی شد.^{۳۱} تغییر موازنه نظامی - و مرگ دشمن - روحیه مقاومت را بهبود بخشید، که برای اولین بار باور کردند که واقعاً می‌توانند در جنگ پیروز شوند.^{۳۲}

و تا سال ۱۹۸۷ رهبری شوروی نیز اکنون به آن اعتقاد داشت. در سال ۱۹۷۹ برژنف، در نسخه خود روسیه از خوشبینی در مورد مداخله نظامی در کابل، به آناتولی دوبرینین، سفیر شوروی در واشنگتن، اطمینان داده بود که عملیات برای تثبیت دولت جدید افغانستان "ظرف سه تا چهار هفته" به پایان خواهد رسید، دیدگاهی که رهبران ستاد کل شوروی نیز با آن موافق بودند.^{۳۳} در عوض، این پروژه به یک باتلاق پرهزینه تبدیل شده بود و تلفات و هزینه‌ها به یک مشکل سیاسی در داخل کشور تبدیل می‌شد. پس از مرگ برژنف در سال ۱۹۸۲ و روی کار آمدن سلسله‌ای از رهبران ناکارآمد و سالخورده، دفتر سیاسی ناامید در مارچ ۱۹۸۵ به میخائیل گورباچف پنجاه و چهار ساله روی آورد تا تلاش کند اقتصاد را کد شوروی و جایگاه ژئوپلیتیکی رو به زوال مسکو را احیا کند.

گورباچف که با کاهش درآمدهای نفتی، چالش بودجه دفاعی به سرعت در حال رشد ایالات متحده، طرح دفاع استراتژیک ضد موشک‌های بالستیک ریگن و هزینه‌های یارانه دادن به متحدان در مکان‌های متنوعی مانند نیکاراگوا، انگولا و کیوبا روبرو بود، از همان ابتدا می‌دانست که اشغال افغانستان بار سنگینی است که نمی‌توان آن را تحمل کرد. او در اکتبر ۱۹۸۵ به بیرک کارمل، رهبر افغانستان،

گفت که نیروهای شوروی در نهایت باید عقب‌نشینی کنند و بلافاصله شروع به بررسی مذاکرات و گزینه‌های دستیابی به این هدف کرد.^{۳۴} این روند چندین سال طول کشید، اما با افزایش تلفات شوروی و کاهش روحیه، تا سال ۱۹۸۷ تکمیل آن ضروری شد و در ۱۴ اپریل ۱۹۸۸ مسکو موافقت کرد که خروج از افغانستان را در ماه می آغاز کند.^{۳۵} در ۱۵ فبروری ۱۹۸۹ آخرین سرباز شوروی، جنرال بوریس گروموف، به طور نمادین از «پل دوستی» شوروی - افغانستان به روسیه عبور کرد و اشغال شوروی - پس از تقریباً یک دهه جنگ پایان یافت.

در واشنگتن، حس شادی از خروج شوروی کاملاً محسوس بود. در مقاله‌ای در واشنگتن پست با عنوان «چگونه آدم‌های خوب در افغانستان پیروز شدند»، زلمی خلیلزاد، مقام سابق کاخ سفید در دوران ریگن - که تقریباً سی سال بعد نماینده ترامپ در افغانستان شد - «رضایت فراوان» خود را از «یک پیروزی بی‌سابقه و باشکوه» اعلام کرد.^{۳۶}

در مقر سیا در لانگلی، ویرجینیا، ویلیام وبستر، مدیر این سازمان، و همکارانش «یک مهمانی کوچک برگزار کردند» و این رویداد را با شامپاین جشن گرفتند.^{۳۷}

از اسلام آباد، میلتون بردن، افسر سیا که مسئول اجرای عملیات مخفی افغانستان بود، شاید کوتاه‌ترین تلگراف در تاریخ دیپلماتیک ایالات متحده - «ما بردیم» - را ارسال کرد و یک صفحه کامل را به هر نامه اختصاص داد تا مبادا کسی از اهمیت این رویداد غافل شود.^{۳۸} شاید این تلگراف به اندازه «تلگرام طولانی» معروف کنان در سال ۱۹۴۶ از مسکو که بیش از پنج هزار کلمه داشت و دکتربین مہار جنگ سرد را شرح می‌داد، مفصل یا پیچیده نبود، اما به طور مرتب احساس رضایت و موفقیت کل دولت را خلاصه می‌کرد. از یک نظر، بردن و همکارانش حق داشتند که به خود ببالند و حتی می‌توان به خاطر خوشحالی‌شان، با توجه به آنچه که - بدون تلفات آمریکایی و با هزینه مالی نسبتاً کم - در برابر مشکلات طاقت‌فرسا انجام داده بودند، بخشیده شوند.

با این حال، از بسیاری جهات دیگر، اعلام پیروزی بسیار زودهنگام بود. تمرکز همه‌جانبه بر «خونریزی» و سپس بیرون راندن شوروی‌ها - که مطمئناً اهداف

ژئوپولیتیکی مهمی بودند - برخی از پیامدهای اجتناب‌ناپذیر انجام این کار، از جمله فروپاشی نظام سیاسی افغانستان؛ مسلح کردن، توانمندسازی و الهام بخشیدن به یک جنبش جهادی جهانی؛ و وابستگی ایالات متحده به پاکستان را پنهان کرد.

طرفداران حمایت ایالات متحده از مجاهدین، مشکلات بعدی افغانستان را به شکست ایالات متحده در مدیریت این پیامدها نسبت می‌دادند، اما مثل همیشه متهم کردن دیگران بسیار راحت‌تر از کار کردن است.

اولین مشکل، ناتوانی واشنگتن در پر کردن - به هر طریق رضایت‌بخشی - خلاء امنیتی بود که ناگزیر از خروج شوروی ناشی می‌شد در آن زمان، تقریباً همه کارشناسان ارزیابی کردند که مدت زیادی طول نخواهد کشید تا رژیم کمونیستی محمد نجیب‌الله سقوط کند و شورشیان بتوانند وارد عمل شوند و دولت جدیدی تشکیل دهند.

خلیلزاد در مقاله خود در واشنگتن پست با اطمینان ادعا کرد که نجیب‌الله بدون حضور نظامی شوروی «زنده نخواهد ماند» و اینکه او «تحلیل‌هایی را که درگیری طولانی مدت بین نیروهای مقاومت و دولت نجیب‌الله را فرض می‌کنند، جدی نمی‌گیرد.^{۳۹}» جامعه اطلاعاتی ایالات متحده نیز با این ارزیابی موافق بود و در یک برآورد ویژه در مارچ ۱۹۸۸ پیش‌بینی کرد که «رژیم نجیب‌الله پس از اتمام خروج شوروی دوام زیادی نخواهد آورد» و حتی ممکن است قبل از تکمیل خروج سقوط کند.^{۴۰}

سازمان سیا ارزیابی کرد که احتمالاً نجیب‌الله با رژیمی جایگزین خواهد شد که «اسلامی خواهد بود - به شدت بنیادگرا، اما نه به اندازه ایران افراطی... ما نمی‌توانیم از جهت‌گیری دولت جدید نسبت به غرب مطمئن باشیم؛ در بهترین حالت، این دولت دوپهلو خواهد بود و در بدترین حالت، ممکن است به طور فعال خصمانه باشد، به ویژه نسبت به ایالات متحده^{۴۱}».

رئیس جمهور ضیاء، رئیس جمهور پاکستان، در جولای ۱۹۸۸ ارزیابی کرد که «چند هفته یا حداکثر چند ماه» طول خواهد کشید تا رژیم کابل سقوط کند، در حالی

که مقامات اطلاعاتی پاکستان به نخست وزیر بینظیر بوتو اطمینان دادند که... مجاهدین به محض خروج آخرین سرباز شوروی به پیروزی دست می‌یافتند.^{۴۲}

اما همه این قضاوت‌ها نادرست از آب درآمد. در واقع، به نظر نمی‌رسید که احتمال اینکه نجیب‌الله بیش از سه سال دیگر دوام بیاورد، یا اینکه ممکن است نه با یک دولت جدید، بلکه با هیچ دولتی جایگزین شود، در واشنگتن به طور جدی مورد بررسی قرار گرفته باشد. در همین راستا، گزینه قطع کمک به مجاهدین نیز مطرح نبود، حتی با اینکه هدف اعلام شده سیاست ایالات متحده - خروج نیروهای شوروی - محقق شده بود و ایالات متحده هیچ برنامه واقع‌بینانه‌ای برای چگونگی ایجاد ثبات در افغانستان پس از پیروزی جهادی‌ها نداشت.

پیش از این در سال ۱۹۸۷ ریگن قطع کمک‌ها را حتی در صورت خروج شوروی‌ها رد کرده بود، زیرا «شما نمی‌توانید ناگهان [شورشیان] را خلع سلاح کنید و آنها را طعمه دولت دیگر بگذارید»، و دولت جورج اچ. دبلیو. بوش در حال روی کارآمدن نیز با این نظر موافق بود - تا حد زیادی بر اساس این فرض که رژیم کابل به هر حال به زودی سقوط خواهد کرد.^{۴۳}

البته تیم سیاست خارجی بوش توسط «واقع‌گرایانی» مانند برنت اسکوکرافت، مشاور امنیت ملی، جیمز بیکر، وزیر امور خارجه و کالین پاول، رئیس ستاد مشترک ارتش رهبری می‌شد، که دقیقاً طرفدار تغییر رژیم نبودند و پس از بیرون راندن عراق از کویت تنها دو سال بعد در جنگ خلیج فارس، به طور خاص و بحث‌برانگیزی از این گزینه در بغداد صرف نظر کردند. با این حال، وقتی نوبت به افغانستان رسید، آنها با مشغولیت با عراق و وقایع مهم پیرامون پایان جنگ سرد، با این فرض که رژیم بدون هیچ گزینه جایگزین خوبی به هر حال سقوط خواهد کرد، تغییر رژیم در کابل را پذیرفتند - نه به عنوان یک سیاست عمدی، بلکه به طور پیش‌فرض.

یک مقام ارشد آمریکایی در سال ۱۹۸۹ اذعان کرد: «ما طرح جایگزینی نداریم».^{۴۴} به گفته بروس ریدل، مقام شورای امنیت ملی که در آن زمان مسئول منطقه بود، از سال ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۳ «حتی یک جلسه» [DC کمیته معاونان] یا [PC کمیته

مدیران] در مورد افغانستان» برگزار نشد.^{۴۵}

مقامات امریکایی تا جایی که بر این موضوع تمرکز کردند، به دنبال توانمندسازی فرماندهان محلی مانند مسعود، خان و عبدالحق، رهبر پشتون بودند که به نظرشان نسبتاً میانه‌رو می‌آمدند.^{۴۶}

با این حال، به محض خروج شوروی، افراط‌گرایانی مانند حکمتیار شروع به از بین بردن متحدان سابق خود در نبردی خشونت‌آمیز برای کنترل [قدرت] کردند؛ جنگ‌های داخلی شرایط خوبی برای پرورش میانه‌روها نیستند و انتخاب برندگان از میان جنگ‌سالاران فراتر از درک واشنگتن بود. در مارچ ۱۹۹۰ حکمتیار حتی با وزیر دفاع کمونیست تندرو، شه‌نواز تئی، برای کودتا متحد شد و این واقعیت را برجسته کرد که در افغانستان پس از شوروی، قدرت است که اهمیت دارد نه ایدئولوژی.^{۴۷} از سال ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۲ نیروهای حکمتیار حملات خود را به همان اندازه که بر دولت کمونیستی متمرکز می‌کردند، بر سایر جناح‌های افغان نیز متمرکز کردند و در تلاشی بیرحمانه برای قدرت، هزاران جنگجو و غیرنظامی را به قتل رساندند.^{۴۸}

وضعیت بیش‌تر علیه «میانه‌روها» بود، زیرا پاکستان که تقریباً کنترل کامل بر جریان سلاح به مخالفان را در دست داشت، مصمم بود که نمایندگان خود را، صرف نظر از نگرانی‌های امریکا، در قدرت ببیند. پاکستانی‌ها به دلایل خودشان، در طول جنگ به طور نامتناسبی بیش‌تر سلاح‌ها را به سمت اسلام‌گراترین و ضد غربی‌ترین نیروها سرازیر کرده بودند، گرایشی که پس از خروج شوروی ادامه یافت و حتی تشدید شد.^{۴۹} در حالی که ارتش سرخ هنوز در افغانستان بود، حمیدگل، رئیس اطلاعات پاکستان، با ریاکاری به امریکایی‌ها اصرار کرد که وظیفه او «بیرون راندن روس‌ها» است و او «به هیچ چیز دیگری اهمیت نمی‌دهد.^{۵۰}» در واقع، او دغدغه‌های فراوان دیگری داشت، از جمله ارضای تمایل شدید رئیس‌جمهور ضیاء و سازمان اطلاعات داخلی پاکستان (ISI) برای تبدیل افغانستان به یک کشور اقماری پاکستانی تحت سلطه پشتون‌ها.

ضیاء در مصاحبه‌ای در جولای ۱۹۸۸ اظهار داشت: «ما حق داریم [در کابل]

قدرتی داشته باشیم که با ما بسیار دوستانه باشد.»، «ما به عنوان یک کشور خط مقدم، ریسک کرده ایم و اجازه بازگشت به وضعیت قبل از جنگ، که با نفوذ گسترده هند و شوروی و ادعاهای افغانستان بر قلمرو خودمان مشخص می‌شد، را نخواهیم داد. قدرت جدید واقعاً اسلامی خواهد بود، بخشی از رنسانس اسلامی که خواهید دید، و روزی خواهد رسید که قدرت مان را به مسلمانان شوروی گسترش خواهیم داد.^{۵۱}» به عبارت دیگر، سیاست ایالات متحده که بر مهار شوروی متمرکز بود، اکنون توسط پاکستان ربوده شده و به طرحی برای روی کار آوردن یک دولت اسلامگرا در کابل، مهار هند و گسترش اسلام در سراسر منطقه تبدیل شده بود. و واشنگتن کار چندانی در این مورد نمی‌توانست انجام دهد.

در واقع، در یکی دیگر از پیامدهای ناخواسته‌ی پیگیری تغییر رژیم در کابل، وابستگی ایالات متحده به پاکستان برای موفقیت در صحنه‌ی افغانستان چنان کامل شد که مقامات دولت ریگن نه تنها به اسلام‌آباد اجازه دادند تا در افغانستان تصمیم‌گیرنده باشد، بلکه وقتی پاکستان سلاح‌های هسته‌ای تولید می‌کرد، به روی خود نمی‌آوردند.^{۵۲}

در حمایت از سیاست‌های عدم اشاعه‌ی ایالات متحده، رئیس جمهور کارتر در سال ۱۹۷۹ فروش ۱۱۰ جنگنده- بمب افکن به پاکستان را لغو کرد و فرانسه را متقاعد کرد که به اسلام‌آباد یک کارخانه‌ی بازفرآوری هسته‌ای نفروشد. با این حال، هنگامی که کارزار افغانستان آغاز شد، اهداف عدم اشاعه در جنوب آسیا به دلیل همکاری با مقاومت افغانستان در اولویت دوم قرار گرفت، مقاومتی که وزیر امور خارجه، جورج شولتز، در سال ۱۹۸۲ به ریگن اعتراف کرد که بدون حمایت پاکستان «عملاً از بین خواهد رفت».^{۵۳}

علیرغم قانون کنگره - اصلاحیه سولارز در سال ۱۹۸۵ به قانون کمک‌های خارجی که ایالات متحده را ملزم به قطع بودجه برای هر شریک بین‌المللی که به طور غیرقانونی سعی در تهیه مواد تسلیحات هسته‌ای داشت، می‌کرد، دولت ریگن حتی پس از انجام یک «آزمایش سرد» مخفی سلاح‌های هسته‌ای (آزمایشی بدون مواد شکافت‌پذیر) در مارچ ۱۹۸۳، به افزایش کمک‌ها و فروش تسلیحات

به پاکستان ادامه داد. فروش تسلیحات شامل جنگنده‌های اف ۱۶- با قابلیت هسته‌ای بود که قبلاً فقط در اختیار متحدان ناتو و جاپان قرار داشت، و همچنین ۳.۲ میلیارد دالر کمک نظامی که می‌توانست برای خرید آنها اختصاص یابد.

در یک گزارش محرمانه در جولای ۱۹۸۷ به کنگره، نکات مهم وزارت امور خارجه به طور خاص به نگرانی «در مورد تضعیف دست رئیس جمهور در مذاکرات با شوروی در مورد افغانستان، که در مرحله حساسی است» اشاره کرد و به همین دلیل، ریگن بعداً در همان سال، یادداشتی از رئیس آژانس کنترل و خلع سلاح تسلیحات ایالات متحده را نادیده گرفت که در آن ادعا شده بود «واقعیت‌ها قطعاً از» قطع کمک‌ها به دلیل نقض قانون منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای ایالات متحده توسط پاکستان حمایت می‌کنند.^{۵۴}

البته هیچ تضمینی وجود ندارد که حتی قطع تمام کمک‌ها به پاکستان، دستیابی این کشور به سلاح‌های هسته‌ای یا گسترش بعدی قابلیت‌های هسته‌ای به کوریای شمالی و ایران را مهار یا از آن جلوگیری می‌کند. اما آنچه مسلم است این است که این منفعت اصلی امنیت ملی ایالات متحده مستقیماً با تصمیم اولویت دادن به تغییر رژیم در افغانستان تضعیف شد.

در حالی که مقامات دولت بوش عمدتاً مشغول کارهای دیگری بودند، حمایت امریکا از مخالفان افغان همچنان به صورت خودکار ادامه یافت و سلاح‌ها همچنان به افغانستان سرازیر می‌شدند و پاکستان بسیاری از آنها را به سمت افراط‌گرایان هدایت می‌کرد.

سعودی‌ها در کنار پاکستانی‌ها، بازی دوگانه‌ای را انجام می‌دادند: در ظاهر به اهداف امریکا عمل می‌کردند و در عین حال افراط‌گرایان درون پادشاهی را می‌خریدند که برخی از آنها به نوبه خود افراط‌گرایان را در افغانستان تأمین مالی می‌کردند. به ویژه حکمتیار از ۲۵ میلیون دالر در ماه که از طریق پاکستان از طریق بودجه خصوصی سعودی و عربی، از جمله از اسامه بن لادن، به افغانستان از عربستان سرازیر می‌شد، بهره‌مند می‌شد.^{۵۵}

در همین حال، جنگجویانی از سراسر جهان اسلام - عمدتاً سعودی، یمن و الجزایر همچنان به افغانستان هجوم می‌آوردند و از فرصت جهاد برای بیرون راندن کفار از سرزمین‌های مسلمانان بهره می‌بردند.

به گفته پیتز برگن، روزنامه‌نگار و متخصص تروریسم، شرکت هواپیمایی ملی عربستان سعودی حتی به سعودی‌هایی که برای پیوستن به جهاد سفر می‌کردند، ۷۵ درصد تخفیف می‌داد.^{۵۶} هیچکس هرگز با اطمینان نخواهد دانست، اما سازمان سیا تخمین زد که در نهایت حدود بیست هزار جنگجوی خارجی در جنگ شرکت کردند، در حالی که پاکستانی‌ها این تعداد را حدود سی و پنج هزار نفر تخمین زدند.^{۵۷} آنها تأثیر زیادی در میدان نبرد نداشتند - افغان‌ها تمام نبردهای سنگین را انجام دادند - اما، همانطور که بعداً خواهیم فهمید، میدان نبرد بر آنها تأثیر گذاشت.^{۵۸}

برخلاف افسانه‌های بعدی و نظریه‌های توطئه بی‌اساس، سازمان سیا هرگز مستقیماً از بن لادن، القاعده یا هیچ یک از این جنگجویان حمایت یا با آنها همکاری نکرد و آنها را استخدام نکرد؛ آنها خودشان برای جنگ با شوروی آمدند. اما کمک‌های ایالات متحده به تضمین پیروزی آرمان آنها کمک کرد و این افسانه سرمست‌کننده را تقویت کرد که جنبش خشونت‌آمیز آنها قادر به نابودی یک ابرقدرت بود، نتیجه‌ای که آنها را برای مبارزات آینده، از جمله علیه ایالات متحده، جسورتر کرد. «آقای رئیس جمهور، من می‌ترسم که ما یک هیولای فرانکنشتاین ساخته ایم که می‌تواند در آینده ما را آزار دهد.» این جمله را بوتو نخست وزیر پاکستان به شکلی پیشگویانه در سفر ژوئن ۱۹۸۹ به واشنگتن، به رئیس جمهور جورج اچ. دبلیو. بوش گفت.^{۵۹}

بسیاری از افغان‌ها، به ویژه سکولارها و رهبران قبایل تبعیدی، نیز در مورد این خطر هشدار داده بودند، اما با توجه به اولویت فوری‌تر پیروزی در جنگ، به این هشدارها توجهی نشد. یکی از آنها به استیو کول خبرنگار گفت: «به خاطر خدا، شما قاتلان خودتان را تأمین مالی می‌کنید.» اما کول می‌نویسد، امریکایی‌ها «توسط اطلاعات پاکستان متقاعد شده بودند که فقط رادیکال‌ترین اسلام‌گرایان می‌توانند با قاطعیت بجنگند.»^{۶۰} در اوایل سال ۱۹۸۱ دیگر افغان‌ها به «مقامات دولتی...

اعضای کنگره... و هر کسی که گوش شنوا داشت» گفتند که حکمتیار، مشتری مورد علاقه پاکستان، فاسد، افراطی و ضد امریکایی است، اما هشدارهای آنها نادیده گرفته شد.^{۶۱}

گیتس، مدیر سیا، بعداً با کمی خلاصه‌گویی اذعان کرد که «بسیاری از [مجاهدین] افرادی نبودند که شما برای شام به خانه دعوت کنید» اما اصرار داشت که واقعیت این است که «شما باید با وضعیت استراتژیکی که در افغانستان پیدا می‌کنید، کنار بیایید.^{۶۲}» به همین ترتیب، بیردن اذعان کرد که «شما نمی‌خواهید هیچ یک از این افراد با دخترتان ازدواج کنند» اما با لحنی گلایه‌آمیز توضیح داد که حتی حکمتیار «که مشکلات اساسی داشت» «تعدادی فرمانده داشت که نسبتاً مؤثر بودند.»^{۶۳} مانند بقیه مقامات واشنگتن، هر دو مشکلی را که این شرکای ناخوشایند بعداً ایجاد می‌کردند، دست کم گرفتند - یا تصمیم گرفتند در مورد آن فکر نکنند.

نکته قابل توجه این است که اکثر مقامات امریکایی تا زمانی که آن هدف محقق نشده بود، واقعاً شروع به تمرکز بر آنچه ممکن است پس از خروج شوروی اتفاق بیفتد، نکردند.

یک سال پس از سقوط رژیم، رابرت اوکلی، سفیر ایالات متحده در پاکستان در طول جنگ، اعتراف کرد: «تا همین اواخر هیچ شناختی وجود نداشت که این افراد ممکن است به ایالات متحده برگردند یا در سایر کشورهای مسلمان جهنم به پا کنند.» چارلز هیل، دستیار جورج شولتز، وزیر امور خارجه در آن زمان، گفت که «هیچ ساده‌لوحی در مورد اینکه این افراد چه کسانی هستند وجود نداشت، آنها خواستنی نبودند»، اما «هرگز به ذهن کسی خطور نکرد» که مبارزات آنها علیه کفار پس از پایان جنگ علیه اهدافی از جمله ایالات متحده ادامه یابد.

یکی دیگر از مقامات ارشد امریکایی خاطرنشان کرد که «نبردهای عظیم» در مورد «اینکه آیا ما در حال ایجاد یک هیولا هستیم» تنها پس از خروج شوروی رخ داد. «قبل از خروج شوروی، دستور کار روشن بود، فقط تا حد امکان روس‌ها را بکشید.» بارنت رویین، محقق که به دولت ایالات متحده در امور افغانستان

مشاوره می‌داد، افزود: «هر کسی که اینجا پیشنهاد می‌کرد ما باید نگران سیاست‌های گروه‌هایی باشیم که به آنها کمک می‌کنیم، به شدت ساده‌لوح تلقی می‌شد. هدف کشتن روس‌ها بود.»^{۶۴}

از قضا، خود روس‌ها نسبت به ایالات متحده نگرانی بیشتری نسبت به گسترش بنیادگرایی اسلامی که می‌توانست از حمایت ایالات متحده از شورشیان ناشی شود، نشان داده بودند. در سپتامبر ۱۹۸۷ هنگامی که ادوارد شوارندادزه، وزیر امور خارجه شوروی، به شولتز، وزیر امور خارجه، اطلاع داد که مسکو تصمیم به عقب‌نشینی گرفته است، او نگرانی زیادی در مورد خطر بنیادگرایی اسلامی ابراز کرد و از امریکا خواست تا پس از عقب‌نشینی با آن همکاری کند.

ولادیمیر کریوچکوف، مدیر KGB، در دیداری با گیتس، معاون وقت مدیر سیا، در ۴ دسامبر ۱۹۸۷ همین نکته را مطرح کرد و به او یادآوری کرد که ایالات متحده از قبل درگیر یک جمهوری اسلامی دشوار دیگر - ایران - است. با این حال، امریکایی‌ها با تمرکز بر هدف کوتاه‌مدت شکست شوروی، این نگرانی را نادیده گرفتند. به گفته خود گیتس، تندروها در سیا و جاهای دیگر در دولت ایالات متحده، هشدارهای شوروی را چیزی بیش از تلاشی برای «انحراف توجه از شکست‌های شوروی» نمی‌دیدند.^{۶۵}

همانطور که مورخ نظامی، اندرو باسویچ، بعداً به طرز گزنده‌ای اظهار داشت، «اینکه تحریک جنگ گسترده در افغانستان ممکن است خطرات بلندمدتی برای ایالات متحده داشته باشد، فراتر از ظرفیت تخیل سیاست‌گذاران ایالات متحده بود.»^{۶۶} در واقع، چنین خطراتی صرفاً بلندمدت نبودند، زیرا کهنه سربازان کارزار افغانستان - جایی که مهارت‌های خود را به عنوان استخدام کننده، مربی، جنگجو یا بم‌باز تقویت کرده بودند - تقریباً بلافاصله توجه خود را به راه انداختن جهاد جهانی و حمله به امریکایی‌ها معطوف کردند.

پس از آنکه چندین نفر از آن جنگجویان سابق در اولین بمب‌گذاری مرکز تجارت جهانی در سال ۱۹۹۳ شرکت کردند، توماس لیپمن در واشنگتن پست گزارش داد که «بسیاری از مقامات دولتی فعلی و سابق، تحلیلگران مستقل و دیپلمات‌های

عرب اکنون می‌گویند واشنگتن با تشویق شورشی مبتنی بر تعصب مذهبی، بدون اینکه لحظه‌ای درنگ کند و تحلیل کند که اگر متعصبان پیروز شوند چه اتفاقی خواهد افتاد، «یک هیولا» خلق کرده است.^{۷۷} یکی از این مقامات سابق، رابرت گیتس بود که چند سال بعد در خاطرات خود اعتراف کرد که سیا تا حدود سال ۱۹۸۶ اهمیت داوطلبان عرب در افغانستان را تشخیص نداده بود. گیتس نوشت: «ما انتظار داشتیم افغانستان پس از شوروی زشت باشد، اما هرگز فکر نمی‌کردیم که به پناهگاهی برای تروریست‌هایی که در سراسر جهان فعالیت می‌کنند تبدیل شود.^{۷۸}»

زیگنیو برژینسکی، که به اندازه هر کس دیگری در وهله اول مسئول راهاندازی برنامه مخفی بود (حتی اگر در ابتدا فقط برای مجازات و مهار شوروی‌ها بود)، مدت‌ها از این عملیات دفاع کرد و اظهار داشت که این یک «ایده عالی» است که مزایای ژئوپولیتیکی آن بسیار بیش‌تر از هزینه‌های آن است. برژینسکی در مصاحبه‌ای در سال ۱۹۹۸ پرسید: «چه چیزی در تاریخ جهان مهم‌تر است؟ طالبان یا فروپاشی امپراتوری شوروی؟ تعدادی مسلمان تحریک‌شده یا آزادی اروپای مرکزی و پایان جنگ سرد؟^{۷۹}» پیش از یازده سپتامبر، دو دهه جنگ دیگر در افغانستان، ده‌ها حمله تروریستی جهانی و ظهور مجدد روسیه به عنوان یک دشمن ژئوپولیتیکی، پاسخ ممکن بود بدیهی به نظر برسد. اما مشکل آنچه او به عنوان «مسلمانان تحریک‌شده» رد می‌کرد، در درازمدت بسیار بزرگ‌تر از آن چیزی بود که برژینسکی و دیگران در آن زمان تصور می‌کردند. این جنگ همچنین تلفات انسانی وحشتناکی را بر افغانستان وارد کرد.

از جمعیت حدود ۱۵ میلیونی، ۱ تا ۱.۵ میلیون افغان کشته شدند - که رقم خیره‌کننده‌ای معادل ۱۰ درصد از جمعیت است و تقریباً به همین تعداد زخمی شدند و بیش از ۵ میلیون نفر به اردوگاه‌های پناهندگان در پاکستان و ایران گریختند، در حالی که حدود ۳ میلیون نفر در داخل کشور آواره شدند.^{۸۰}

اقتصاد و زیرساخت‌ها ویران شدند، جمعیت کابل از ۲ میلیون نفر به ۵۰۰۰۰۰ نفر کاهش یافت و هزاران افغان توسط دولت کمونیستی یا مخالفان آن اعدام شدند. به تعبیر تلگراف معروف میلتون در سال ۱۹۸۹ «ما» ممکن بود در سال

۱۹۸۹ «پیروز» شده باشیم، اما جنگ در این کشور به مدت سه سال دیگر پس از خروج ارتش سرخ تا زمان سرنگونی رژیم کمونیستی و سپس به مدت چهار سال دیگر پس از آن، زمانی که کابل به دست گروهی از «دانشجویان» افراطی مذهبی معروف به طالبان افتاد ادامه یافت.

وقتی طالبان در سال ۱۹۹۶ قدرت خشونت‌آمیز خود را تکمیل کردند، نوعی حکومت ویران‌شهری را پایه‌گذاری کردند که در آن آموزش دختران ممنوع شد، مردان مجبور به ریش گذاشتن شدند، موسیقی غیرقانونی بود، هنر نابود شد و هزاران نفر دیگر در ملاء عام سر بریده شدند یا اعضای بدنشان قطع شد تا مفاد تفسیر آنها از قوانین اسلامی قرن هفتم تقویت شود.

طرفداران مسلح کردن مجاهدین ممکن است استدلال کنند که این مشکلات فقط برای افغان‌ها بود در حالی که منافع ایالات متحده تأمین می‌شد. اما نگاه به این مشکل از این منظر، این واقعیت را نادیده می‌گیرد که طالبان همچنین به بن لادن و القاعده پناه دادند و به آنها اجازه دادند از این کشور به عنوان پناهگاهی امن برای آموزش، جذب نیرو و برنامه‌ریزی حملات تروریستی جهانی، از جمله بمبگذاری‌های سفارتخانه‌های افریقا در اگست ۱۹۹۸ حمله اکتبر ۲۰۰۰ به ناو یو اس اس. کول در خلیج عدن و البته ۱۱ سپتامبر، استفاده کنند. این دقیقاً نتیجه‌ای نبود که امریکایی‌های خوشبین هنگام شروع خونریزی شوروی در سال ۱۹۷۹ به دنبال آن بودند - یا قول آن را داده بودند.

آیا ایالات متحده می‌توانست به سرنگونی رژیم کمونیستی کمک کند، اما در عین حال راهی برای جلوگیری از آشفتگی که افغانستان پس از فروپاشی آن به خود گرفت، پیدا کند؟ آیا «پیروزی» تغییر رژیم «اگر» سیاست بعدی ایالات متحده متفاوت می‌بود، کم‌تر «برنده» بود؟

بسیاری استدلال می‌کنند که می‌توانست چنین باشد، و در واقع عقل سلیم در سال‌های پس از آن چنین استدلال می‌کند که دولت‌های بوش و کلینتون مسئول شکست در ایجاد ثبات در افغانستان در دهه ۱۹۹۰ هستند.

در اوایل دهه ۱۹۹۰، پیترو تامسن، فرستاده ویژه به افغانستان از سال ۱۹۸۹ تا

۱۹۹۲ از درون دولت استدلال کرد که «پشتکار» ایالات متحده می‌توانست «با هزینه کم» به «نتیجه مطلوب و معتدل» منجر شود که شامل کنار زدن افراط‌گرایان، ایجاد روابط خوب با افغانستان، مهار تروریسم و ایجاد ثبات بیش‌تر در منطقه می‌شد.^{۷۱}

پس از به قدرت رسیدن طالبان در سال ۱۹۹۶ خلیل‌زاد استدلال کرد که ایالات متحده «توجه خود [به افغانستان] را متوقف کرده» و در «تعهد اخلاقی» خود برای کمک به افغان‌ها برای دستیابی به صلح شکست خورده است. او تعمیق تعامل دیپلماتیک با افغانستان و همسایگانش را «برای پایان دادن به حملات نظامی طالبان» و «ایجاد یک دولت ملی فراگیر» توصیه کرد.^{۷۲}

بروس ریدل نیز از عدم مشارکت ایالات متحده انتقاد کرد و بعداً نوشت: «با نگاهی به گذشته، به راحتی می‌توان دید که غفلت ایالات متحده از افغانستان یک اشتباه بزرگ بود. از آنجا که افغانستان به جنگ سالاران و دولت اسلامی واگذار شد، نه تنها مردم افغانستان رنج زیادی کشیدند، بلکه محیطی بسیار مسموم ایجاد شد که زمینه ظهور طالبان و القاعده را فراهم کرد.»^{۷۳}

حتی رئیس‌جمهور جورج دبلیو بوش نیز به طور ضمنی دولت پدرش را به خاطر غفلت از افغانستان پس از سرنگونی رژیم کابل سرزنش کرد و قول داد که «اشتباه» عدم تثبیت موفقیت نظامی اولیه را «تکرار نکنند».^{۷۴} و سال‌ها بعد، رابرت گیتس، یکی از مقامات ارشد آن زمان، به مردم افغانستان گفت که ترک افغانستان پس از خروج شوروی یک «اشتباه محاسباتی غم‌انگیز» بوده است.^{۷۵}

پیتر برگن خاطرنشان می‌کند که ما نه تنها در افغانستان پس از جنگ سرمایه‌گذاری نکردیم بلکه «ایالات متحده عمداً به این کشور پشت کرد، بستن سفارت ایالات متحده در آنجا، در سال ۱۹۸۹ و خودداری از کمک به این کشور [مصدق این پشت کردن است]. این باعث شد که ما از آنچه در آنجا می‌گذرد - ظهور طالبان و القاعده - غافل شویم.»^{۷۶}

قطعاً درست است که دولت اول بوش و دولت کلینتون تا حد زیادی افغانستان را نادیده گرفتند، زیرا این کشور در دهه ۱۹۹۰ به جهنمی بزرگ‌تر سقوط کرد. بوش،

همانطور که اشاره شد، درگیر چالش‌های بزرگ دیگری مانند مقابله با اتحاد آلمان، پایان جنگ سرد و حمله عراق به کویت بود، در حالی که کلینتن با شعار «مانند پرتو لیزر متمرکز» بر اقتصاد و کاهش کسری بودجه ایالات متحده به قدرت رسید و خیلی زود درگیر درگیری‌های بالکان شد - زمان مناسبی برای پیشنهاد ملت‌سازی در افغانستان نبود. از این نظر، هیچ یک از این دو دولت هرگز تلاش زیادی برای پیگیری «موفقیت» برکناری روس‌ها یا رژیم کمونیستی افغانستان انجام ندادند. بنابراین ما هرگز نخواهیم دانست که آیا تعامل دیپلماتیک بیشتر، کمک مالی یا حتی یک نیروی عظیم حافظ صلح می‌توانست افغان‌ها - و بقیه جهان - را از سرنوشت غم‌انگیزشان نجات دهد، یا حداقل از ظهور القاعده جلوگیری کند [یا نه].

با این اوصاف، این استدلال که ایالات متحده با توجه بیشتر می‌توانست ثبات را به افغانستان بیاورد، اگر بیشتر سرمایه‌گذاری می‌کرد، نوعی بازنگری بود که در مورد همه مداخلات شکست‌خورده اعمال شده است و دلایلی برای تردید در آن وجود دارد. این استدلال، سوالات دشواری را مطرح می‌کند که دقیقاً چه چیزی برای نصب یک دولت کارآمد پس از یک دهه جنگ داخلی لازم بود، چگونه «افراط‌گرایان» را که تا دندان مسلح بودند «به حاشیه راند»، چگونه نهادهایی را که در وهله اول به سختی وجود داشتند، بازسازی کرد، چگونه نفوذ پاکستان را با توجه به منافع ملی اصلی اسلام‌آباد و نزدیکی آن به درگیری مهار کرد، و چگونه امریکایی‌ها را متقاعد کرد که هزینه‌های سرمایه‌گذاری‌های عظیم و نامحدود در افغانستان را با وجود چالش‌های رقابتی فراوان در پیش روی خود تحمل کنند. همانطور که فصل بعدی نشان خواهد داد، حتی اختصاص منابع عظیم به ملت‌سازی در افغانستان در مدت زمان طولانی، دستورالعمل روشنی برای موفقیت نخواهد بود.

البته همه گزینه‌های جایگزین برای تغییر رژیم در افغانستان پس از حمله شوروی در سال ۱۹۷۹ هزینه‌ها و پیامدهای خاص خود را داشت. عدم حمایت از شورشیان در وهله اول، فرصتی از دست رفته برای تسریع زوال اتحاد جماهیر شوروی، که در آن زمان دغدغه اصلی ژئوپولیتیک واشنگتن بود، محسوب می‌شد.

و قطع حمایت از مجاهدین پس از خروج نیروهای شوروی - اگرچه با هدف اولیه محدودتر «خونریزی» شوروی‌ها سازگار بود - ممکن بود مانع از ادامه شورش آنها با کمک دیگران نشود و ممکن بود به یک دیکتاتور کمونیست سرکوبگر اجازه دهد تا در قدرت باقی بماند.

این‌ها به هیچوجه نتایج ایده‌آلی نبودند، اما در چنین شرایطی هیچ گزینه ایده‌آلی در دسترس نبود. و اگرچه هزینه‌های پیگیری این رویکردهای جایگزین بالا بود، اما در مقایسه با هزینه‌های استقرار نظامی نامحدود پس از جنگ در افغانستان - همانطور که دو دهه گذشته به روشنی نشان داده است - یا با هزینه‌های ادامه دامن زدن به شورش خشونت‌آمیز، که اساساً همان کاری بود که در سال ۱۹۸۹ با عواقب وحشتناک انجام شد، رنگ می‌بخت.

تحمیل درد بر مسکو در افغانستان قطعاً به فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی کمک کرد، اما این روند قبل از تشدید حضور ایالات متحده در افغانستان در حال انجام بود. به هر حال، دفتر سیاسی، حتی قبل از استقرار اولین موشک‌های استینگر ایالات متحده، از روی ناچاری به گورباچف روی آورده بود. و در حالی که پایان دادن به حمایت ایالات متحده از جهادگرایان پس از خروج شوروی ممکن بود مانند بیرون کشیدن شکست از کام پیروزی و خیانت به متحدان امریکا به نظر برسد، در نگاه به گذشته، ممکن بود به جلوگیری از برخی از فجایعی که در سی سال آینده بر سر افغان‌ها و کل جهان آمد، کمک کند.

فلیپ اچ. گردون

فصل سوم باختن

«در یک پیچ تاریخی هستیم»

افغانستان، ۲۰۰۱

در حالی که خاکستر مرکز تجارت جهانی هنوز داغ بود، تنها ۹ روز پس از بدترین حملات تروریستی در تاریخ امریکا، رئیس جمهور جورج دبلیو بوش در جلسه مشترک کنگره ایستاد و به جهانیان گفت که ایالات متحده چگونه واکنش نشان خواهد داد. او عاملان ۱۱ سپتامبر را اعضای سازمان القاعده مستقر در افغانستان معرفی کرد و دولت طالبان را که به آنها پناه داده بود، در قتل همدست اعلام کرد. بوش مستقیماً به طالبان اولتیماتوم داد: تمام رهبران القاعده را به ایالات متحده تحویل دهید، اتباع خارجی که به ناحق زندانی شده اند را آزاد کنید، تمام اردوگاه‌های آموزشی تروریستی در افغانستان را تعطیل کنید و تمام تروریست‌ها و حامیان آنها را تحویل دهید، یا از قدرت کناره‌گیری کنید. او گفت که این خواسته‌ها «قابل مذاکره یا بحث نیستند. طالبان باید فوراً اقدام کنند. آنها تروریست‌ها را تحویل خواهند داد، و گرنه در سرنوشت آنها شریک خواهند شد.»^{۷۷}

در روزها و هفته‌های بعد، مقامات ارشد دولت در مورد اینکه آیا در ابتدا فقط بر القاعده تمرکز کنند یا اینکه طالبان را نیز از قبل هدف قرار دهند، بحث کردند. در کمپ دیوید در ۱۵ و ۱۶ سپتامبر، معاون وزیر دفاع، پل ولفوویتز، استدلالی برای یک کمپین گسترده‌تر، حتی شامل عراق، ارائه داد، اما بوش فعلاً این مسأله را به تعویق انداخت. در عوض، ایالات متحده در ابتدا به دنبال القاعده می‌رفت و در عین حال تلاش می‌کرد طالبان را متقاعد کند که تروریست‌ها را اخراج کنند یا رهبری خود را تغییر دهند - نوعی تغییر رژیم مشروط.

حمایت کنگره از این رویکرد بسیار زیاد بود. در ۱۸ سپتامبر، مجوز استفاده از نیروی نظامی «علیه آن دسته از کشورها، سازمان‌ها یا افرادی که حملات ۱۱ سپتامبر را برنامه‌ریزی کردند، مجاز دانستند، مرتکب شدند یا به آن کمک کردند»

- یا علیه کسانی که «به چنین سازم آنها یا افرادی پناه دادند.^{۷۸}» در سنا با ۹۸ رأی موافق در برابر صفر رأی مخالف و در مجلس نمایندگان با ۴۲۰ رأی موافق در برابر ۱ رأی مخالف تصویب شد. تنها عضو کنگره که به این لایحه رأی مخالف داد، باریبارا لی، نماینده دموکرات کالیفرنیا بود که - به تنهایی اما با دوراندیشی - هشدار داد که این امر می‌تواند به «جنگی بی‌پایان بدون استراتژی خروج و هدفی متمرکز» منجر شود.^{۷۹}

مقامات دولتی با احتیاط به ایده تغییر رژیم در افغانستان پرداختند. در ۲۳ سپتامبر، کاندولیزا رایس، مشاور امنیت ملی، در تلویزیون اظهار داشت که طالبان «یک رژیم بسیار سرکوبگر و وحشتناک» است و «اوضاع مردم افغانستان بدون آنها بهتر خواهند بود» اما این سوال که آیا ایالات متحده این هدف را دنبال خواهد کرد یا خیر، بی پاسخ گذاشت. او گفت: «خواهیم دید چه ابزارهایی برای انجام این کار در اختیار داریم.^{۸۰}» معاون رئیس جمهور دیک چینی نیز تصریح کرد که در «درازمدت - ما نیاز داریم که طالبان از بین بروند»، اما تمرکز فعلی بر نابودی القاعده و تلاش برای جایگزینی رهبر طالبان، ملا عمر، «با کسی که بیش‌تر به آنچه در رابطه با القاعده نیاز داریم، متمایل باشد» بود.^{۸۱}

وزیر امور خارجه کالین پاول توضیح داد که ماهیت رژیم افغانستان «در حال حاضر در اولویت ما نیست.^{۸۲} او توضیح داد: «ما می‌خواهیم افغانستان عاری از تروریسم باشد.» اگر طالبان بتوانند این کار را انجام دهند، خوب است. اگر نه، ما با شخص دیگری همکاری خواهیم کرد تا افغانستان را از تروریسم پاک کنیم.^{۸۳}»

با این حال، هر روزنه ممکن برای رهبری طالبان برای نجات خود به سرعت بسته شد و هنگامی که این مسأله رخ داد، سرنوشت رژیم قطعی شد. این بار، برخلاف دهه ۱۹۸۰ ایالات متحده نه تنها از طریق اشخاص ثالث به مخالفان افغان کمک‌های پنهانی ارائه می‌داد، بلکه مستقیماً و آشکارا در یک حمله نظامی بی وقفه و مداوم در مسیر این هدف شرکت می‌کرد. در اوایل ۲۶ سپتامبر، یک تیم شبه‌نظامی سیا در شمال شرقی افغانستان فرود آمد و شروع به تحویل سلاح، تجهیزات و مشاوره نظامی به «اتحاد شمال»، گروهی مستقر در دره پنجشیر متشکل از جنگجویان عمدتاً تاجیک و ازبیک که هنوز در برابر طالبان مقاومت

می کردند، کرد.^{۸۴}

دو هفته بعد، در ۷ اکتبر، یک کمپین بمباران ایالات متحده با حملات هوایی دقیق از موشک‌های کروز پرتاب شده از دریا، هواپیماهای پرواز داده شده از ناو هواپیمابر، بمب افکن‌های دوربرد و هواپیماهای تهاجمی از پایگاه‌های به سرعت مستقر در ازبکستان آغاز شد. مأموریت محدود این عملیات نابودی القاعده و زیرساخت‌های آن بود، اما به سرعت مشخص شد که این جنگ تنها با نابودی طالبان پایان خواهد یافت. در واقع، تا اواسط اکتبر، یک یادداشت استراتژی افغانستان که توسط پنتاگون تهیه شده بود، به روشنی بیان می‌کرد که یکی از اهداف آن «پایان دادن به حکومت طالبان و رهبری آن‌ها» است.^{۸۵}

تا ۱۱ اکتبر، بوش هنوز به طالبان می‌گفت: «اگر [بن لادن] و افرادش را [از قدرت] کنار بگذارید، ما در مورد آنچه که با کشور شما انجام می‌دهیم تجدید نظر خواهیم کرد»، اما طالبان امتناع ورزیدند.^{۸۶}

در ۱۰ نوامبر، روزی که اتحاد شمال کنترل شهر مزارشریف در شمال غربی را به دست گرفت، بوش به سازمان ملل متحد گفت که روزهای طالبان به پایان خود نزدیک می‌شود» و وقتی آنها از بین بروند، جهان خواهد گفت «از شرشان رها شدیم».^{۸۷}

سه روز بعد، کابل - پایتختی که پنج سال گذشته توسط طالبان اداره می‌شد - بدون هیچ جنگی سقوط کرد. قندوز در ۲۶ نوامبر تصرف شد و تا ۶ دسامبر قندهار، زادگاه و آخرین بازمانده طالبان دژ مستحکم اولیه، در دست اتحاد شمال بود. بن لادن و دیگر جنگجویان القاعده برای چند هفته دیگر در منطقه کوهستانی مرزی شرقی توره بوره باقی ماندند، اما جنگ اساساً پایان یافته بود و رژیم طالبان از بین رفته بود.

روش‌ها، مدت زمان و هزینه‌های عملیات آزادی پایدار در سال ۲۰۰۱ با عملیات سیکلون در دهه ۱۹۸۰ بسیار متفاوت بود. پس از حمله شوروی به کابل در سال ۱۹۷۹ بیش از یک دهه طول کشید تا ایالات متحده سیاست تغییر رژیم را اتخاذ کند و در مجموع حدود سیزده سال طول کشید تا به این هدف دست یابد، در

حالی که پس از حملات ۱۱ سپتامبر کل این فرآیند کم‌تر از سه ماه طول کشید. اما شباهت‌های وهم‌آور و نگران‌کننده‌ای نیز وجود داشت، از جمله وسوسه اعلام پیروزی قبل از دستیابی به آن و دست کم گرفتن میزان تلاش و منابعی که برای حفظ ثبات و ایجاد نهادهای کارآمد پس از برکناری رژیم قبلی لازم بود. شاید حتی بدتر از آن، توهم پیروزی سریع و آسان در افغانستان، دو سال بعد، به این اعتماد به نفس نابجا منجر شد که تغییر رژیم ممکن است در عراق نیز موفقیت‌آمیز باشد. در آن زمان کم‌تر کسی می‌توانست تصور کند که تقریباً بیست سال بعد پس از هزاران کشته امریکایی و افغان و هزینه تقریباً یک تریلیون دالر - جنگ همچنان ادامه داشته باشد، دولت افغانستان همچنان شکننده باشد و طالبان همچنان یک نیروی اصلی باقی بماند.

با این حال، هزینه‌ها و پیامدهای نهایی جنگ بلافاصله آشکار نبود، و وسوسه اعلام زودهنگام پیروزی، مثل همیشه، مقاومت ناپذیر بود.

پاول در ۱۷ دسامبر اعلام کرد که ما «القاعده را در افغانستان نابود کرده و به نقش افغانستان به عنوان پناهگاهی برای فعالیت‌های تروریستی پایان داده ایم»، در حالی که یک ماه بعد، بوش در سخنرانی سالانه خود اعلام کرد که نیروهای امریکایی «جهان را از شر هزاران تروریست خلاص کرده اند، اردوگاه‌های آموزشی تروریستی افغانستان را نابود کرده اند، مردمی را از گرسنگی نجات داده اند و کشوری را از ظلم وحشیانه آزاد کرده اند.»^{۸۸}

در اپریل ۲۰۰۲ رایس گفت که نتایج عملیات افغانستان «خودگویای همه چیز است: القاعده از پایگاه اصلی خود محروم شده است؛ رهبری آن در حال فرار است؛ بسیاری از عوامل آن دستگیر یا کشته شده اند؛ رژیم طالبان ریشه‌کن شده است؛ افغانستان از یک کشور تحت حمایت تروریست‌ها به کشوری به رهبری افرادی تبدیل شده است که سعی در ایجاد آینده‌ای بهتر دارند.»^{۸۹}

فرانکس، فرمانده سنتکام، که رهبری حمله زمینی را بر عهده داشت، به زودی به این موضوع مباحثات کرد که چگونه ایالات متحده تنها با چند هزار نیرو «ارتشی را که شوروی‌ها با بیش از نیم میلیون نفر نتوانسته بودند آن را از بین ببرند، نابود

کرده است» و اینکه نیروهای امریکایی... «بیست و پنج میلیون نفر را آزاد کرد و کشور را متحد ساخت.^{۹۰}

در واقع، شوروی‌ها هرگز در هیچ زمانی بیش از حدود ۱۰۰۰۰۰ سرباز در افغانستان نداشتند و این کشور، حتی پس از سقوط طالبان، راه درازی تا «متحد شدن» در پیش داشت.

انصافاً باید گفت که برخی از مقامات، به ویژه دونالد رامسفلد، وزیر دفاع، و پل ولفوویتز، معاون وزیر دفاع، به راحتی پذیرفتند که القاعده به طور کامل شکست خورده است، و ولفوویتز به درستی اظهار کرد که با نزدیک شدن طالبان به سقوط، «سخت‌ترین بخش کار اکنون آغاز می‌شود.^{۹۱}»

با این حال، از قضا، این مقامات کم‌ترین تمایل را به اختصاص منابع به پیامدهای تغییر رژیم داشتند و بیش‌ترین آمادگی را برای حمایت از آن در جاهای دیگر داشتند، عمدتاً بر اساس این تصور که عملیات آزادی‌پایدار پتانسیل تقریباً نامحدود قدرت نظامی امریکا را نشان داد. رامسفلد ادعا کرد که این جنگ «نشانه‌ای از نوع تحول دفاعی بود که رئیس‌جمهور در نظر داشت.» در حالی که ولفوویتز و فرانکس این کمپین را «انقلابی» نامیدند.^{۹۲}

همانطور که اندرو باسویج مشاهده کرد، برای این افراد و دیگر «مقامات همفکر در دستگاه امنیت ملی (و به طور کلی برای تندروها آزادی‌پایدار هرگونه نیاز ایالات‌متحده به محدود کردن استفاده از زور را از بین برده بود. خطرات قابل کنترل، هزینه‌ها متوسط و خروجی احتمالی عالی به نظر می‌رسید.^{۹۳}

برخی از مفسران خارجی حتی نتیجه‌گیری‌های نفس‌گیری‌تری کردند. چارلز کراوت‌هامر، ستون‌نویس واشنگتن پست، در جنوری ۲۰۰۲ اعلام کرد که «افغانستان نشان داد که امریکا هم قدرت و هم اراده جنگیدن را دارد و وقتی این کار را انجام دهد، پیروز می‌شود. تأثیر اثباتی جنگ افغانستان، خاورمیانه نزدیک را عمیقاً تغییر داده است.^{۹۴}»

و مکس بوت، یکی دیگر از نویسندگان نومحافظه‌کار، چنان تحت تأثیر سهولت ظاهری پیروزی در افغانستان قرار گرفت که از آن به عنوان استدلالی برای یک

«امپراتوری امریکایی» جدید در منطقه استفاده کرد. بوت در ویکی استاندارد استدلال کرد: «افغانستان و دیگر سرزمین‌های آشفته امروز، به نوعی از مدیریت خارجی روشنفکر نیاز دارند که زمانی توسط انگلیسی‌های متکی به نفس در شلوارهای جودپور و کلاه‌های چرمی ارائه می‌شد.^{۹۵}»

با این حال، متأسفانه، برقراری صلح و ثبات در افغانستان - یا حتی بیرون راندن نیروهای امریکایی از این کشور - پس از یک عملیات نظامی سریع و مستقیم ایالات متحده آسان‌تر از یک عملیات طولانی و غیرمستقیم نخواهد بود. هر چقدر هم که چشمگیر و بیسابقه بود، استفاده از ترکیبی از موشک‌های کروز، مهمات هدایت‌شونده دقیق و مردان سوار بر اسب برای سرنگونی دولتی در آن سوی دنیا، در مقایسه با فهمیدن اینکه قدم بعدی چه باید باشد، در واقع «بخش آسان» ماجرا بود. در واقع، قیاس بوت با امپراتوری بریتانیا تقریباً به واقعیت نزدیک بود، اما نه به آن شکلی که او منظور داشت: بریتانیایی‌ها از سال ۱۸۳۹ تا ۱۹۱۹ سه جنگ خونین در افغانستان انجام داده بودند، قبل از اینکه افغان‌ها سرانجام آنها را بیرون کنند، و روس‌ها جایگزین آنها شوند.^{۹۶}

اولین مشکل بزرگ - درست مانند سال ۱۹۹۳ - این بود که چگونه خلاء سیاسی و امنیتی اجتناب‌ناپذیر ناشی از نابودی رژیم را پر کنند که برای اولین بار در بیش از دو دهه، درجه‌ای از نظم را به کشور بازگردانده بود - البته به قیمت تحمیل رویه‌های عجیب و غریب و باورهای عقب‌مانده خود. عملیات نظامی به رهبری ایالات متحده آنقدر سریع و از نظر تاکتیکی آنقدر موفق پیش رفته بود که فکر جدی کمی در مورد آنچه در ادامه خواهد آمد، صورت گرفت و برنامه‌ریزی پیشرفته کمی می‌توانست انجام شود. رامسفلد در یادداشت استراتژی افغانستان در اواسط اکتبر خود استدلال کرد که «تضمین یک نتیجه خاص در توان ایالات متحده نیست [و] ترجیح ایالات متحده برای یک نتیجه خاص نباید تلاش‌های ایالات متحده برای سرنگونی القاعده و طالبان را فلج کند.» او اصرار داشت که دولت «آنقدر نگران ترتیبات پس از طالبان نباشد که موفقیت بر القاعده و طالبان را به تأخیر بیندازد» و هشدارهایی را نادیده گرفت که یک همکاری تاکتیکی با اتحاد شمال می‌تواند - همانطور که میلتون بردن با دوراندیشی بیان کرد - منجر به «اتحاد قبایل پشتون

اکثریت افغانستان پیرامون رهبران طالبان و شعله‌ور شدن مجدد یک جنگ داخلی عمومی وحشیانه شود که تا زمانی که ایالات متحده به سادگی تسلیم شود، ادامه یابد.^{۹۷}» اولویت قاطع و کوتاه‌مدت شکست دادن تروریست‌ها و حامیان آنها قابل درک بود، اما نتیجه این بود که واشنگتن هیچ ایده‌ای نداشت که پس از دستیابی به آن هدف اولیه چه کاری باید انجام دهد.

بارنت رویین، کارشناس افغانستان، وقتی سخنرانی بوش در کنگره را شنید، با خود گفت که امیدوار است دلیل اینکه بوش به برنامه‌های پس از جنگ اشاره نکرد این باشد که نمی‌توانست آنها را علناً مورد بحث قرار دهد. در عوض، «معلوم شد که هیچ برنامه‌ای برای پس از جنگ وجود ندارد.^{۹۸}»

در واقع، برخی از مقامات دولت از همان ابتدا استدلال کردند که پس از شکست طالبان، حضور گسترده نیروهای امریکایی ضروری خواهد بود. به گفته باب وودوارد، در جلسه شورای امنیت ملی در ۳ اکتبر، «همه افراد حاضر در اتاق می‌دانستند که وارد مرحله‌ای از حفظ صلح و ملت‌سازی می‌شوند. درس مهم از دهه ۱۹۹۰ در افغانستان این بود: خلاء ایجاد نکنید. رها کردن افغانستان پس از اخراج شوروی در سال ۱۹۸۹ شرایط را برای ظهور طالبان و تصرف عملی کشور توسط بن لادن و القاعده فراهم کرده بود.^{۹۹}»

با توجه به این موضوع، پاول از بوش خواست که استقرار یک نیروی حافظ صلح قابل توجه امریکایی، از جمله در خارج از کابل را در نظر بگیرد. پاول بعداً در مصاحبه‌ای گفت که مدل او حمله به پاناما در سال ۱۹۸۹ بود، جایی که نیروهای امریکایی پس از سرنگونی دیکتاتور مانوئل نوریگا به سرعت در سراسر کشور گسترش یافتند. پاول استدلال کرد: «استراتژی باید این باشد که مسئولیت کل کشور را با نیروی نظامی، پلیس یا سایر ابزارها به دست بگیریم.^{۱۰۰}»

ریچارد هاس، مدیر برنامه‌ریزی سیاسی پاول، براساس گفتگوهای غیررسمی با متحدان اروپایی، فکر می‌کرد که می‌توان نیروی متشکل از بیست تا چهل هزار صلح‌بان ایجاد کرد که نیمی از آنها می‌توانند امریکایی باشند.^{۱۰۱}

جیمز دابینز، دیپلمات کهنه‌کاری که در عملیات حفظ صلح در بوسنیا، سومالیا و

هائیتی کار کرده بود و فرستاده دولت به افغانستان شد، استدلال کرد که ترک افغانستان بدون ایجاد نظم اولیه «ساده لوحانه و غیرمسئولانه» خواهد بود.^{۱۰۲}

اما اگر «درس» دهه ۱۹۹۰ این بود که ایالات متحده نباید در افغانستان خلاء ایجاد کند، در نهایت درسی بود که نادیده گرفته می شد، یا حداقل درسی بود که پیامدهایی داشت که دولت آماده پذیرش آنها نبود. رامسفلد و دیگر همکارانش در پنتاگون با یادآوری مخالفت شدید بوش با استفاده از ارتش ایالات متحده برای حفظ صلح و با توجه به اینکه از قبل نیم‌نگاهی به عراق داشتند، به شدت با اختصاص منابعی به افغانستان که پایه و اساس یک تلاش واقعی برای ملت‌سازی بود، مخالفت کردند. رامسفلد، ولفوویتز و داگلاس فیث با برداشت نادرست از تجربه شوروی، جایی که مشکل نه نیروی بیش از حد بزرگ، بلکه این واقعیت بود که مسکو در تلاش برای تحمیل یک رژیم بیگانه، متمرکز، سکولار و کمونیست بر افغان‌های بی‌میل بود، استدلال کردند که استقرار ارتش ایالات متحده باید کوچک و محدود به کابل باقی بماند.^{۱۰۳}

این موضع مزیت اجتناب از استقرار طولانی و پرهزینه نیروها و اجازه دادن به ایالات متحده برای ادامه تغییر ارتش خود از نیروهای بزرگ را داشت، اما با سایر اهداف اعلام شده دولت مبنی بر ایجاد یک دولت ملی در کابل، محافظت از غیرنظامیان افغان، حذف دائمی القاعده و طالبان و محدود کردن نفوذ پاکستان مغایرت داشت. در طول مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری، کاندولیزا رایس مفهوم «هشتاد و دومین هواپرد که کودکان را به مهدکودک اسکورت می‌کند» را به سخره گرفته بود، اما معلوم شد که با منابع و تعهدات محدود نمی‌توان به اهداف حداکثری دست یافت.^{۱۰۴}

مقامات پنتاگون همچنین دشواری‌های عظیم ایجاد نهادهای کارآمد پس از دهه‌ها جنگ داخلی و فروپاشی دولت در کشوری که هرگز از مرکز اداره نشده بود را دست کم گرفتند. پس از سقوط طالبان، تامی فرانکس به کاخ سفید پیشنهاد داد که مجموعاً ده هزار سرباز امریکایی برای مأموریت پس از جنگ «تقریباً مناسب به نظر می‌رسد»، محاسبه‌ای خوشبینانه برای کشوری با بیش از بیست میلیون نفر جمعیت بدون دولت، همسایگان مداخله‌گر، سرزمین‌های بی‌حکومت در آن سوی

مرز در غرب پاکستان، اقتصادی ویران و سلاح‌های شخصی بیش‌تر از مجموع هند و پاکستان.^{۱۰۵}

شرایط افغانستان بسیار چالش برانگیزتر از بوسنیا بود، اما در مقام مقایسه، ناتو در سال ۱۹۹۵ بیست برابر این تعداد سرباز به ازای هر نفر به بوسنیا اعزام کرد.^{۱۰۶} اما استقرارهای نظامی بزرگ خطرناک، نامحبوب و پرهزینه بودند و صحنه‌های جنگی بالقوه دیگری در انتظار بود. بوش حتی با وجود افزایش محبوبیتش، تمایلی نداشت از مردم امریکا بخواهد بار استقرارهای طولانی و پرهزینه را در آن سوی جهان، در کشوری که نامش تقریباً مترادف با باتلاق شده بود، به دوش بکشند. دولت همچنین ممکن است زمانی که قاطعانه عفو عمومی یا نقش آینده در سیاست را برای طالبان شکست خورده رد کرد، فرصتی را برای به حداقل رساندن مقاومت در برابر دولت جدید افغانستان از دست داده باشد - احتمالاتی که کمری می‌خواست آنها را بررسی کند.

در دسامبر ۲۰۰۱ رهبران ارشد طالبان سعی کردند با کمری برای یک توافق صلح مذاکره کنند که ممکن بود شامل آتش‌بس و به رسمیت شناختن کمری به عنوان رهبر مشروع کشور باشد.^{۱۰۷} اما رامسفلد روشن کرد که هر طرحی برای اجازه دادن به رهبر طالبان ملا عمر، برای «زندگی با عزت»، به عنوان بخشی از یک توافق مذاکره شده، روی میز نیست و دولت بوش تعامل با رهبران طالبان را رد کرد.^{۱۰۸}

همانطور که استیو کول بیان کرد، «سیاست دولت بوش این بود: طالبان شکست خورده اند، آنها نامشروع باقی مانده اند و باید افراد عقب مانده را در مورد القاعده تعقیب، زندانی و بازجویی کرد... طالبان نمی‌توانستند آینده‌ای در سیاست افغانستان انتظار داشته باشند، مگر اینکه برای آن بجنگند.^{۱۰۹}

مشکل این بود که مبارزه برای نقشی در سیاست افغانستان دقیقاً همان کاری است که طالبان برای آینده‌ای نامعلوم در دستور کار داشت.

وسعت چالش‌های امنیتی ایجاد شده توسط آن نبرد، در اوایل مارچ ۲۰۰۲ زمانی که نیروهای ایالات متحده و ائتلاف در عملیات آناکوندا برای پاکسازی گروهی از بقایای القاعده و سایر تروریست‌ها از دره شاه‌کوت و کوه‌های اطراف قندوز عازم

شدند، به طرز دردناکی آشکار شد.^{۱۱۰} از ۲ تا ۱۶ مارچ، لشکر دهم کوهستانی ایالات متحده و تیپ سوم هوابرد ۱۰۱ با پشتیبانی هلیکوپترهای بلک هاوک، بمب افکن‌های B-۵۲ و بالگردهای تهاجمی AC-۱۳۰، نبردی شدید علیه القاعده و شبه‌نظامیان وابسته به آن انجام دادند که با استفاده از خمپاره، توپخانه، تفنگ‌های تک‌تیرانداز، آر.پی.جی و سیستم‌های دفاع هوایی قابل حمل توسط نفر مقاومت می‌کردند. تروریست‌ها که در گذرگاه‌های کوهستانی پراکنده شده و پنهان شده بودند و آنها را بهتر از مهاجمان خود می‌شناختند، به مدت دو هفته کامل به جنگ ادامه دادند و دو هلیکوپتر شینوک را با آر.پی.جی سرنگون کردند، هشت امریکایی را کشتند و تقریباً هشتاد نفر دیگر را زخمی کردند. شدت و مدت زمان شگفت‌انگیز نبرد، نشان داد که نیروهای امریکایی با چه چیزی روبرو خواهند شد و آرزو و خیال‌پردازی‌هایی را که در ارزیابی‌های قبلی در مورد میزان نیروی نظامی مورد نیاز وجود داشت، برجسته کرد.^{۱۱۱}

فرانکس ادعا کرد که عملیات آناکوندا یک «موفقیت کامل و بی قید و شرط» بود، اما به تعبیر کلان‌تر مارتین برودی در فیلم «آرواره‌ها»، این عملیات همچنین نشان داد که ارتش ایالات متحده به معادل یک قایق بزرگ‌تر نیاز خواهد داشت.^{۱۱۲}

با این حال، به تمام دلایلی که منجر به محدود کردن حضور نظامی امریکا در وهله اول شد، دولت بوش در جهت مخالف حرکت کرد. در ماه می ۲۰۰۳ - به صورتی نه چندان تصادفی دو ماه پس از حمله به عراق - رامسفلد پایان «عملیات‌های رزمی بزرگ» و تغییر به سمت ثبات و بازسازی در افغانستان را اعلام کرد. فرمانده ارشد افغانستان، جنرال دن کی. مک‌نیل، ادعا کرد که حضور نیروهای امریکایی احتمالاً تا تابستان آینده کاهش خواهد یافت، زیرا «افغان‌ها می‌توانند کنترل بسیاری از چیزها را به دست بگیرند». هنوز هم برخی عملیات‌های رزمی وجود خواهد داشت و برخی مناطق برای مدتی «کمی آشفته» خواهند بود، «اما در بیش‌تر نقاط کشور امنیتی بیش‌تر از آنچه در دهه‌های گذشته وجود داشته است، خواهید یافت.^{۱۱۳}»

در واقع، افغانستان در سال‌های بعد چیزی بیش از «کمی آشفته» بود. تا سال ۲۰۰۴ شورش در سطح پایین در جنوب و شرق کشور در حال وقوع بود، جایی که

جنگجویان شورشی اکنون تاکتیک‌هایی را تقلید می‌کردند که در عراق بسیار مؤثر بودند. در ماه جولای، سازمان‌های امدادی مانند پزشکان بدون مرز به دلیل فقدان امنیت مجبور به تعطیلی عملیات خود شدند و در ماه سپتامبر، حامد کرزی رئیس جمهور، در یک حمله موشکی به هلیکوپترش در گردیز تقریباً ترور شد.^{۱۱۴}

تا سال ۲۰۰۶ پس از «معامله» بین پرویز مشرف، رئیس جمهور پاکستان، و قبایل منطقه مرزی که اساساً به آنها آزادی عمل داده بود، «حمله بهاری» هرج و مرج بیشتری ایجاد کرد و حملات طالبان نسبت به دسامبر گذشته حدود ۲۰۰ درصد. افزایش یافت.^{۱۱۵} حملات انتحاری، که قبلاً عملاً در افغانستان بی سابقه بود، از نزدیک به صفر در سال‌های ۲۰۰۲-۲۰۰۴ به ۲۷ مورد در سال ۲۰۰۵ و ۱۳۹ مورد در سال ۲۰۰۶ افزایش یافت، در حالی که استفاده از بمب‌های کنارجاده‌ای از راه دور در همین دوره از ۷۸۳ به ۱۶۷۷ مورد یعنی تقریباً دو برابر بیش‌تر شد و حملات مسلحانه مستقیم از حدود ۱۵۰۰ به بیش از ۴۵۰۰ مورد افزایش یافت.^{۱۱۶}

وضعیت امنیتی به وضوح رو به وخامت بود، اما در این زمان، همانطور که دیوید رود و دیوید سنگر بعدها مشاهده کرد که «حس پیروزی امریکایی‌ها چنان قوی بود که متخصصان ارشد سیا و واحدهای نخبه نیروهای ویژه که به آزادسازی افغانستان کمک کرده بودند، مدت‌ها پیش به جنگ بعدی، یعنی عراق، روی آورده بودند.^{۱۱۷}»

من خودم در سفری به این کشور در دسامبر ۲۰۰۵ به عنوان عضوی از هیئتی که ناتو با حمایت مالی خود به این امید که کارشناسان و تحلیلگرانی مانند من را متقاعد کند که اوضاع امنیتی تحت کنترل است به این کشور اعزام کرده بود، شاهد وخامت اوضاع امنیتی بودم. هیئت ما شامل پیتز برگن، متخصص تروریسم، که یکی از اولین روزنامه‌نگاران غربی بود که با اسامه بن لادن مصاحبه کرد؛ روئل مارک گرشت، افسر سابق سیا و نویسنده نومحافظه‌کار؛ استیون سایمون، مقام سابق وزارت امور خارجه و شورای امنیت ملی که در کاخ سفید در مورد تروریسم در مورد ۱۱ سپتامبر کار می‌کرد؛ جرارد بیکر، ستون‌نویس وقت فایننشال تایمز؛ و والتر

اسلوکومب، مقام سابق پنتاگون که برای اولین بار در سال ۱۹۷۹ احتمال «کشاندن شوروی به باتلاق ویتنام» را مطرح کرده بود، می‌شد.

اکنون، چهار سال پس از آنچه که به نظر یک تهاجم موفقیت‌آمیز بود، به نظر می‌رسید که این باتلاق ممکن است باتلاق خودمان باشد. در سفر از کابل به قندهار و سپس به هرات، نشانه‌های مثبتی را مشاهده کردیم، چرا که کشور بعد از سی سال برای افتتاح اولین پارلمان خود آماده می‌شد، پارلمانی که شامل شصت و هشت زن می‌شد. ناتو تعداد نیروهای خود را به پانزده هزار نفر افزایش داده بود و اکنون شامل نیروهایی از سی و هفت کشور مختلف می‌شد. ما بیش‌تر با موج‌های دوستانه مردمی که در شهرها و خیابان‌ها پرسه می‌زدند، مورد استقبال قرار گرفتیم و تحت تأثیر پایگاه تیم بازسازی ولایتی به رهبری ایتالیا در هرات قرار گرفتیم که با کمال تعجب ما شامل یک رستوران درجه یک با گنجی و دستگاه اسپرسوساز بود.

اما مشکلات امنیتی نیز به وضوح آشکار بود. خشونت همچنان در حال افزایش بود و حملات انتحاری علیه نیروهای ناتو در شش ماه قبل از بازدید ما بیش‌تر از کل دوره از سال ۲۰۰۱ بود. روز بعد از ترک کابل، در یک پرواز هلیکوپتر به قندهار، پایتخت مورد اصابت یک بمب خودرویی قرار گرفت. سپس در هرات گیر افتادیم. زیرا هواپیمای اصلی حمل و نقل نیروهای بین‌المللی امنیت و کمک (ISAF) ناتو، یک هواپیمای ۱۳۰ C- دانمارکی، خراب شد. هواپیمای ترابری دیگر آیساف (فقط دو فروند بود که خود نشانه بدی بود) به دلیل «احتیاط‌های» ملی - محدودیت‌هایی که برخی از اعضای ناتو برای نیروهای مسلح خود وضع می‌کردند - از پرواز شبانه برای سوار کردن ما منع شد.

فقدان زیرساخت‌های کشور و ناتوانی در تأمین امنیت جاده‌ها، بازگشت به کابل را از راه دیگری غیرممکن می‌کرد. (وقتی پرسیدیم که چقدر طول می‌کشد تا با ماشین به کابل برگردیم، یک سرهنگ آمریکایی بدون کنایه آشکار گفت که اگر کریسمس حرکت کنیم، «احتمالاً می‌توانیم تا مارچ به کابل برسیم.») وقتی بالاخره روز بعد برای عزیمت به پایتخت برگشتیم، تیم امنیتی ایتالیایی ما پس از رساندن ما به فرودگاه، توسط یک بمبگذار انتحاری القاعده مورد حمله قرار گرفت و سه سرباز را زخمی و سه رهگذر را کشت.^{۱۱۸}

با این حال، فقدان امنیتی که برای ما آشکار بود، برای بسیاری از کسانی که مسئول اداره جنگ بودند، چندان آشکار نبود - یا حداقل به راحتی توسط آنها تصدیق نمی‌شد. در سال ۲۰۰۷ وزیر امور خارجه، رایس، که از گزارش‌های مربوط به مشکلات میدانی نگران بود، از الیوت کوهن، مشاور وزارت امور خارجه و مورخ نظامی، خواست تا ارزیابی مستقلی از جنگ انجام دهد. آنچه کوهن در چندین سفر به این کشور یافت، الگویی آشنا از «جلسات توجیهی در ستادهای نظامی، چه در کابل و چه در مناطق دیگر» بود. فرماندهانی که یک دوره تناوب را شروع می‌کردند، می‌گفتند: «این دوره سختی خواهد بود.» شش ماه بعد، آنها می‌گفتند: «ممکن است در حال گذر از یک پیچ باشیم.» آنها در پایان دوره تناوب خود می‌گفتند: «ما به یک نقطه برگشت‌ناپذیر دست یافته‌ایم.»

کوهن نتیجه گرفت که گروه فرماندهی بعدی که از راه می‌رسید، اعلام می‌کرد: «ماموریت ما دشوار خواهد بود...» رایس و بوش «از افرادی که باید بهتر بدانند، حرف‌های بسیار خوشحال‌کننده‌ای می‌شنیدند.^{۱۱۹}

و گویی برای اثبات این نکته، در سپتامبر ۲۰۰۷ دن مکنیل، جنرالی که در سال ۲۰۰۳ گفته بود افغان‌ها می‌توانند به زودی «بیش‌تر کنترل‌ها» را به دست بگیرند، دوباره با خوشبینی مدعی «پیشرفت‌های بزرگ و دستاوردهای قابل توجه در ارتش ملی افغانستان» شد، حتی در حالی که وضعیت امنیتی همچنان رو به وخامت بود.^{۱۲۰} در واقع، در این زمان مشخص بود که ایالات متحده و ناتو منابع کافی برای مقابله با چالش‌های رو به رشد ندارند، اما اکنون نیز مشخص بود که منابع جدید به زودی در دسترس نخواهند بود.

جنگ رو به گسترش در عراق، که توسط دولت «جبهه مرکزی جنگ علیه تروریسم» در نظر گرفته می‌شد، نه تنها افغانستان را از متخصصان و نیروهای ویژه سیاه، بلکه از نیروهای رزمی، دیپلمات‌ها، دیده‌بان‌های نیروی هوایی، پهپادهای کمپاب Predator و پول نیز محروم می‌کرد. از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۸ هزینه‌های نظامی و کمک‌های اقتصادی برای عراق بیش از ۶۰۰ میلیارد دلار در مقایسه با حدود ۱۷۰ میلیارد دلار برای افغانستان بود.^{۱۲۱}

افغانستان که هرگز اولویت هزینه‌ای دولت نبود، همچنان در مقایسه با عراق در اولویت دوم قرار داشت و این مسأله روشن بود.^{۱۲۲} البته هیچ تضمینی وجود ندارد که تغییر رژیم در افغانستان موفقیت‌آمیز باشد، اگر همزمان در عراق آزمایش نمی‌شد. افغانستان همیشه در امتداد خطوط قبیله‌ای و قومی عمیقاً تقسیم شده بود و تازه ازبیش از دو دهه جنگ داخلی وحشیانه، با نابودی نهادهای ملی و حتی محلی، میلیون‌ها شهروند آواره داخلی و میلیون‌ها پناهنده دیگر در خارج از کشور، بیرون می‌آمد.

با وجود پناهگاهی برای مقاومت افغان در همسایگی در بخش‌های بی‌حکومت پاکستان - که به هر قیمتی مصمم بود افغانستان تابع را به عنوان «عمق استراتژیک» برای اولویت بسیار بزرگ‌تر خود یعنی رقابت ژئوپولیتیکی با هند حفظ کند - ممکن است جاه‌طلبی‌های ایالات متحده برای این کشور به سادگی غیرواقع‌بینانه بوده و هیچ میزان تمرکز یا منابعی نمی‌توانست در ایجاد یک دولت جدید کارآمد و مشروع در کابل موفق شود.

با این حال، آنچه مسلم است این است که دستیابی به آن هدف در حالی که بخش عمده‌ای از منابع موجود - پیشرفته‌ترین متخصصان و تجهیزات، بیش از سه برابر نیرو و تقریباً چهار برابر پول - را همزمان به تغییر رژیم در عراق اختصاص می‌دادند، غیرممکن بود.

در پایان دوره بوش، مقامات ارشد دولت اعتراف کردند که آنچه در افغانستان انجام می‌دادند، همانطور که وزیر امور خارجه رایس گفت، «کارساز نبود»^{۱۲۳}

در آخرین بررسی استراتژی دولت آمده است: «ایالات متحده در افغانستان در حال شکست نیست، اما ما برنده هم نیستیم و این کافی نیست»^{۱۲۴}

باراک اوباما در جنوری ۲۰۰۹ با عزمی راسخ برای معکوس کردن این روندها، به قدرت رسید. اگرچه او به شدت با جنگ عراق مخالف بود، اما طرفدار انجام اقدامات بیش‌تر در افغانستان بود، که اکنون به طور گسترده به عنوان «جنگ خوب» شناخته می‌شود. او می‌خواست تفاوت بین جنگ ضروری و جنگ انتخابی، و بین یک تلاش واقعاً چندجانبه و یک تلاش عمدتاً یک‌جانبه را به امریکایی‌ها و

جهان نشان دهد. من به عنوان مشاور سیاست خارجی اوباما در این دوره، به همین مسأله معتقد بودم. در کتابی که در سال ۲۰۰۷ با عنوان «پیروزی در جنگ درست» منتشر شد، استدلال کردم که نیروهای بیش‌تر ایالات متحده و متحدان و فشار بیش‌تر بر پاکستان می‌تواند تأثیر مثبتی بر امنیت داشته باشد و به موفقیت افغانستان کمک کند. نوشتم: «به ویژه اگر ایالات متحده بیش از ۱۰۰۰۰۰ سرباز را از عراق خارج کند، اعزام کم‌تر از ۱۰۰۰۰ سرباز دیگر برای افغانستان نباید دشوار باشد و به ارسال پیامی به طالبان و مردم افغانستان به طور کلی کمک می‌کند که ناتو قصد خروج ندارد.^{۱۲۵} اما این خود به یک خیالپردازی تبدیل خواهد شد.

اوباما در چند سال اول ریاست جمهوری خود، تلاش واقعی برای آزمایش این فرضیه که منابع بیش‌تر می‌تواند به تغییر روند کمک کند، انجام داد. در فبروری ۲۰۰۹ او دستور اعزام ۱۷۰۰۰ سرباز اضافی به افغانستان را داد و در ماه می فرمانده ناموفق آنجا را اخراج کرد و او را با جنرال سختگیر استنلی مک کریستال جایگزین کرد، کسی که با شکار تروریست‌های القاعده در عراق نام خود را مطرح کرده بود. پس از پایان بررسی سیاست‌های نظامی به رهبری مک کریستال (و اعزام ۴۰۰۰ سرباز دیگر در ماه نوامبر)، اوباما در اول دسامبر اعلام کرد که ایالات متحده ۳۰۰۰۰ سرباز دیگر به افغانستان اعزام خواهد کرد و در عین حال شرکای ناتو را نیز برای اعزام نیروهای بیش‌تر بسیج کرد.

در آن زمان که مسئول امور اروپا در وزارت امور خارجه بودم، با هیلاری کلینتن، وزیر امور خارجه، در تلاشی فشرده و در نهایت موفق برای وادار کردن متحدان ناتو و سایر شرکا به اختصاص ۸۰۰۰ سرباز اضافی و حدود ۴ میلیارد دلار برای تلاش جهت عملی کردن افزایش نیروها در افغانستان، از نزدیک همکاری کردم. در زمان روی کار آمدن اوباما، ۵۸۰۰۰ نیروی بین‌المللی در افغانستان حضور داشتند؛ شمار نیروها تا پایان سال اول او، بیش از ۱۰۰۰۰۰ نفر و تا پایان سال ۲۰۱۱ بیش از ۱۵۰۰۰۰ نفر بودند.^{۱۲۶}

متأسفانه، با این حال، کمک‌های بیش‌تر به نتایج بهتری منجر نشد، زیرا یک دولت ضعیف و فاسد در کابل برای گسترش کنترل خود بر مناطقی که سرسختانه با طالبان شورشی و سرکش همدل بودند، تلاش می‌کرد.

یکی از اولین آزمایش‌های رویکرد جدید و با منابع بهتر مک کریستال در مبارزه با شورش، در عملیاتی در فبروری ۲۰۱۰ در شهر مارجه، دژ مستحکم طالبان در ولایت هلمند، رخ داد. این بزرگ‌ترین عملیات مشترک جنگ تا آن زمان بود که شامل حدود پانزده هزار سرباز بین‌المللی می‌شد. مارجه قرار بود «آغازی» در یک کمپین برای معکوس کردن حرکت طالبان باشد و در ابتدا این عملیات جواب داد و نیروهای امریکایی شهری با حدود هشتاد هزار نفر جمعیت را با تلفات محدود تصرف کردند (هشت سرباز امریکایی و سه سرباز بریتانیایی در این عملیات کشته شدند). اما با وجود گشت‌زنی‌های تهاجمی‌تر، مدت زیادی طول نکشید که طالبان بازگشتند و تا پایان سال، نیروهای امریکایی با «شورش تمام عیار» مواجه شدند و همانطور که یکی از تفنگداران دریایی مشاهده کرد «هر روز درگیری‌های مسلحانه در همه جا» در جریان بود.^{۱۲۷}

همانطور که عملیات آناکوندا هشت سال قبل نشان داده بود، سرکوب دائمی مقاومت خشونت‌آمیز افغانستان به نیروهای بیش‌تر و برای مدت طولانی‌تری نیاز داشت، بیش از آنچه برنامه‌ریزان نظامی امریکایی یا روسای آنها حاضر به پذیرش آن بودند.

جنگجویان القاعده در نوامبر ۲۰۰۱ از ولایت هلمند بیرون رانده شده بودند، اما تقریباً یک دهه بعد - با وجود افزایش نیروهای امریکایی - آنها طوری بازگشتند که گویی هرگز آنجا را ترک نکرده بودند.

اوضاع امنیت در طول سال‌های ۲۰۱۰-۲۰۱۱ همچنان رو به وخامت بود، و سازمان سیا «بن‌بست فرسایشی با طالبان را به تصویر می‌کشید و ارزیابی‌ها از تعداد طالبان رو به افزایش بود.^{۱۲۸}

همانطور که استیو کول بعداً نوشت در پایان سال ۲۰۱۰ «برای کشف بسیاری از مسائل مورد بحث، نیازی به یک گردان اعزامی از انسان‌شناسان و دانشمندان علوم سیاسی نبود. مطالعه روزانه نیویورک تایمز، واشنگتن پست و وال استریت ژورنال به تنهایی به هر عضو کابینه اوباما حس جهت‌دار و قابل اعتمادی از افزایش خشم افغان‌ها نسبت به تلفات غیرنظامیان و حملات شبانه سرزده، حداقل در مناطق

پشتون‌نشین کشور؛ انزجار عمومی از دولت و پلیس درنده افغانستان؛ و کاهش ایمان به اینکه نیروهای تحت رهبری امریکا می‌توانند طالبان را شکست دهند، می‌داد.^{۱۲۹}» و حتی در پایان سال ۲۰۱۱ با اوج استقرار نیروهای بین‌المللی، شورای اطلاعات ملی هنوز آینده‌ای تاریک را پیش‌بینی می‌کرد: «گروه بعدی رهبران سیاسی پس از کرزی احتمالاً «فاسد [خواهند بود] و بعید به نظر می‌رسد که حکومتداری را بهبود بخشند»؛ هدف ایجاد نیروهای امنیتی ملی توانمند افغانستان در مقیاسی که امریکا برنامه‌ریزی کرده بود «ممکن است عملی نباشد»؛ و نیروهای امنیتی افغانستان احتمالاً به اندازه پیش‌بینی فرماندهان آیساف در برابر طالبان مؤثر نخواهند بود، حتی اگر کاملاً فرو نپاشند.^{۱۳۰}

با این حال، تمایل فرماندهان نظامی - و اغلب روسای سیاسی آنها - به ادعای موفقیت حتی در مواجهه با این ارزیابی‌ها همچنان ادامه داشت، درست همانطور که البوت کوهن در دولت قبلی مشاهده کرده بود. در دسامبر ۲۰۰۹ مک کریستال گفت که فکر می‌کند ما با «وضوح جدیدی در مأموریت خود» در «نقطه عطف» هستیم، و بعداً در همان سال به ABC News گفت که معتقد است «ما روند را تغییر داده ایم». سپس، در فبروری ۲۰۱۰ او گفت که در ولایت هلمند، نیروهای افغان «به وضوح از یک گردنه عبور کرده اند.^{۱۳۱}»، در ۱۶ دسامبر ۲۰۱۰ او با شخصاً در اتاق جلسه توجیهی کاخ سفید حاضر شد و در آنجا به چالش‌های جاری اعتراف کرد، اما همچنین - مانند بسیاری از افراد قبل از خود - اصرار داشت که ما «پیشرفت‌های قابل توجهی» و «دستاوردهای قابل توجهی» در جهت اهداف نظامی خود داشته ایم.^{۱۳۲}

در ۱۵ مارچ ۲۰۱۱ جنرال دیوید پترائوس شهادت داد که حرکت طالبان «متوقف» شده و «دستاوردهای آن معکوس شده است» و در ۴ جون ۲۰۱۱ وزیر دفاع گیتس به «دستاوردهای نظامی قابل توجهی» اشاره کرد که شامل «بیرون راندن طالبان از مراکز جمعیتی و دژهای سنتی آنها در جنوب و شرق» بود.^{۱۳۳} بعداً در همان ماه، او با ما گفت که پیشرفت به این معنی است که «ما از گردنه عبور کرده ایم که می‌توانیم برخی از نیروهای خود را برگردانیم.^{۱۳۴}» پس از آن، پترائوس همچنین ادعا کرد که ما «از گردنه عبور کرده ایم» و اصرار داشت که «ما برای

اولین بار در سال‌های متمادی شاهد پیشرفت هستیم.» ما پیشروی طالبان را در بخش عمده‌ای از کشور متوقف کرده ایم.^{۱۳۵} و در سپتامبر، ۲۰۱۲ لئون پانتا، وزیر دفاع جدید، ادعاهایی مبنی بر شکست استراتژی ایالات متحده را رد کرد و باردیگر - اصرار ورزید که ما «از گردنه عبور کرده ایم.»^{۱۳۶}

تأکید بر پیشرفت و تقویت روحیه نظامی و عمومی - تمایلات قابل درک مقامات نظامی و دولتی بود، اما تمام ارزیابی‌های امیدوارانه در جهان، این واقعیت را تغییر نمی‌داد که طالبان - حتی در مواجهه با تلاش‌های مصمم‌تر ایالات متحده - محکم ایستاده یا حتی در حال پیشروی هستند. پس از یک دهه حضور در افغانستان، ما آنقدر از پیچ و خم‌ها عبور کرده بودیم که به نظر می‌رسید به همان جایی که شروع کرده بودیم، بازگشته‌ایم - تلاش برای تقویت یک دولت ضعیف و ناکارآمد در برابر مقاومت خشونت‌آمیزی که از خارج حمایت می‌شود.

در دسامبر ۲۰۱۹ پس از تحقیقات فشرده و نبرد حقوقی طولانی، واشنگتن پست به مجموعه‌ای از اسناد دست یافت که نشان می‌داد مقامات نظامی و سیاسی دولت به طور مداوم در تلاش برای حفظ حمایت عمومی از جنگ، پیشرفت در افغانستان را بیش از حد بزرگ جلوه می‌دادند.^{۱۳۷}

این روزنامه‌نگاری تحقیقی سرسختانه بسیار چشمگیر بود - به عنوان مثال، نشان می‌داد که پنتاگون گزارش‌های رسمی درخشان از پیشرفت منتشر می‌کرد، در حالی که رامسفلد ارزیابی‌های عمیقاً بدبینانه‌ای از میدان دریافت می‌کرد.^{۱۳۸} اما این افشاگری‌ها برای کسی که این موضوع - و شکاف بین تحریف و واقعیت - را دنبال می‌کرد، شوکه کننده نبود.

بعدها، بسیاری استدلال کردند که مشکل این بود که او با ما با تعیین یک مهلت مصنوعی برای شروع بازگشت نیروها به خانه پس از هجده ماه، اثربخشی افزایش نیروهای خود را که در غیر این صورت ارزشمند بود، تضعیف کرد. با این حال، بعید به نظر می‌رسد که تعهد به ماندن نامحدود یا حتی اعزام نیروهای بیشتر، تفاوت اساسی و بلندمدتی ایجاد کرده باشد. همانطور که رهبران ایالات متحده در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در ویتنام آموختند - و همانطور که فرانسوی‌ها قبل از آن

در ویتنام و الجزایر کشف کرده بودند - تعهدات جدی سیاستمداران برای ادامه عملیات نظامی در مواجهه با مقاومت مصمم، تنها تا حدی جواب می‌دهد؛ تنها راه واقعی برای متقاعد کردن برخی از شورشیان به ماندن و جنگیدن برای همیشه، انجام این کار است.

در اپریل ۲۰۰۲ بوش از خروج امریکا از افغانستان در دهه ۱۹۹۰ ابراز تأسف کرد و سوگند یاد کرد که «ما دیگر آن اشتباه را تکرار نخواهیم کرد». بوش در سخنرانی در موسسه نظامی ویرجینیا تأکید کرد که «ما سرسخت، مصمم و بیرحم هستیم. ما تا پایان ماموریت [در آنجا] خواهیم ماند.^{۱۳۹}» ظاهراً طالبان حرف او را باور نکردند و احتمالاً حرف او با ما را هم باور نمی‌کردند.

در مورد اعزام نیروهای بیش‌تر و ماندن آنها در افغانستان برای مدت طولانی‌تر تقریباً مطمئناً حداقل یک تفاوت تاکتیکی و موقت ایجاد می‌کرد، اما پس از بیش از یک دهه که در طی آن اندازه نیروها با بهبود شرایط امنیتی همبستگی ضعیفی داشت، مشخص شد که نیروهای بیش‌تر به تنهایی نمی‌توانند بر پیامدهای یک دولت فاسد و ناکارآمد، اختلافات عمیق ملی، همدردی باقیمانده با طالبان و دخالت مداوم پاکستان غلبه کنند.

استراتژی ضد شورش - رویکردی مبتنی بر این تصور که امنیت را می‌توان با حفاظت از مردم با حضور گسترده و یکپارچه نیروهای محلی به بهترین شکل ممکن به دست آورد - در تئوری منطقی بود، اما در عمل اجرای آن دشوار بود. یک استراتژی ضد شورش که بر اساس بهترین شیوه‌های نظامی پذیرفته شده - حدود ۲۰ سرباز به ازای هر ۱۰۰۰ نفر محلی - تأمین شود، به معنای حدود ۶۰۰۰۰۰ سرباز برای افغانستان خواهد بود، به عبارت دیگر، حدود چهار برابر تعداد نیروهایی که ایالات متحده و شرکایش حتی زمانی که او با ما آن را در اولویت دیپلماتیک و بودجه‌ای قرار داده بود، توانستند جمع‌آوری کنند.^{۱۴۰}

همانطور که شرارد کوپر-کولز، نماینده ویژه بریتانیا در افغانستان، در جولای ۲۰۰۹ با پیشگویی به مقامات دولت او با ما که از آنجا بازدید می‌کردند، استدلال کرد، رویکرد «حفظ - ساخت - انتقال» ائتلاف بین‌المللی برای گرفتن قلمرو از

طالبان «مبتنی بر تفکر آرزومندانه» بود، ظرفیت افغانستان «یک توهم» بود و کشورهای ناتو به سادگی نیروی کافی برای اجرای آن نداشتند.^{۱۴۱}

یکی دیگر از مقامات بریتانیایی، روری استوارت که در عراق نیز خدمت کرده بود و در کابل زندگی و کار می‌کرد - چند ماه بعد در کنگره شهادت داد که چنین استراتژی «به ویژه در افغانستان غیرممکن» است. او هشدار داد که «مشکل اساسی» استراتژی ایالات متحده در افغانستان این است که «تلاش برای انجام [کاری] غیرممکن است. بسیار بعید است که ایالات متحده بتواند یک دولت مؤثر و مشروع ایجاد کند یا شورش طالبان را شکست دهد.^{۱۴۲}»

داگلاس لوت، هماهنگ کننده کاخ سفید در افغانستان، خاطرنشان کرد که طالبان از این مزیت بزرگ برخوردار بودند که «ما سالانه ۶۰ میلیارد دالر هزینه می‌کنیم. آنها به ۶۰ میلیون دالر در سال نیاز دارند.^{۱۴۳}»

با این وجود، افزایش محدود نظامی اوپاما بیش از ۵۰ میلیارد دالر اضافی در سال برای ایالات متحده هزینه داشت، در داخل کشور به طور فزاینده‌ای بحث برانگیز بود و منجر به افزایش تلفات ایالات متحده شد - حدود ۳۸۵ کشته و ۳۹۰۰ زخمی در سال، در مقایسه با حدود ۱۱۵ کشته و ۵۶۰ زخمی در سال در دوره دوم جورج دبلیو بوش.^{۱۴۴}

واقعیت این بود که بسیاری از افغان‌ها از دولت تحت حمایت ایالات متحده حمایت نمی‌کردند و آنها متحد قدرتمندی در همسایگی خود داشتند که به بسیاری از آنها در تضعیف آن کمک می‌کرد.

کارل آیکنبری - سفیر ایالات متحده در افغانستان از سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۱ و فرمانده سابق نیروهای امریکایی در آنجا - نیز پیشگویی کرد، زمانی که طبق گزارش‌ها در نوامبر ۲۰۰۹ به واشنگتن گفت که تا زمانی که پاکستان به شورشیان پناه می‌دهد و به دنبال ضعیف نگه داشتن همسایه افغان خود است، افزایش نیروها به شورش پایان نخواهد داد.^{۱۴۵}

نیروهای بیش‌تر امریکایی که به طور نامحدود مستقر می‌شوند، مطمئناً تفاوت ایجاد می‌کردند، اما باعث از بین رفتن طالبان نمی‌شوند.

مشکلات امنیتی با این واقعیت تشدید شد که روابط ایالات متحده با کرزی نیز رو به وخامت بود، رهبری که وقتی برای اولین بار در دسامبر ۲۰۰۱ برای اداره دولت منصوب شد، امید زیادی به او بسته شده بود. در روزهای نامشخص اولیه پس از سقوط طالبان، مقامات امریکایی از یافتن کرزی، معاون سابق وزیر امور خارجه در اولین دولت پس از کمونیسم که در پاکستان زندگی می کرد و در سازماندهی پشتون‌ها در زادگاهش قندهار مفید بود، احساس خوش‌شانسی کردند. با ظاهر چشمگیر، ردهای رنگارنگ و انگلیسی روانش، به نظر می‌رسید کرزی دقیقاً همان متحد شایسته و همکاری باشد که ایالات متحده و شرکایش در تلاش برای ایجاد یک «دولت جدید، گسترده، حساس به جنسیت، چند قومی و کاملاً نماینده» در کابل به آن نیاز داشتند.^{۱۴۶}

اما دیری نپایید که کرزی، که زمانی به عنوان راه حل دیده می‌شد، به عنوان بخشی از مشکل دیده شد. همانطور که اندرو باسویچ مشاهده کرده است، کرزی در افغانستان بی‌شباهت به رئیس جمهور دیم در ویتنام جنوبی در اواخر دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ نبود: «اعتبار او به عنوان یک ملی‌گرای عاری از فساد اما با ایده‌گرایش غربی، او را در نظر واشنگتن به یک شریک ظاهراً ایده‌آل تبدیل می‌کرد.» اما درست همانطور که دولت آیزنهاور در مورد دیم متوجه شد، دولت بوش متوجه شد که «کرزی ذهن خودش را دارد.»^{۱۴۷} همین حرف را می‌توان در مورد جانشین نهایی دیم، نگوین ون تیو، در مورد محمدرضا شاه ایران یا هر یک از رهبران بعدی که با کمک ایالات متحده به قدرت رسیدند، گفت. در مورد کرزی، مانند موارد دیگر، ماه غسل اولیه به یک ازدواج پر از تنش تبدیل می‌شد که در نهایت به یک طلاق تلخ ختم می‌شد.

زمانی که او با ما به قدرت رسید، روابط کرزی با ایالات متحده به طور جدی رو به وخامت گذاشته بود و اختلافات شدیدی بر سر سیاست‌های مربوط به مواد مخدر، فساد و تلفات غیرنظامیان ناشی از اقدامات نظامی امریکا وجود داشت.

کرزی در ضیافت شام فبروری ۲۰۰۸ در کابل با گروهی از سناتورهای امریکایی که به کابل آمده بودند، به ناامیدی‌های خود اشاره کرد و از اینکه ایالات متحده «هیچ

کاری برای کمک به افغانستان انجام نداده است» شکایت کرد و این موضوع، سناتور وقت (و به زودی معاون رئیس جمهور) جو بایدن را خشمگین کرد.^{۱۴۸}

از آنجا به بعد، ناامیدی‌ها دو طرفه بود: طبق گزارش‌ها، آیکنبری کرزی را یک شریک استراتژیک ناکافی می‌دانست که از پذیرش مسئولیت دفاع، حکومت‌داری یا توسعه امتناع می‌کند.^{۱۴۹} حتی پرداخت‌های نقدی مستقیم از سوی سازمان سیا به کرزی - ظاهراً برای حمایت از عملکردهای دولت - برای حفظ او کافی نبود، زیرا اولویت‌های داخلی او بسیار بیش‌تر از هرگونه تمایلی برای راضی نگه داشتن امریکایی‌ها بود.^{۱۵۰} تا سال ۲۰۱۳ کرزی علناً متحدان امریکایی خود را بدنام می‌کرد، به نیروهای عملیات ویژه ایالات متحده دستور خروج از یک استان تحت سلطه طالبان را می‌داد، علیه توطئه‌های ادعایی سیا انتقاد می‌کرد، شرایط ایالات متحده برای تحویل بازداشت‌شدگان را رد می‌کرد و حتی ایالات متحده را با طالبان به عنوان نیروهایی که برای تضعیف دولت او تلاش می‌کردند، برابر می‌دانست.^{۱۵۱}

در یک الگوی آشنای دیگر، مدتی نگذشت که ایالات متحده به طور فعال برای خلاص شدن از شر همان رهبری که با چنین امیدی، در وهله اول به او قدرت بخشیده بود، تلاش کرد.^{۱۵۲}

کرزی در آخرین سال ریاست جمهوری خود در سال ۲۰۱۴ از امضای توافقنامه امنیتی بلندمدت با ایالات متحده خودداری کرد و در سخنان خداحافظی خود به مقامات افغان ادعا کرد: «ما صلح نداریم زیرا امریکایی‌ها صلح نمی‌خواستند.»^{۱۵۳} پیام او به واشنگتن که از طریق دو روزنامه‌نگار واشنگتن پست منتقل شد، این بود: «به مردم امریکا، بهترین آرزوها و قدردانی‌های من را به آنها برسانید. به دولت ایالات متحده، خشم من، خشم شدید من را منتقل کنید.»^{۱۵۴}

اوباما تلاش و منابع عظیمی را به افغانستان اختصاص داده بود، اما در نهایت نتیجه چندانی نگرفت.^{۱۵۵}

رئیس جمهور امریکا پس از ترک دفتر، با حسرت به گذشته نگاه می‌کرد. او دو سال بعد نوشت: «همین الان که دارم می‌نویسم، جنگ در افغانستان ادامه دارد. طالبان همچنان فعال هستند و دولت افغانستان برای به دست گرفتن کنترل کامل

کشورش تلاش می‌کند. از همان ابتدا می‌دانستم که کمک به مردم افغانستان برای ساختن یک دموکراسی کارآمد و سازگار با فرهنگ و سنت‌هایشان زمان می‌برد. این کار حتی از آنچه پیشبینی می‌کردم دلهره‌آورتر بود. دولت ما برای ملت‌سازی آماده نبود. با گذشت زمان، ما استراتژی و قابلیت‌های خود را تطبیق دادیم. هنوز فقر در افغانستان آنقدر عمیق است و زیرساخت‌ها آنقدر ناقص هستند که تکمیل این کار سال‌ها طول خواهد کشید. رئیس‌جمهوری که این کلمات را نوشت، جورج دبلیو بوش در سال ۲۰۱۰ بود، اما می‌توانست اوباما در سال ۲۰۱۹ هم باشد.^{۱۵۶}

هم‌زمان با اوج گرفتن روند افزایش نیروهای نظامی اوباما در سال ۲۰۱۱ یک تاجر امریکایی و ستاره برنامه‌های تلویزیونی واقع‌نما، نارضایتی عمیق خود [از وضعیت] را در یک توییت ابراز کرد: «چه زمانی از هدر دادن پول خود برای بازسازی افغانستان دست خواهیم کشید؟ ما ابتدا باید کشورمان را بازسازی کنیم.» همان مرد در ۲۷ فبروری ۲۰۱۲ توییت کرد: «وقت آن رسیده که از افغانستان خارج شویم. ما در حال ساخت جاده و مدرسه برای افرادی هستیم که از ما متنفرند.» و سال بعد نیز از ایالات متحده خواست که [از افغانستان] «خارج شود» و «از هدر دادن خون و ثروت خود دست بردارد.»^{۱۵۷}

دونالد ترامپ مدت‌ها با صرف پول امریکا برای مداخلات نظامی خارجی مخالف بود، بنابراین وقتی برخلاف همه پیشبینی‌ها در سال ۲۰۱۷ به قدرت رسید، فرض بر این بود که خروج نیروها از افغانستان از اولویت‌های اصلی او خواهد بود. به گفته باب وودوارد، ترامپ در طول اولین سال ریاست جمهوری خود، افغانستان را یک «فاجعه» می‌دانست، از هزینه‌های حضور نظامی مداوم ایالات متحده انتقاد می‌کرد و بارها از مشاور امنیت ملی خود، اچ. آر. مکمستر، پرسید: «ما آنجا چه غلطی می‌کنیم؟» ترامپ اصرار داشت: «ما باید کاملاً خارج شویم.»^{۱۵۸}

با این حال، معلوم شد که خروج از افغانستان حتی برای ترامپ نیز آسان نخواهد بود. اوباما در سال‌های پایانی ریاست جمهوری خود، تقریباً وعده کاهش نیروهای امریکایی و واگذاری کنترل به افغان‌ها را عملی کرده بود، اما وضعیت دشوار امنیتی مانع از تکمیل این روند شد، بنابراین هنوز حدود یازده هزار سرباز امریکایی (از جمله حدود دو هزار نیروی عملیات ویژه که قبلاً اعلام نشده بودند و در مأموریت مبارزه

با تروریسم بودند در زمان روی کار آمدن ترامپ در کشور حضور داشتند.^{۱۵۹} پس از بحث‌های داخلی داغ، که در آن مک مستر و جیمز متیس، وزیر دفاع - که هر دو به عنوان مقامات ارشد نظامی در افغانستان خدمت کرده بودند - به شدت با خروج این نیروها مخالفت کردند.

ترامپ در اگست ۲۰۱۷ از موضع خود عقب‌نشینی کرد. او در یک اظهار نظر نادر و رک، اذعان کرد که «تصمیمات وقتی پشت میز در دفتر بیضی شکل می‌نشینید بسیار متفاوت است» و بنابراین او برخلاف غرایز خود عمل خواهد کرد و حضور نظامی ایالات متحده در افغانستان را تقریباً چهار هزار سرباز افزایش داده و به تقریباً پانزده هزار نفر خواهد رساند. ترامپ در بیانیه خود برای اعلام این تصمیم، پاکستان را به خاطر فراهم کردن «پناهگاه‌های امن برای سازمان‌های تروریستی» مورد انتقاد قرار داد و تأکید کرد که در حالی که آنها میزبان همان تروریست‌هایی هستند که ما با آنها می‌جنگیم ایالات متحده دیگر «میلیاردها و میلیاردها دلار» به پاکستان پرداخت نخواهد کرد. ترامپ افزود که ایالات متحده به دنبال ادغام «تمام ابزارهای قدرت امریکا» خواهد بود و «شرایط میدانی، نه جدول‌های زمانی دلخواه، از این به بعد استراتژی ما را هدایت خواهد کرد» و - که تقریباً دقیقاً سخنان بوش را در سال ۲۰۰۲ پانزده سال قبل، تکرار می‌کرد - اصرار داشت که «ما تا زمانی که ماموریت انجام شود اینجا خواهیم بود.^{۱۶۰}

وزیر امور خارجه، رکس تیلرسون، رویکرد جدید را «تغییری چشمگیر در استراتژی نظامی» توصیف کرد و تأکید کرد که «این پیام را به طالبان می‌فرستد که ما به جایی نمی‌رویم. ما اینجا خواهیم بود. ما به مبارزه برای دولت افغانستان و حمایت از نیروهای امنیتی افغانستان ادامه خواهیم داد.^{۱۶۱}

ترامپ و مشاوران ارشدش این استراتژی را «رویکردی کاملاً جدید نسبت به آنچه در گذشته اتفاق افتاده است» نامیدند (سخنان نیکی هیلی، سفیر سازمان ملل)، اما نکته قابل توجه این بود که چقدر شبیه به همه استراتژی‌های قدیمی به نظر می‌رسید.^{۱۶۲}

نیروهای اضافی، دیپلماسی بیش‌تر و فشار بیش‌تر بر پاکستان، اجزای اصلی آن

بودند، درست همانطور که برای دو دولت قبل از او، زمانی که با چالش‌ها و معضلات مشابهی روبرو بودند، نیز چنین بود. «سریازی مشتاق تصاحب مسیر گشت قدیمی پدر در افغانستان» تیترو روزنامه «آنیون» بود که تأکید می‌کرد ارتش ایالات متحده چه مدت است که تقریباً همان کار را انجام می‌دهد و به نتایج بهتری امیدوار است.^{۱۶۳}

همچنین الگوی «سخنان شاد» که با «رویکردهای جدید» قبلی همراه بود، به طرز چشمگیری آشنا بود. در نوامبر ۲۰۱۷ فرمانده نیروهای امریکایی در افغانستان، جنرال جان نیکلسون، طرح ترامپ را «تغییر بازی» نامید که نیروهای افغان را در «مسیر پیروزی» قرار می‌دهد. نیکلسون اظهار داشت که اکنون «نیروهای امنیتی افغانستان» در حرکت هستند و ایالات متحده و شرکای افغانش دوباره «از گردنه» عبور کرده اند.^{۱۶۴}

سخنگوی وزارت امور خارجه با تکرار این خوشبینی، اظهار کرد که «حملات طالبان علیه مراکز جمعیتی افغانستان نتوانسته است مناطق شهری را تصرف و حفظ کند و در عوض منجر به تلفات سنگین برای جنگجویان مهاجم طالبان شده است.» در مواجهه با گزارش‌ها در مورد دستاوردهای طالبان، این سخنگو بر «توانایی روزافزون نیروهای دفاع و امنیت ملی افغانستان» تأکید کرد که «همچنان کنترل تمام مراکز است آنها را در دست دارند.»^{۱۶۵}

این ارزیابی تقریباً مشابه بسیاری از ارزیابی‌های دیگری بود که توسط مقامات مشابه در هفده سال گذشته انجام شده بود. و به همان اندازه از واقعیت فاصله داشت. از سال ۲۰۰۱ ایالات متحده نزدیک به ۱ تریلیون دالر برای هزینه‌های جنگ افغانستان یا به طور متوسط بیش از ۵۰ میلیارد دالر در سال هزینه کرده است.^{۱۶۶} نزدیک به ۲۵۰۰ نفر از اعضای ارتش ایالات متحده به همراه بیش از هزار نیروی ائتلاف از بریتانیا، کانادا، فرانسه، آلمان، ایتالیا، لهستان و ده‌ها کشور دیگر جان خود را از دست داده اند. بیش از بیست هزار امریکایی در جنگ زخمی شده بودند و ده‌ها یا صدها هزار نفر دیگر دچار طیف وسیعی از معلولیت‌های ذهنی و جسمی شده بودند. با این حال، طالبان همچنان در حال پیشروی بودند، دولت افغانستان حمایت داخلی را از دست می‌داد، حملات انتحاری افزایش یافته

بود، تلفات غیرنظامیان در حال افزایش بود، کشت خشخاش در حال رشد بود و مردم افغانستان اعتماد خود را از دست می‌دادند - و اکنون اکثریت می‌گفتند که کشور در مسیر اشتباهی قرار دارد.^{۱۶۷}

امریکایی‌ها نیز اعتماد خود را از دست می‌دادند؛ در حالی که تقریباً هیچ کس مداخله اولیه در سال ۲۰۰۱ را زیر سوال نبرده بود، اکنون اکثریت قاطع امریکایی‌ها فکر می‌کردند که ایالات متحده در افغانستان «عمدتاً شکست خورده است و تنها ۴۵ درصد هنوز فکر می‌کردند که مداخله «تصمیم درست» است.^{۱۶۸}

این جنگ هنوز هم سالانه حدود ۴۵ میلیارد دالر برای مالیات‌دهندگان امریکایی هزینه دارد، اما به نظر می‌رسید که پیشرفت واقعی مانند همیشه دست نیافتنی باشد.^{۱۶۹}

در دسامبر ۲۰۱۸ - تنها دو ماه پس از آنکه جنرال جوزف ووتل، رئیس ستاد مرکزی ارتش امریکا، اصرار داشت که «استراتژی طالبان برای منتظر ماندن برای خروج ما، غیرقابل دفاع است» - ترامپ به پنتاگون دستور داد تا تعداد نیروهای امریکایی در افغانستان را به نصف کاهش دهد و مذاکرات صلح با طالبان را تسریع کرد.^{۱۷۰}

زلمی خلیلزاد، مذاکره‌کننده ارشد ایالات متحده، که نقش کلیدی در سیاست ایالات متحده در افغانستان داشت و به تلاش‌های اولیه برای سرنگونی رژیم تحت حمایت شوروی در اوایل دهه ۱۹۸۰ بازی گشت، دولت افغانستان را از مذاکرات کنار گذاشت و به دنبال توافقی بود که راه را برای خروج نیروهای امریکایی در ازای تعهدات طالبان برای مذاکره صلح بلندمدت با دولت افغانستان و خودداری از اجازه دادن به تروریست‌ها برای اقدام علیه ایالات متحده از خاک افغانستان هموار کند. بسیاری از کارشناسان برآورد کردند که چنین ترتیبی می‌تواند منجر به بازگشت طالبان به قدرت شود و کشور را کم و بیش به جایی که هنگام مداخله ایالات متحده در سال ۲۰۰۱ بود، بازگرداند.^{۱۷۱}

اما دولت با توجه به خستگی امریکایی‌ها از «جنگ‌های بی‌پایان» و چشم‌انداز اندک برای شکست طالبان، به پیش رفت. در ۲۹ فبروری ۲۰۲۰ ایالات متحده و طالبان توافقی را^{۱۷۲} اعلام کردند که در صورت اجرا، منجر به خروج کامل نیروهای امریکایی

از افغانستان ظرف چهارده ماه، کمی کمتر از دو دهه پس از ورود اولیه آن‌ها، می‌شد.

آینده افغانستان بسیار نامشخص باقی ماند، اما آنچه مسلم بود این بود که این نتیجه‌ای نبود که مقامات امریکایی - یا اکثر امریکایی‌ها - هنگام برکناری طالبان از قدرت در سال ۲۰۰۱ در ذهن داشتند.^{۱۷۳}

پس از حملات ۱۱ سپتامبر، ایالات متحده هیچ جای‌گزین واقع‌بینانه‌ای برای حمله نظامی به القاعده، تلاش برای دستگیری یا کشتن بن لادن و سرنگونی رژیم طالبان که از همکاری با واشنگتن برای دستیابی به این اهداف خودداری می‌کرد، نداشت. اما ایالات متحده در مورد اینکه پس از آن چه باید بکند، حق انتخاب داشت و این جایی بود که تغییر رژیم در افغانستان به اشتباه رفت. اگر واشنگتن آماده نبود که برای مدت نامحدودی نیرو، پول، زمان و سرمایه سیاسی بسیار بیشتری را به افغانستان اختصاص دهد - تعهدی که ظاهراً فراتر از آن چیزی بود که اکثر امریکایی‌ها راحت بودند و مطمئناً با تصمیمی که کمتر از دو سال بعد برای دنبال کردن تغییر رژیم در عراق گرفته شد، ناسازگار بود - بهتر بود از ملت‌سازی صرف نظر کند و اهداف سیاسی و ضد تروریستی محدودتری را دنبال کند. چنین رویکردی می‌توانست شامل تخریب زیرساخت‌های القاعده و استقرار نیروهای نظامی محدود برای دفاع از کابل، آموزش نیروهای امنیتی افغانستان و انجام مأموریت‌های ضد تروریستی منتخب باشد. اما واقعیت حکومت محافظه‌کار پشتون یا حتی طالبان را در بخش‌های بزرگی از کشور می‌پذیرفت - نه برخلاف وضعیتی که همچنان در سمت پاکستان مرز، جاییکه اکثر پشتون‌ها زندگی می‌کنند، وجود داشت یا آنچه که در نهایت در بیش‌تر افغانستان پدیدار شد. ایالات متحده همچنین می‌توانست از تمایل اولیه دولت کرزی برای بررسی یک توافق صلح بالقوه با طالبان از موضع قدرت حمایت کند - نه اینکه تقریباً بیست سال صبر کند تا خستگی مداخله ایالات متحده و عزم ترامپ برای خروج نیروهای امریکایی، این کشور را به انجام این کار از موضع ضعف بسیار بیش‌تر سوق دهد.

تمرکز بر فقدان ادعایی عزم ایالات متحده یا اشتباهاتی که از سال ۲۰۰۱ مرتکب شده است، این واقعیت را نادیده می‌گیرد که عوامل محلی قدرتمند - از جمله

ماهیت جامعه افغانستان و اهرم همسایگان مصمم مانند پاکستان - همیشه آینده افغانستان را حتی بیش‌تر از قدرت نظامی و منابع مالی امریکا تعیین می‌کنند. سرنگونی رژیم که به کسانی که در سال ۲۰۰۱ به ایالات متحده حمله کردند، پناه داده بود، ضروری بود؛ صرف دو دهه بعدی برای تلاش که قبلاً یک اشتباه پرهزینه بود. برای تبدیل افغانستان به چیزی هرگز نبوده بود، یک اشتباه پرهزینه بود.

۱ استیو کول، جنگ‌های ارواح: تاریخ پنهان سیا، افغانستان و بن لادن، از تهاجم شوروی تا سپتامبر ۲۰۰۱ (نیویورک: انتشارات ۹۱ پنگوئن، ۲۰۰۵)، ۵۰؛ رابرت گیتس، از سایه‌ها: داستان نهایی پنج رئیس جمهور و چگونگی پیروزی آنها در جنگ سرد (نیویارک: انتشارات سایمون و شوستر، ۲۰۰۶)، ۱۳۳.

^۲ جیمی کارتر، خاطرات کاخ سفید (نیویورک: فرار، اشتراوس و وژیرو، ۲۰۱۰)، ۳۸۲

۳ نقل شده در گتس، از سانه‌ها، ۱۴۴

^۴ همان، ۱۴۶؛ کول، جنگ‌های ارواح، ۴۶

۵ گستر، از سابه‌ها، ۱۴۹

۶ «تأملات در مورد مداخله شوروی در افغانستان»، یادداشت دست‌یاری رئیس جمهور در امور امنیت ملی (برژینسکی) به رئیس جمهور کارتر، ۲۶ دسامبر، ۱۹۷۹، وزارت امور خارجه، FRUS، ۱۹۷۷-۱۹۸۰ جلد. ۱۲، افغانستان

history.state.gov/historicaldocuments/frus.1977-188712/d99

نقل، شده در Ghost Wars coll

همچنین کورت لوهېک، جنگ مقدس، پیروزی نامقدس: شاهد عینی جنگ مخفی سیا در افغانستان (واشنگتن دی.سی: ۴۳ Regnery، ۱۹۹۳ Gateway)

^۷ «تصمیمات ریاست جمهوری در مورد پاکستان، افغانستان و هند»، یادداشت دستیار رئیس جمهور در امور امنیت ملی (برژینسکی) به وزیر امور خارجه ونس، ۲ جنوری ۱۹۸۰ وزارت امور خارجه، FRUS، ۱۹۷۷-۱۹۸۰ جلد ۱۲، افغانستان، سند ۱۲۸،

history.state.gov/historicaldocuments/frus1867-10/v12/d128

۸ «جلسه کمیته هماهنگی ویژه»، ۱۷ جنوری، ۱۹۸۰، سند از طبقه‌بندی خارج شده ۱۲۱۶-۳۳-۵۵-NLS، مجموعه برژینسکی، کتابخانه کارتر، نقل شده در جاستین وایس، زیگنیو برژینسکی: استراتژیست بزرگ آمریکا (کمبریج، ماساچوست: انتشارات دانشگاه هاروارد، ۲۰۱۸)، ۳۰۹. همچنین رجوع کنید به زیگنیو برژینسکی، قدرت و اصول: خاطرات مشاور امنیت ملی، ۱۹۷۷-۱۹۸۱ (نیویورک: فرار، استراوس، ژبو، ۱۹۸۲)، ۳۳۰-۳۷.

۹ استیو گالستر، «افغانستان: شکل‌گیری سیاست ایالات متحده، ۱۹۷۳-۱۹۹۰»، ۱۱ سپتامبر،

کتاب‌های مرجع، آرشیو امنیت ملی دانشگاه جورج واشنگتن ۹ اکتبر ۲۰۰۱، ۱۲،

www.ysgwu.edu/~nsarchive/NSAEBB/NSAEBB04/essay.html.

۱۰ فرانک اندرسون، «مصاحبه‌های جنگ سرد»، آرشیو امنیت ملی، دانشگاه جورج واشنگتن، آگوست، ۱۹۹۷ نقل شده در بروس ریدل، آنچه ما بدیدیم: جنگ مخفی امریکا در افغانستان، ۱۹۷۹-۱۹۸۹ (واشنگتن دی سی: انتشارات موسسه بروکینگز، ۲۰۱۴)، ۱۱۳.

۱۱ رابرت پیر، «مسلح کردن چریک‌های افغان: تلاشی عظیم به رهبری ایالات متحده»، نیویورک تایمز، ۱۸ اپریل، ۱۹۸۸

www.nytimes.com/1988/08/18/world/arming-afghan-guerrillas-a-huge-effort-led-by-us.html.

^{۱۲} باب وودوارد و چارلز آر. باباک «کمک‌های پنهانی ایالات متحده به افغان‌ها در حال افزایش است»، واشنگتن پست، ۱۳ جنوری ۱۹۸۵

^{۱۳} همیلتون جردن، بحران: آخرین سال ریاست جمهوری کارتر (نیویورک: پاتنم، ۱۹۸۲)، ۱۰۱
^{۱۴} کول، جنگ‌های ارواح، ۶۵. رجوع کنید به گیتس، از سایه‌ها، ۲۵۱؛ پیتر ال. برگن، شرکت جنگ مقدس: درون دنیا ی مخفی اسامه بن لادن (نیویورک: انتشارات آزاد، ۲۰۰۱)، ۶۸
^{۱۵} بارت آر. روبین، تجزیه افغانستان: تشکیل و فروپاشی دولت در نظام بین‌الملل (نیویورک: کانتیکت: انتشارات دانشگاه ییل، ۱۹۹۵)، ۱۹۷؛ استیو کول، «سیا در افغانستان: در جنگ پنهانی سیا، تعیین مرز کلیدی بود»، واشنگتن پست، ۲۰ جولای. ۱۹۹۲

^{۱۶} وودوارد و باباک، «کمک‌های پنهانی ایالات متحده به افغان‌ها در حال افزایش است». ^{۱۷} «Res. Con. SV.۴. قطعنامه‌ای همزمان برای تشویق و حمایت از مردم افغانستان در مبارزه‌شان برای رهایی از سلطه خارجی کنگره نود و هشتم، (۱۹۸۴-۱۹۸۳):

www.congress.gov/bill/۹۸th-congress/senate-concurrentresolution/۷۴/actions=۷.

^{۱۸} پیر، «مسلح کردن چریک‌های افغان».

^{۱۹} وودوارد و باباک، «کمک‌های پنهانی ایالات متحده به افغان‌ها در حال افزایش است».

^{۲۰} رونالد ریگان، «اعلامیه ۴۹۰۸ - روز افغانستان»، ۱۰ مارچ. ۱۹۸۲

^{۲۱} «پرواز شاتل فضایی تقدیم به افغان‌ها»، نیویورک تایمز، ۱۱ مارچ ۱۹۸۲،

www.nytimes.com/۱۹۸۲/۰۳/۱۱/world/space-shuttle-s-flight-dedicated-to-afghans.html.

^{۲۲} یک ویدی وی یوتیوب از ملاقات ریگن با شورشیان را می‌توانید در «ریگان مجاهدین افغان را به خانه‌ای سفید دعوت می‌کند، پیدا کنید».

www.youtube.com/watch?v=PavF·NVY۲iq.

^{۲۳} گلابی، «تسلیم چریک‌های افغان»؛ «رونالد ریگان، چهارمین رئیس جمهور ایالات متحده: ۱۹۸۱-۱۹۸۹ سخنرانی در برابر جلسه مشترک کنگره در مورد وضعیت کشور»، پروژه ریاست جمهوری امریکا، ۴ فروری ۱۹۸۶.

^{۲۴} جرال د. ام. بوید، «ریگن شورشیان نیکاراگوئه را «معادل اخلاقی پدران بنیانگذار» می‌نامد»، نیویارک تایمز، ۲ مارچ ۱۹۸۵

^{۲۵} ریدل، آنچه ما بردیم، ۵۵-۴۲ همچنین رجوع کنید به بارت آر. روبین، افغانستان از جنگ سرد تا جنگ علیه ترور ریس (آکسفورد: انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۲۰۱۳)؛ اولیویه روی، افغانستان: از جنگ مقدس تا جنگ داخلی (پرینستون، نیوجرسی: انتشارات داروین، ۱۹۹۵).

^{۲۶} کاخ سفید، دستورالعمل تصمیم‌گیری امنیت ملی، ۱۶۶ «سیاست، برنامه‌ها و استراتژی ایالات متحده در افغانستان».

fas.org/irp/offdocs/nsdd/nsdd-۱۶۶.pdf

^{۲۷} گیتس، از سایه‌ها ۳۴۹

^{۲۸} کول، جنگ‌های ارواح، ۱۲۵-۲۷؛ فیلیپ زلیکوف، ارنست می و کرسطن لوندبرگ، «سیاست‌های یک اقدام پنهانی: ایالات متحده، مجاهدین و موشک استینگر»، دانشکده حکومت جان اف کندی، ۹ نوامبر ۱۹۹۹

politics/edu.harvard.hks.case. /of-a-covert-action-the-u-s-the-mujahideen-and-the-stinger-missile.

^{۲۹} میلٹ بیردن و جیمز رابین، The Main Enemy: داستان درونی رویارویی نهایی سیا با KGB نیویورک Hous Random، ۲۰۰۳، ۲۴۰؛ برگن War Holy، Inc؛ ۷۹؛ مارک اوربان، جنگ در افغانستان (لندن: Macmillan، ۱۹۸۸)، ۲۴۴ به گفته جورج کریل، این بودجه ۵۰ درصد از بودجه عملیات سیا را در سال ۱۹۸۵ تشکیل می‌داد و سال بعد به ۷۰ درصد افزایش یافت. جورج کریل، جنگ چارلی ویلسون: داستان خارق‌العاده چگونگی تغییر تاریخ دوران ما توسط وحشی‌ترین مرد کنگره و یک مأمور سرکش سیا (نیویورک: Press Grove، ۲۰۰۷)، ۳۳۹

^{۳۰} کریل، جنگ چارلی ویلسون، ۴۱۹

^{۳۱} برگن Holy War Inc، ۷۴.

^{۳۲} گلابی، «مسلح کردن چریک‌های افغان».

^{۳۳} آناتولی دوبرینین، با اعتماد: سفیر مسکو در شش رئیس جمهور جنگ سرد آمریکا (۱۹۶۲-۱۹۸۶) (نیویورک: انتشارات تایمز، ۱۹۹۵)، ۴۳۵؛ ست جی. جونز، گورستان امپراتوری‌ها: جنگ آمریکا در افغانستان (نیویورک: انتشارات نورتون، ۲۰۰۹)، ۱۸

^{۳۴} رودریک بریثویت، افغانستان: روس‌ها در افغانستان، ۱۹۷۹-۱۹۸۹ (آکسفورد: انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۲۰۱۱)، ۲۷۲-۷۳

^{۳۵} دی وید پی. اتووی، «توافقنامه افغانستان در ژنو امضا شد»، واشنگتن پست، ۱۵ اپریل ۱۹۸۸

www.washingtonpost.com/archive/politics/1988/04/15/agreement-on-afghanistan-signed-ingeneva/cv288c7e-776e-4e73-9bcb-5eeb48f7827d/?utm_term=.d0f0da9da98e.

^{۳۶} زلمی خلیلزاد، «چگونه آدم‌های خوب در افغانستان پیروز شدند»، واشنگتن پست، ۱۲ فبروری.

۱۹۸۹

^{۳۷} ریچارد مکزی، «وقتی سیاست در بهشت احمق‌ها طنین انداز می‌شود»، اینسایت، ۱۱ سپتامبر

۱۹۸۹

^{۳۸} نقل از کریل، جنگ چارلی ویلسون، ۵۰۴؛ ریدل، آنچه ما بردیم، ۱۲۷؛ کول، جنگ‌های ارواح،

۱۸۵

^{۳۹} خلیلزاد، «چگونه آدم‌های خوب در افغانستان پیروز شدند».

^{۴۰} مدیر اطلاعات مرکزی، «اتحاد جماهیر شوروی: خروج از افغانستان»، برآورد ویژه اطلاعات

ملی، مارچ ۱۹۸۸

www.cia.gov/library/readingroom/docs/CIA-DP-09T-037VR-0020012001-2.pdf.

^{۴۱} همان؛ ریدل، آنچه ما بردیم، ۱۲۹؛ جونز، گورستان امپراتوری‌ها،

^{۴۲} برای ضیا، به سلیگ اس. هریسون، «چه کسی در نبرد خونین کابل پیروز خواهد شد؟» مراجعه کنید. واشنگتن پست، ۲۹ جنوری ۱۹۸۹

www.washingtonpost.com/archive/opinions/1989/01/29/who-will-win-the-bloody-battle-for-kabul/ba-fd08-1e0f-4d91-874d-99e9d4e1ec.a/?noredirect=on&utm_term=.Vdeef4d0eVef.

برای بوتو، به بروس ریدل، اجتناب از آرماگدون: امریکا، هند و پاکستان تا لبه پرتگاه و بازگشت (واشنگتن دی سی: انتشارات موسسه بروکی نگر، ۲۰۱۳)، ۱۰۸؛ و بینظیر بوتو، دختر شرق: یک زندگینامه (لندن: همی ش می لتون، ۱۹۸۸)، ۴۰۰. مراجعه کنید.

^{۴۳} اظهار نظر ریگن در چارچوب مذاکرات با شوروی در ژنو در مورد تدارکات برای افغانستان پس از خروج شوروی مطرح شد. دنيسکاکس، ایالات متحده و پاکستان، ۱۹۴۷-۲۰۰۰ متحدان سرخورده (بالتیمور: انتشارات دانشگاه جانز هاپکینز، ۲۰۰۱)، ۲۸۹.

^{۴۴} ریچارد مک نزی، «به نظر می رسد نیروهای مقاومت قادر به مقاومت در برابر درگیری های داخلی نیستند»، با گلن سیمپسون، اینسایت، ۱۱ سپتامبر ۱۹۸۹

^{۴۵} ریدل، مک تبات ای میلی با نویسنده، ۲۶ آگوست. ۲۰۱۹

^{۴۶} کول، جنگ های ارواح، ۲۰۸

^{۴۷} همان، ۲۱۷

^{۴۸} برگن، شرکت جنگ مقدس، ۷۰

^{۴۹} همان، ۶۸-۷۰؛ هنری اس. برادرش، کمونیسم افغان و مداخله شوروی (کراچی، پاکستان: انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۱۹۹۹)، ۲۲۰؛ کول، «سیا در افغانستان».

^{۵۰} کول، جنگ های ارواح، ۱۷۴

^{۵۱} هریسون، «چه کسی در نبرد خونین کابل پیروز خواهد شد؟»

^{۵۲} مایکل تی. کافمن، «گفته می شود ایالات متحده فروش گسترده اسلحه به پاکستان را بررسی می کند»، نیویورک تایمز، ۵ مارچ. ۱۹۸۱

^{۵۳} «ملاقات شما با رئیس جمهور پاکستان...» و «بازدید ضیاء الحق»، در کریستین اف. اوسترن و میرچا مونتنیو، «به سوی تاریخ بین المللی جنگ در افغانستان، ۱۹۷۹-۱۹۸۹»، پروژه تاریخ بین المللی جنگ سرد، مرکز ویلسون، ۱۲ جولای، ۲۰۱۱

www.wilsoncenter.org/publication/towards-international-history-the-war-afghanistan1989-1979.

^{۵۴} گزارش محرمانه کنگره در مورد تدارکات مخفی مرتبط با هسته ای پاکستان»، ۲۶ جولای ۱۹۸۷ pdf/۱۲.docs۴۴۶/ebb/nukevault/edu.gwu۲.nsarchive۴

«یادداشت معاون وزیر امور خارجه در امور سیاسی»، ۴ نوامبر ۱۹۸۷ nsarchive۲.gwu.edu/nukevault/ebb۴۴۶/docs/۲۰.pdf

^{۵۵} کول، جنگ های ارواح، ۱۶۵؛ برگن، شرکت جنگ مقدس، ۵۵

^{۵۶} برگن، شرکت جنگ مقدس، ۵۵

^{۵۷} ریدل، آنچه ما بردیم، ۸۸؛ برگن، شرکت جنگ مقدس، ۵۵؛ توماس هگ هامر، «ظهور جنگجوی ان خارجی مسلمان: اسلام و جهانی شدن جهاد»، امنیت بین المللی، ۳۵، شماره. ۳ (زمستان ۲۰۱۱-۲۰۱۰)، ۹.

www.belfercenter.org/sites/default/files/files/publication/The_Rise_of_Muslim_Fighters.pdf

^{۵۸} جونز، گورستان امپراتوری ها؛ لارنس رایت، برج در حال ظهور: القاعده و جاده ۱۱ سپتامبر (نیویورک: وی نتیج، ۲۰۰۷)، ۱۱۰؛ ژیل کپل، جهاد: ردپای اسلام سی اسی (کمبریج، ماساچوست: انتشارات دانشگاه هاروارد، ۲۰۰۲)، ۱۴۷

- ^{۵۹} بوتو، دختر شرق، ۴۰۲
- ^{۶۰} کول، جنگ‌های ارواح، ۱۸۲
- ^{۶۱} برگن، شرکت جنگ مقدس، ۷۰
- ^{۶۲} همان، ۷۳
- ^{۶۳} همان
- ^{۶۴} توماس دبی و. لیپمن، «کمک به شورشیان افغان دوباره ایالات متحده را درگیر خود کرده است»، واشنگتن پست، ۲۶ جولای ۱۹۹۳ (تأکیدات اضافه شده است).
- ^{۶۵} گیتس، مصاحبه با کول، در جنگ‌های ارواح، ۱۶۸؛ گیتس، از سا یه‌ها، ۲۴-۲۵
- ^{۶۶} اندرو باسویچ، جنگ امریکا برای خاورمیانه بزرگ: تاریخ نظامی (نیویورک: رندوم هاوس، ۲۰۱۷)، ۵۳
- ^{۶۷} لیپمن، «کمک به شورشیان افغان» بازگشت به هانت یواس.
- ^{۶۸} لیپمن، «کمک به شورشیان افغان» بازگشت به هانت یواس.
- ^{۶۹} برژینسکی، مصاحبه با لو نوول آبروراتور، «برژینسکی: او، سی اورد افغانستان می‌شود، پیش از روس‌ها»، لو نوول آبروراتور ۱۵ جنوری ۱۹۹۸
- www.voltairenet.org/article۱۶۵۸۸۹.html
- ^{۷۰} امتیاز گلخان، «افغانستان: هزینه انسانی درگیری مسلحانه از زمان تهاجم شوروی»، برداشت‌ها (زمستان ۲۰۱۲): ۲۱۲-۱۴؛ جونز، گورستان امپراتوری‌ها، ۲۵
- ^{۷۱} تامسن در کول، جنگ‌های ارواح، ۲۳۹ نقل شده است؛ پیتر تامسن، جنگ‌های افغانستان: تروری سم مسیحایی، درگیری‌های قبیله‌ای و شکست‌های قدرت‌های بزرگ (نیویارک: امور عمومی، ۲۰۱۳).
- ^{۷۲} زلمی خلیلزاد، «افغانستان: زمان تعامل مجدد»، واشنگتن پست، ۷ اکتبر. ۱۹۹۶
- ^{۷۳} ریدل، آنچه ما بردیم، ۱۳۲
- ^{۷۴} سخترانی بوش در ۱۸ اپریل ۲۰۰۲ در موسسه نظامی ویرجینیا، نقل شده در جیمز دائو، «ملت به چالش کشیده شده: رئیس جمهور؛ بوش نقشی را در بازسازی افغانستان تعیین می‌کند»، نیویورک تایمز، ۱۸ اپریل ۲۰۰۲
- www.nytimes.com/۲۰۰۲/۰۴/۱۸/world/a-nation-challenged-the-president-bush-sets-role-for-us-in-afghan-rebuilding.html
- ^{۷۵} «کنفرانس مطبوعاتی مشترک با وزیر گیتس و رئیس جمهور کرزی در کابل، افغانستان»، متن خبر، وزارت دفاع، ۴ ژوئن
- archive.defense.gov/Transcripts/Transcript.aspx?TranscriptID=۲۰۱۱، ۴۸۳۲
- ^{۷۶} برگن، تبادل ایمیل با نویسنده، ۲۳ اکتبر. ۲۰۱۹
- ^{۷۷} متن سخترانی رئیس جمهور بوش در کنفرانس، ۲۰ سپتامبر، ۲۰۰۱
- www.npr.org/news/specials/americantransformed/reaction/۰۱۰۹۲۰.bushspeech.html
- ^{۷۸} حقوق عمومی ۱۰۷، ۴۰، ۱۸- سپتامبر ۲۰۰۱
- www.congress.gov/pdf/PLAW-۱۰۷publ۴

^{۷۹} باربارا لی، «چرا با قطعنامه مجوز استفاده از زور مخالفت کردم»، ۱۴ سپتامبر ۲۰۰۱، ۲ Meridians، شماره ۲ (۲۰۰۲)، ۱۶۹

www.jstor.org/stable/4۰۳۳۸۵۲۹?seq=۱#page_scan_tab_contents

تقریباً هجده سال بعد، مجلس نمایندگان به لغو AUMF سال ۲۰۰۱ رأی داد. تارا گلشین، «دموکرات‌های مجلس نمایندگان به لغو قانون مربوط به دوران یازده سپتامبر که برای مجاز کردن جنگ دائمی استفاده می‌شد، رأی دادند»، وکس، ۱۹ ژوئن ۲۰۱۹، ۲۰۱ رابیس، مصاحبه با تونی اسنو، فاکس نیوز، ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۱ در

www.washingtonpost.com/wp-srv/nation/specials/attacked/transcripts/foxtext.html.

^{۸۱} نقل قول از چنی در باب وودوارد، بوش در جنگ (نیویورک: سیمون و شوستر، ۲۰۰۲)، ۱۲۷، ۱۹۲

^{۸۲} مصاحبه پاول، این هفته در یکشنبه، ایبسی، ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۱، ۲۰۰۹-۲۰۰۱. state.gov/secretary/former/powell/remarks/۲۰۰۱/۵۰۱۱.htm.

^{۸۳} نقل قول از وودوارد، بوش در جنگ، ۱۳۰
^{۸۴} رجوع کنید به استیو کول، ریاست S: سازمان سیا و جنگ‌های مخفی آمریکا در افغانستان و پاکستان (نیویورک: پنگوئن، ۲۰۱۸)، ۸۰؛ جونز، گورستان امپراتوری‌ها،
^{۸۵} «استراتژی ایالات متحده در افغانستان»، یادداشت دونالد رامسفلد به داگ فیث، ۳۰ اکتبر ۲۰۰۱، نقل شده در «اسناد جدید، جزئیات واکنش استراتژیک آمریکا به ۱۱ سپتامبر را شرح می‌دهند»، آرشو امنیت ملی، ۱۱ سپتامبر

nsarchive۲.gwu.edu/NSAEBB/NSAEBB۳۵۸a/doc۱۸.pdf

^{۸۶} جورج دبلیو بوش، «کنفرانس خبری پرایم تایم»، واشنگتن دی سی، ۱۱ اکتبر ۲۰۰۱، نقل شده در ایوو اچ. دالدر و جیمز ام. لیندسی، آمریکای آزاد: انقلاب بوش در سیاست خارجی (واشنگتن دی سی: انتشارات موسسه بروکینگز، ۲۰۰۳)، ۱۰۶
^{۸۷} یک ملت به چالش کشیده شده: بوش اعلام می‌کند که هیچ انزوایی از شر وجود ندارد»، نیویورک تایمز، ۱۱ نوامبر ۲۰۰۱

www.nytimes.com/۲۰۰۱/۱۱/۱۱/world/a-nation-challenged-no-isolation-from-evil-bush-۱۲declares.html.

^{۸۸} برای پاول، رجوع کنید به جان ک یفتر به همراه اریک اش می‌ت، «دی ک ملت به چالش کشیده شد: ارتش؛ مقامات آمریکایی می‌گویند القاعده از افغانستان ریشه‌کن شده است»، نیویورک تایمز، ۱۷ دسامبر ۲۰۰۱

www.nytimes.com/۲۰۰۱/۱۲/۱۷/world/nation-challenged-military-al-qaeda-routed-afghanistan-us-officials.say.html.

برای بوش، رجوع کنید به دفتر وزیر مطبوعات، کاخ سفید، «رئیس جمهور سخنانی وضعیت کشور را ایراد می‌کند ۲۹ جنوری ۲۰۰۲

، ۱۲۹-۲۰۰۲/۰۱/۲۰۰۲/georgewbush-hitehouse.archives.gov/news/releases/۲۰۰۲/۰۱/۲۰۰۲، ۱۱.html.

^{۸۹} سخنانی رابیس در دانشکده مطالعات پیشرفته بین‌المللی جان هاپکینز، ۲۹ اپریل ۲۰۰۲، [۶۰]

georgewbush-

whitehouse.archives.gov/news/releases/۲۰۰۲/۰۴/۲۰۰۲۰۴۲۹-۹.html

۹۰ تامی فرانکس، سرباز امریکایی (نیویورک: انتشارات ریگان، ۲۰۰۴)، ۳۱۴، ۳۲۵
۹۱ برای نمونه‌های از هشدار رامسفلد، به متیو انگل، «مبارزه رامسفلد و پاول بر سر معنای پیروزی»، گاردین، ۱۷ دسامبر، ۲۰۰۱، به ولفوویتر مراجعه کنید:

www.theguardian.com/world/۲۰۰۱/dec/۱۸/afghanistan.matthewengel

«مصاحبه معاون وزیر ولفوویتر با نسخه دیر هنگام سیانان»، ۹ دسامبر، ۲۰۰۱ متن اخبار وزارت

دفاع، <https://archive.defense.gov/Transcripts/Transcript.aspx?TranscriptID=۲۶۲۰>

۹۲ دونالد رامسفلد، شناخته شده و ناشناخته: خاطرات (نیویورک: سنتینل، ۲۰۱۱)، ۴۰۵؛
باسویچ، جنگ امریکا برای خاورمیانه بزرگ، ۲۳۱؛ فرانکس، سرباز امریکایی، ۲۶۲

۹۳ باسوچ، جنگ امریکا برای خاورمیانه بزرگ، ۲۳۲
۹۴ چارلز کراوت هامر، «جایی که قدرت صحبت می‌کند»، واشنگتن پست، ۴ جنوری، ۲۰۰۲

www.washingtonpost.com/archive/opinions/۲۰۰۲/۰۱/۰۴/where-power-talks/V۰۴fcb۲f-f۲۹۹-۴۵۶e-۹۰۸d-ba۰۸۱e۶۰۸۷۷

۹۵ مکس بوت «دلیل امپراتوری آمریکا ویکی، استاندارد ۱۵ اکتبر ۲۰۰۱
[www.weeklystandard.com/max boot/the-case-for-american-empire](http://www.weeklystandard.com/max%20boot/the-case-for-american-empire)

بوت بعداً از امپریالیسم بی پرده فاصله گرفت و در عین حال به حمایت از «ملت سازی در افغانستان ادامه داد رجوع کنید به مکس، بوت فرسایش محافظه کاری چرا من از راست جدا شدم (نیویورک لیورایت (۲۰۱۸)، ۵۴، ۵۰، ۵۴ مکس، بوت بازگشت به ملت سازی در افغانستان؟ خوب است نیویورک تایمز، ۲۲ آگوست ۲۰۱۷

www.nytimes.com/۲۰۲۰/۰۸/۲۰۱۷/opinion/president-trump-nation-building-afghanistan.html

۹۶ میلتون بیردن، «افغانستان: گورستان امپراتوری‌ها»، امور خارجه، نوامبر/دسامبر، ۲۰۰۱

www.foreignaffairs.com/articles/afghanistan/-۰۱/afghanistan-graveyard-empires

۹۷ «استراتژی ایالات متحده در افغانستان»، یادداشت رامسفلد به ف یث، ۳۰ اکتبر ۲۰۰۱؛ بیردن، «افغانستان: گورستان امپراتوری‌ها».

۹۸ روین، افغانستان از جنگ سرد تا جنگ علیه ترور یسم، ۱۷

۹۹ وودوارد، بوش در جنگ

۱۰۰ دی وید رود و دیوید ای. سنگر، «چگونه یک «جنگ خوب» در افغانستان به بد تبدیل شد»، نیویارک تایمز، ۱۲ آگوست، ۲۰۰۷

www.nytimes.com/۲۰۰۷/۰۸/۱۲/world/asia/۱۲afghan.html

۱۰۱ همان

۱۰۲ جونز، گورستان امپراتوری‌ها

۱۰۳ همان، ۱۱۵، ۱۲۶

۱۰۴ رایس در دالدر و لیندسی، امریکای آزاد، ۱۱۲

^{۱۰۵} برای توصیه‌های فرانکس در مورد نیروها، به فرانکس، سرباز امریکایی، ۳۲۴، ۳۳۴ مراجعه کنید. در مورد تعداد سلاح‌ها در افغانستان حداقل تا سال ۱۹۹۲ پس از یک دهه واردات از اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده ایالات متحده، به Wars Ghost، Coll، ۲۳۸ مراجعه کنید.

^{۱۰۶} در بوسنیا ۱۸،۶ نیروی حافظ صلح به ازای هر هزار نفر و در کوزوو ۲۰ نیروی حافظ صلح به ازای هر هزار نفر وجود داشت، در حالی که در افغانستان از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۷ به طور متوسط کم‌تر از ۲ نیروی حافظ صلح به ازای هر هزار افغان وجود داشت. دابینز و همکاران، نقش امریکا در ملت سازی، ۱۳۶

^{۱۰۷} این ابتکار در کارتر مالکسیان، "چگونه جنگ خوب به بد تبدیل شد: شکست آهسته امریکا در افغانستان"، امور خارجه، مارچ/ اپریل ۲۰۲۰

<https://www.foreignaffairs.com/articles/afghanistan/-۱۰/how-good-war-bad-went>.

مورد بحث قرار گرفته است.

^{۱۰۸} برایان نولتون، اینترنشنال هرالد تریبون، «رامسفلد طرح اجازه دادن به ملا عمر برای «زندگی با عزت» را رد کرد: جنگجویان طالبان با تسلیم قندهار موافقت کردند»، نیویورک تایمز، ۷ دسامبر ۲۰۰۱

www.nytimes.com/۲۰۰۱/۱۲/۰۷/news/rumsfeld-rejects-plant-to-allow-mullah-omar-to-live-in-dignity-.taliban.html

^{۱۰۹} کول، دایرکتوریشن اس، ۱۴۴
^{۱۱۰} شان نیلور، روز خوبی برای مردن نیست: داستان ناگفته عملیات آناکوندا (نیویورک: انتشارات برکلی، ۲۰۰۵).

^{۱۱۱} شان نیلور، «درس‌های آناکوندا»، نیویورک تایمز، ۲ مارچ، ۲۰۰۳
www.nytimes.com/۲۰۰۳/۰۳/۰۲/opinion/the-lessons-of-anaconda.html.

^{۱۱۲} فرانکس، سرباز امریکایی، ۳۷۹
^{۱۱۳} ورنون لوب، «رامسفلد پایان نبرد افغانستان را اعلام کرد»، واشنگتن پست، ۲ می، ۲۰۰۳
www.washingtonpost.com/archive/politics/۲۰۰۳/۰۵/۰۲/rumsfeld-announces-end-of-afghan-combat/۹۵۰۷۴۲۴۸-aVe8-۴۹۷c-be9d-۵eae۴۷۵f1b۴۷

^{۱۱۴} جونز، گورستان امپراتوری‌ها، ۱۴۸
^{۱۱۵} رابرت گیتس، وظیفه: خاطرات یک وزیر در جنگ (نیویورک: Books Vintage، ۲۰۱۵)، ۱۹۹

^{۱۱۶} جیمز دابینز، «پایان دادن به جنگ داخلی افغانستان»، شهادت ارائه شده در کمیته خدمات مسلح مجلس در ۳۰ جنوری ۲۰۰۷ (واشنگتن دی سی: CT Rand ۲۷۱؛ گیتس، وظیفه، ۱۹۹؛ جیسون اچ. کمپبل و جرم ی شاپیرو، فهرست افغانستان ۲۰۰۹ موسسه بروکینگز فبروری ۲۴
www.brookings.edu/wp-content/uploads/۲۰۱۶/۰۷/index۲۰۰۹۰۲۲۴.pdf
^{۱۱۷} رود و سنگر، «چگونه یک «جنگ خوب» در افغانستان به جنگ بد تبدیل شد.»

^{۱۱۸} فیلیپ اچ. گوردون، «از نیروهای ناتو در افغانستان حمایت کنید»، اینترنشنال هرالڈ تریبون، ۸ ژانوی ۲۰۰۶؛ فیلی پ اچ. ۲۰۸ گوردون، «زمستان در افغانستان»، موسسه بروکینگز، ۱ مارچ ۲۰۰۶، که در ابتدا با عنوان «پای امریکایی» منتشر شد، ای‌اشارپ، مارچ/آوری ل. ۲۰۰۶
www.brooking.edu/opinions/winter-in-afghanistan.

^{۱۱۹} کول، دایرکتیو اس، ۲۹۸، ۳۰۲-۳
^{۱۲۰} ناتو، «کنفرانس مطبوعاتی مشترک با جنرال دن مکینل، فرمانده نیروهای بین‌المللی امنیت و کمک (ISAF) به رهبری ناتو ۲۱۰ در افغانستان و سفیر دان اورتس، نماینده ارشد غیرنظامی ناتو»، ۱۳ سپتامبر، ۲۰۰۷

www.nato.int/docu/speech/۲۰۰۷/s.۷.۹۱۲a.html

^{۱۲۱} از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۸، هزینه‌های نظامی ایالات متحده برای عراق به ۵۷۸ میلیارد دلار رسید که ۲۸ میلیارد دلار آن مربوط به کمک‌های مالی (کمک‌های توسعه‌ای و تأمین مالی نظامی خارجی) بود، در حالی که این ارقام برای افغانستان به ترتیب ۱۶۵ میلیارد دلار و ۷۰۶ میلیارد دلار بود. ایمی بلاسکو، «هزینه عراق، افغانستان و دیگر عملیات‌های جنگ جهانی علیه ترور یسم از ۱۱ سپتامبر»، واشنگتن دی سی، سرویس تحقیقات کنگره، ۸ دسامبر، ۲۰۱۴ و ۱۵ و ۱۹
^{۱۲۲} داو زاخیم، داستان یک ولکان: چگونه دولت بوش بازسازی افغانستان را به درستی مدیریت نکرد (واشنگتن دی سی: ۲۱۲ موسسه بروکینگز، ۲۰۱۱)؛ رونالد نیومن، جنگ دیگر: برد و باخت در افغانستان (واشنگتن دی سی: انتشارات پوتوماک، ۲۰۰۹)؛ جونز، گورستان امپراتوری‌ها، ۱۲۴-۱۲۹

^{۱۲۳} رایس در S Director، Coll، ۳۰۶ نقل شده است. ۲۱۳

^{۱۲۴} این اولین جمله در گزارش نهایی دولت در مورد افغانستان در دسامبر ۲۰۰۸ بود که که عمدتاً توسط هماهنگ‌کننده کاخ سفید برای سیاست افغانستان، جنرال داگلاس لوت، تهیه شده بود، که در همان، ۳۳۷ نقل شده است.

^{۱۲۵} فیلیپ اچ. گوردون، پیروزی در جنگ درست: مسیر امنیت برای امریکا و جهان (نیویورک: هنری هولت، ۲۰۰۷)، ۱۳۳

^{۱۲۶} بلاسکو، «هزینه عراق، افغانستان و سایر عملیات‌های جنگ جهانی علیه تروریسم»، ۱۰-۱۳ همچنین ایان اس. لیوینگستون و مایکل ای. اوهانلون، فهرست افغانستان، موسسه بروکینگز، ۲۹ سپتامبر، ۲۰۱۷، ۴-۵

www.Brookings.edu/wp-content/uploads/۲۰۱۶/۰۷/۲۱csi_۲۰۱۷۱۰۰۲_afghanistan_index.pdf.

^{۱۲۷} تاد پیتمن، «نیروهای دریایی در مرحله با شورش تمام عیار روبرو هستند»، بوستون گلوب، ۸ اکتبر ۲۰۱۰؛ دکستر فیلیکینز، «حمله به افغانستان مدل جنگی جدیدی است»، نیویارک تایمز، ۱۲ فبروری ۲۰۱۰؛ باسویج، جنگ امریکا برای خاورمیانه بزرگ، ۳۱۱

^{۱۲۸} کول، اداره S، ۵۷۰

^{۱۲۹} همان، ۳۹۲

^{۱۳۰} همان، ۵۷۰

^{۱۳۱} گری جی. گیلیمور، «مک کریستال: افزایش نیروها نقطه عطفی در درگیری است»، وزارت دفاع امریکا، ۲ دسامبر، ۲۰۰۹

archive.defense.gov/news/newsarticle.aspx?id=۵۶۹۱۹۱۱

« خوشبینی جنرال ارشد در مورد افغانستان ABC News

www.youtube.com/watch?v=bdUe3ABdm=DE/

جنوری ۲۰۱۰، توماس هاردینگ، «عملیات مشترک: جنرال استنلی مک کریستال از پایتخت سابق طالبان که تحت کنترل است، بازدید می کند»، دیلی تلگراف، ۱۵ فروری ۲۰۱۰،
/Operati۷۲۴۳۹۶۴www.telegraph.co.uk/news/worldnews/asia/afghanistan/
on-Moshtarak-Gen- html.capital-Taliban-former-subdued-visits-

McChrystal-Stanley؛ تام شنکر، «فرمانده ارشد ایالات متحده پیشرفت در افغانستان را می بیند»، نیویورک تایمز، ۴ فروری ۲۰۱۰،

www.nytimes.com/۲۰۱۰/۰۲/۰۵/world/asia/۰۵gates.html

^{۱۳۲} «اظهارات اوباما در مورد استراتژی در افغانستان»، نیویورک تایمز، ۱۶ دسامبر ۲۰۱۰،
www.nytimes.com/۲۰۱۰/۱۲/۱۷/world/asia/۱۷afghan-text.html

^{۱۳۳} دیوید پترائوس، شهادت در برابر کمیته نیروهای مسلح سنا، ۱۵ مارچ ۲۰۱۱،
www.isaf.nato.int/images/stories/File/Transcript/Petraeus%۲۰۰۳-۱۵-۱۱.pdf

متن اخبار دفاع وزارت؛ کنفرانس مطبوعاتی مشترک با وزیر گیتس و رئیس جمهور کرزی از کابل، افغانستان، ۴ ژوئن ۲۰۱۱

archive.defense.gov/Transcripts/Transcript.aspx? TranscriptID=۴۸۳۲.

^{۱۳۴} دفتر سخنگوی کاخ سفید، «سخنان رئیس جمهور خطاب به سربازان لشکر دهم کوهستانی در فورت درام، نیویورک»، ۲۳ جون ۲۰۱۱

obamawhitehouse.archives.gov/the-press-office/۲۰۱۱/۰۶/۲۳/remarks-president-soldiers-۱۰-th-mountain-division-fort-drum-new-york

^{۱۳۵} مارک اوربان «پترائوس جنگ افغانستان به بن بست رسیده است بی بی سی، ۲۲ ژوئیه ۲۰۱۱
www.bbc.com/news/world-us-canada-۱۴۲۵۷۶۷۹

جاش روگین خوشبینی پترائوس در مورد افغانستان در سیا پذیرفته نیست فارین پالیسی ۲۷ آوریل
/petraeu-optimism-about۲۷/۰۴/۲۰۱۱foreign policy.com/۲۰۱۱
afghanistan-not-shared-at-cia/.

^{۱۳۶} پست، «پانتا می گوید نیروهای امریکایی از افغانستان خارج می شوند»، نیویورک پست، ۲۱ سپتامبر ۲۰۱۲

^{۱۳۷} کریگ ویتلاک، «در جنگ با حقیقت»، واشنگتن پست، ۹ دسامبر ۲۰۱۹،
www.washingtonpost.com/graphics/۲۰۱۹/investigations/afghanistan-papers/afghanistan-war-confidential-documents/.

^{۱۳۸} گزارش پنج ساله افغانستان، آرشیف وزارت دفاع، اکتبر ۲۰۰۶،
-the-
For/dodupdate/home/gov.defense.archiverecord/documents/۲۰۰۶۲۰۰۶d.
html

^{۱۳۹} سخنرانی بوش در ۱۸ اپریل ۲۰۰۲ در موسسه نظامی ویرجینیا، نقل شده در دائو، «ملت به چالش کشیده شده: رئیس جمهور: بوش نقشی برای ایالات متحده در بازسازی افغانستان تعیین می‌کند.»

^{۱۴۰} مایکل هیرش و جیمی تیرای، «واشنگتن در مبارزه با شورش در افغانستان صبر خود را از دست می‌دهد»، آتلانتیک، ۲۸

www.theatlantic.com/international/archive/۲۰۱۱/۰۶/washington-losing-patience-with-counterinsurgency-in-afghanistan/۲۴۰۹۸۲/ژوئن ۲۰۱۱

^{۱۴۱} کوپر-کولز در S Director، Coll، ۳۹۵ ذکر شده است
^{۱۴۲} شهادت روری استوارت، جلسه استماع کمیته روابط خارجی سنا، ۱۶ سپتامبر، ۲۰۰۹ «آی نده در افغانستان»،

www.foreign.senate.gov/imo/media/doc/StewartTestimony۰۹۰۹۱۶p۱.pdf

^{۱۴۳} Director S، Coll ۳۹۳
^{۱۴۴} وزارت دفاع ایالات متحده، سیستم تحلیل تلفات دفاعی، «تلفات نظامی ایالات متحده - خلاصه تلفات عملیات آزادی پایدار (OEF)، اوهانلون و ینگستون لیو؛ dcas.dmdc.osd.mil/dcas/pages/report_oef_month.xhtml»، «ماه اساس بر) فهرست افغانستان، ۱۰

^{۱۴۵} اریک اشمیت، «مکاتب فرستاده ایالات متحده نگرانی‌هایی را در مورد طرح افغانستان نشان می‌دهد»، نیویورک تایمز، ۲۵ جنوری

archive.nytimes.com/
www.nytimes.com/۲۰۱۰/۰۱/۲۶/world/asia/۲۶strategy.html.

جاف گرگ ؛ ۲۰۱۰، جنوری اسکات و یلسون و کارن دی انگ، «فرستاده ایالات متحده در برابر افزایش نیروها مقاومت می‌کند و از کرسی به عنوان مشکل یاد می‌کند»، واشنگتن پست، ۱۲ نوامبر ۲۰۰۹،

www..washingtonpost.com/wp-dyn/content/article/۲۰۰۹/۱۱/۱۱/AR۲۰۰۹۱۱۱۱۸۴۳۲.html.

^{۱۴۶} زلمی خلیلزاد، فرستاده: از کابل تا کاخ سفید، سفر من در جهانی آشفته (نیویورک: انتشارات سنت مارتین، ۲۰۱۶)، ۱۲۷؛ جونز، گورستان امپراتوری‌ها، ۹۴، متن مربوط به دولت از اعلامیه دسامبر ۲۰۰۱ بن، «توافقنامه ترتیبات موقت در افغانستان تا زمان تأسیس مجدد نهادهای دائمی دولتی»، گرفته شده است.

<https://www.refworld.org/docid/۴۷۵۴.f۴۸f/۳.html>.

^{۱۴۷} باسویچ، جنگ امریکا برای خاورمیانه بزرگ، -۲۲۹. ۳۰
^{۱۴۸} کول، اداره S، ۳۰۷

^{۱۴۹} جاف، ویلسون و دی انگ، «فرستاده ایالات متحده در برابر افزایش نیروها مقاومت می‌کند و کرسی را به عنوان مشکل ذکر می‌کند.»

^{۱۵۰} متیو روزنبرگ، «کرزی می‌گوید به او اطمینان داده شده بود که سیا به تحویل کیسه‌های پول نقد ادامه خواهد داد»، نیویارک تایمز ۴ می ۲۰۱۳

www.nytimes.com/2013/05/05/world/asia/karzai-said-he-was-assured-of-cash-deliveries-by-cia.html.

^{۱۵۱} آلیسا جی. روبین، «کرزی برای از بین بردن تصویر خود به عنوان یک نوکر، روی بدنام کردن ایالات متحده شرط می‌بندد»، نیویورک تایمز ۱۲ مارچ ۲۰۱۳

www.nytimes.com/2013/03/13/world/asia/karzais-bet-vilifying-us.html

^{۱۵۲} کول، ریاست S، ۳۷۸-۲۴۲۷۹

^{۱۵۳} آدام تیلور، «کرزی به فهرست طولانی رهبرانی پیوست که از حمایت ایالات متحده ناسپاس هستند»، واشنگتن پست، ۲۵ سپتامبر ۲۰۱۴

^{۱۵۴} کوین سیف، «مصاحبه: کرزی می‌گوید جنگ ۱۲ ساله افغانستان او را از دولت ایالات متحده عصبانی کرده است»، واشنگتن پست، ۲ مارچ ۲۰۱۴

^{۱۵۵} مایکل هارت، «چرا ما توانستی م افغانستان را تغییر دهیم»، آتلانتیک، ۲۹ فبروری ۲۰۱۲

^{۱۵۶} جورج دلیو بوش، نکات تصمیم‌گیری (نیویورک: کراون، ۲۰۱۰)، ۲۲۰

^{۱۵۷} دونالد جی. ترامپ (@realDonaldTrump)، توئیتر، ۷ اکتبر ۲۰۱۱، ساعت ۳:۴۳ بعد از ظهر

twitter.com/realdonaldtrump/status/1223960883363491184?lang=en
(@realDonaldTrump)

ترامپ. جی دونالد؛ (، توئیتر، ۲۷ فبروری ۲۰۱۲، ساعت ۲:۳۴ بعد از ظهر،

twitter.com/realdonaldtrump/status/1223960883363491184?lang=en
(@realDonaldTrump)

^{۱۵۸} باب وودوارد، ترس: ترامپ در کاخ سفید (نیوی ورک: سایمون و شوستر، ۲۰۱۸)، ۱۲۳ و ۳۱۵

^{۱۵۹} «جلسه توجیهی شیوه‌های حسابداری و گزارشدهی سطح مدیری ت نیروهای وزارت دفاع افغانستان توسط سخنگوی ارشد پنتاگون، وایت، و مدیر ستاد مشترک، سپهد مک کنزی»، وزارت دفاع، ۳۰ آگوست ۲۰۱۷

www.defense.gov/Newsroom/Transcripts/Transcript/Article/1290700/department-of-defense-afghanistan-force-management-level-accounting-and-reporti

^{۱۶۰} «سخنان رئیس جمهور ترامپ در مورد استراتژی در افغانستان و جنوب آسیا»، ۲۱ آگوست ۲۰۱۷،

www.whitehouse.gov/briefings-statements/remarks-president-trump-strategy-afghanistan-south-asia.

^{۱۶۱} تیم هیگز، «تیلرسون در مورد افغانستان: ما به دنبال ضرب‌الاجل‌های خودسرانه نخواهیم بود؛ تصمیمات بر اساس پیشرفت اتخاذ خواهند شد»، ریل کلیر پالی تیگز، ۲۷ آگوست ۲۰۱۷

www.realclearpolitics.com/video/2017/08/27/tillerson_on_afghanistan_we_will_not_set_arbitrary_deadlines_decisions_will_be_informed_by_progress.html.

^{۱۶۲} آسوشیتدپرس، «نیکي هيلي سياست ترامپ در افغانستان را «قوي» و «رويكردي كاملاً جد يد» مي نامد»، پست اند كورير، ۲۲ آگوست ۲۰۱۷

www.postandcourier.com/news/nikki-haley-calls-president-trump-s-afghanistan-policy-strong-and/article_c.e8ce8e-8v2e-11eV-ac27-fv7322d0f82a.html

^{۱۶۳} «سريازي از تصاحب مسير گشت قديمي پدرش در افغانستان هيچان زده است»، Onion، ۲۲ آگوست ۲۰۱۷

local.theonion.com/soldier-excited-to-take-over-father-s-old-afghanistan-p-1819580201.

^{۱۶۴} الن ميچل، «جنرال ارشد در افغانستان مي گويد جنگ با طالبان «به نقطه عطف رسيده است»، روزنامه هيل، ۲۸ نوامبر ۲۰۱۷؛ پل مكرى، «جنرال ارشد مي گويد ايالات متحده در افغانستان «به نقطه عطف رسيده است»، فارين پاليسي، ۲۸ نوامبر،

foreignpolicy.com/2017/11/28/u-s-has-turned-the-corner-in-afghanistan-top-general-says/amp/.

^{۱۶۵} به نقل از جف استاين، «ميل دونالد ترامپ براي «خروج از افغانستان به هر قيمتي» در بحبوحه دستاوردهاي طالبان مي تواند به فاجعه منجر شود»، نيوزويك، ۲۱ سپتامبر، ۲۰۱۸، get-trump-donald.wwwnewsweek.com/2018/10/26/hell-out-afghanistan-amid-taliban-gains-disaster-1132203.html

^{۱۶۶} «تخمين هزينه ها از حدود ۸۴۱ ميليارد دالر تا ۱۰۰۷ تربيون دالر متغير است، بسته به اينكه هزينه هاي امور ايتارگران را شامل شود يا خير. نتا سي. كرافورد، هزينه ها و تعهدات بودج هاي ايالات متحده جنگ هاي پس از ۱۱ سپتامبر تا سال مالي :۲۰۲۰ ۶.۴ تربيون دالر»، موسسه واتسون، دانشگاه براون، ۱۳ نوامبر، ۲۰۱۹

watson.brown.edu/costsofwar/files/cow/imce/papers/2019/US%20Budget%20Costs%20of%20Wars%20November%202019.pdf? ۲۰%

همچنين، استاين «آرزوي دونالد ترامپ براي «خروج از افغانستان در بحبوحه دستاوردهاي طالبان» مي تواند به فاجعه منجر شود.»

[utm_source=Daily%20on%20Defense%20\(2019%20TEMPLATE\)_11/15/2019&utm_me](http://utm_source=Daily%20on%20Defense%20(2019%20TEMPLATE)_11/15/2019&utm_me).

dium=email&utm_campaign=WEX_Daily%20on%20.

^{۱۶۷} پاملا كانستبل، «گزارش ديده بان ايالات متحده جزئيات عقب نشيني هاي جدی در افغانستان را شرح مي دهد»، واشنگتن پست، ۱ نوامبر ۲۰۱۸؛ اشلي جكسون، «مبارزه طالبان براي قلب ها و ذهن ها»، فارين پاليسي، ۱۲ سپتامبر،

[/foreignpolicy.com/2018/09/12/the-talibans-fight-for-hearts-and-minds-afghanistan](http://foreignpolicy.com/2018/09/12/the-talibans-fight-for-hearts-and-minds-afghanistan)

ادريس علي «ديده بان، با وجود خوشبيني نظامي، پيشرفت كمي در افغانستان مي بيند»، رويترز، ۲۱ مي، ۲۰۱۸

www.reuters.com/article/us-usa-afghanistan-military/watchdog-finds-little-progress-in-afghanistan-despite-u-s-military-optimism-idUSKCN1M29M

توماس اچ. جانسون، روابت‌های طالبان: استفاده و قدرت داستان‌ها در درگیری افغانستان (نیویورک: انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۲۰۱۷). برای آمار «جهت اشتباه»، به لیوینگستون و اوهانلون، شاخص افغانستان، ۲۲ مراجعه کنید.

^{۱۶۸} طبق گزارش پیو، تعداد امریکایی‌هایی که می‌گویند جنگ در افغانستان «تصمیم درست» بوده است، از ۶۹ درصد در سال ۲۰۰۶ به ۵۱ درصد در سال ۲۰۱۴ و تنها ۴۵ درصد در سال ۲۰۱۸ کاهش یافته است (البته هنوز هم تعداد زیادی هستند، زیرا ۳۹ درصد گفت‌هاند که این تصمیم اشتباه بوده است و دیگران پاسخی نداده‌اند). بکس‌تر اولی فانت، «پس از ۱۷ سال جنگ در افغانستان، تعداد بیشتری می‌گوی ند که ایالات متحده در دستیابی به اهدافش شکست خورده است تا موفقیت»، مرکز تحقیقات پیوی ۵ اکتبر ۲۰۱۸،

www.centcom.mil/MEDIA/Transcripts/Article/1605052/departement-of-defense-press-briefing-by-general-joseph-votel-via-teleconference/.

فرانک نیوپورت اکنون امریکایی‌ها بیشتری جنگ افغانستان را یک اشتباه میدانند»، گالوپ، ۱۹ فبروری، ۲۰۱۴

americans/16V4V1/poll/com.gallup.newsview-afghanistan-war-mistake.aspx.

^{۱۶۹} «پنتاگون می‌گوید جنگ در افغانستان سالانه ۴۵ میلیارد دلار برای مالیات‌دهندگان هزینه دارد»، NewsHour PBS، ۶ فبروری، ۲۰۱۸

^{۱۷۰} خلاصه اخبار فرماندهی مرکزی ایالات متحده، «خلاصه مطبوعاتی وزارت دفاع توسط جنرال جوزف ووتل از طریق تله کنفرانس از تامپا، فلوریدا، در مورد عملیات در حوزه مسئولیت فرماندهی مرکزی»، ۴ اکتبر، ۲۰۱۸

www.wsj.com/articles/the-u-s-abandoned-iraq-dont-repeat-history-in-afghanistan-

^{۱۷۱} دیوید پترائوس و ونس سرچوک، «ایالات متحده عراق را رها کرد. تاریخ را در افغانستان تکرار نکنید»، وال استریت ژورنال، ۲۰۱۹ آگوست

رایان کراکر، «من سفیر افغانستان بودم: این معامله تسلیم شدن است»، واشنگتن پست، ۲۹ جنوری ۲۰۱۹؛ مایکل مورل و مایکل ویکرز، «الان وقت عقب‌نشینی از افغانستان نیست»، واشنگتن پست، ۱۵ مارچ، ۲۰۱۹

[www.washingtonpost.com/opinions/2019/03/15/this-is-not-moment-retreat-afghanistan/?utm?1cbb81bfa2f=term/](http://www.washingtonpost.com/opinions/2019/03/15/this-is-not-moment-retreat-afghanistan/?hpid=hp_hp-top-table-main-afghanistan%3Aopinion%3Ahomepage%2Fstory&hpid=hp_hp-top-table-main-afghanistan%3Aopinion%3Ahomepage%2Fstory&hpid=hp_hp-top-table-main-afghanistan%3Aopinion%3Ahomepage%2Fstory&utm?1cbb81bfa2f=term/)

جیمز دابینز و همکاران، پیامدهای خروج شتابزده ایالات متحده از افغانستان دیدگاه‌های رند ۲۰۱۹ جنوری

[Html// www.rand.org/pubs/perspectives/PE. ۳۲۶](http://www.rand.org/pubs/perspectives/PE.326)

^{۱۷۲} سارا دادوچ، سوزانا جورج و دن لاموت، «نشانه‌های ایالات متحده» «توافق صلح با طالبان مبنی بر خروج کامل نیروها از افغانستان. واشنگتن پست ۲۹ فبروری ۲۰۰۰

https://www.washingtonpost.com/world/asia_pacific/afghanistan-us-taliban-peace-deal-signing/2020/02/29/b902fb-0a71-11ea-8efd-f904bdd8057_story.html

متن کامل این توافقنامه را می‌توانید در دیوید ولنا و کالین دواپر، «ایالات متحده» بیابید. پس از نزدیک به دو دهه جنگ در افغانستان، با طالبان توافق صلح امضا کرد»، رادیو عمومی ملی
-s-u/2020/02/29/1105370586/org.npr.www://https signs-peace-deal-with-taliban-after-nearly-2-decades-of-war-in-afghanistan

<https://www.npr.org/2020/02/29/1105370586/us-signs-peace-deal-with-taliban-after-nearly-2-decades-of-war-in-afghanistan>

^{۱۷۳} تا اواخر سال ۲۰۱۹ تنها ۱۹ درصد از آمریکایی‌های شرکت‌کننده در نظرسنجی معتقد بودند که دخالت نظامی ایالات متحده در افغانستان در دستیابی به اهداف استراتژیک آمریکا موفق بوده است. شیبیلی تلهامی، مدیر، نظرسنجی «مسائل حیاتی: نگرش آمریکا نسبت به خاورمیانه»، که در سپتامبر ۲۰۱۹ انجام شد، در مورد کاهش مداوم اهداف ایالات متحده در افغانستان، به کتی گیلیسی نان مراجعه کنید، «ایالات متحده زمانی خواهان صلح در افغانستان بود»، آتلانتیک، ۲۹ فبروری، ۲۰۲۰:

<https://criticalissues.umd.edu/sites/criticalissues.umd.edu/files/UMCIP%20Middle%20East%20pdf.Questionnaire>
<https://www.theatlantic.com/politics/archive/2020/02/united-states-taliban-afghanistan-peace-/deal/607234>